





پاسخ بہ شبہات فقہی فضای مجازی
(جلد پنجم)

نویسنده
احمد پودینہ ٹی

شناسنامه کتاب

پاسخ به شبهات فقهی فضای مجازی (جلد پنجم)

نویسنده: احمد پودینه‌ئی

تنظیم‌کننده: سمیه فنایی

آماده‌ساز: علی عبادی فرد

سال انتشار: تابستان ۱۴۰۴

خطبه كتاب

الحمد لله الذي لا يبلغ مدحته القائلون ولا يحصي نعماءه العادون ولا يؤدي حقه المجتهدون. الذي لا يدركه بعد الهمم ولا يناله غوص الفطن، الذي ليس لصفته حدّ محدود، ولا نعت موجود، ولا وقت معدود، ولا اجل ممدود، فطر الخلائق بقدرته ونشر الرياح برحمته وتدد بالصخور ميدان أرضه.

الحمد لله الذي فطر الخلائق وبرأ السمات، وأقام على وجوده البراهين والدلالات، ومن لطفه لم يترك الخلق عبثاً حائرين، بل أرسل إليهم مبشرين و منذرين، ليستأدوهم ميثاق فطرته و يذكروهم منسي نعمته، و أيدهم بالمعجزات والآيات البينات.

و صلى الله على خيرة خلقه محمد ﷺ، الذي ختم الله به الرسالات و النبوات، و على آله الأوصياء المصطفين، و الحجج المنتجبين، و اللعنة الدائمة على أعدائهم أجمعين.

پیشگفتار

کتابی که در پیش روی دارید به فضل الهی در ادامه مباحث پاسخ به شبهات فضای مجازی با موضوع پاسخ به شبهات فقهی فضای مجازی تنظیم شده است که در گذشته چهار جلد از آن منتشر شد و در دسترس شما عزیزان قرار گرفت و هم اینک نیز جلد پنجم آن برای استفاده شما گرامیان منتشر می‌شود.

در این جلد بخشی از شبهات در موضوع ذکر شده ارائه می‌شود و ادامه شبهات به امید خدا در سایر مجلدات منتشر می‌شود.

کتاب مذکور حاوی تازه‌ترین سوالات و شبهات مطرح شده در فضای مجازی پیرامون احکام و قوانین اسلامی است که به صورت استدلالی و با استناد به منابع متقن مورد بحث و بررسی و پاسخگویی نویسنده قرار گرفته است.

شبهات پاسخ گفته شده به گونه‌ای است که مولف با شبهه یابی میدانی و دقیق، در طول سالها فعالیت در عرصه فضای مجازی آنها را گردآوری کرده و مورد پاسخگویی قرار داده است و نویسنده معتقد است که مجموعه پاسخ به شبهات فضای مجازی که در موضوعات مختلف در دست انتشار است، حاوی بروزترین شبهات و جامع‌ترین و استدلالی‌ترین پاسخ‌ها با تکیه بر منابع معتبر و مستند است که به خواننده این توانایی را می‌دهد تا با مطالعه این مجموعه، دید وسیع و عمیقی نسبت به معارف اسلامی بدست آورد.

فهرست مطالب

۱. پارتی بازی در احکام اسلام: «هر کس در قم و کربلا و نجف دفن شود بدون حساب کتاب شدن وارد بهشت می شود»!!! ۱۰
۲. امام شیعیان به ساق پای کنیز در هنگام خرید او نگاه می کرد!!! ۱۵
۳. توضیحی پیرامون احکام فقهی ازدواج امام سجاد علیه السلام با یک کنیز!!! ۱۷
۴. چرا در دستورات فقهی اسلام، خوردن خاک کربلا مستحب شمرده شده است با اینکه خاک منشاء بیماری ها است؟ ۱۹
۵. توضیحاتی پیرامون حرمت گوشت مردار و چرایی ذبح حیوانات!!! ۲۳
۶. جدیدترین شاهکار آخوندهای شیعه و نشستن بر منبر طلا در حسینیه قصر زهراء!!! ۲۷
۷. شما به نمایندگی مراجع فرمودید اگه دلیل فلان حکم را بخواهید از کلام معصومین علیهم السلام به شما می دهند وما چند نمونه درخواست کردیم به ما که نداند شاید به شما بدهند!!! ۲۹
۸. آیا فرد تارک الصلاة کافر و بی ایمان است؟ ۳۴
۹. علی بن ابی طالب می گوید: «ادرار دختر بیچه شیر خواری که غذا خور نشده، اگر به لباس برسد باید شسته و تطهیر گردد، چون شیری را که می خورد از مثانه مادر تولید می گردد، اما ادرار پسر بیچه شیر خواری که غذا خور نشده، شستن لازم ندارد، چون شیر مادرش از پشت بازوها و شانه بوجود می آید»!!! ۳۸
۱۰. چرا در احکام اسلامی بین کشته شدن فرد آزاد و فرد برده تفاوت می بینیم؟ ۴۰
۱۱. توضیحاتی پیرامون فلسفه قصاص نشدن پدر بابت کشتن فرزند!!! ۴۵
۱۲. چرا اگر پدری فرزندش را بکشد قصاص نمی شود ولی اگر با دخترش زنا کند به سه بار اعدام محکوم می شود؟ ۴۹
۱۳. توضیحاتی پیرامون فلسفه نجاست سگ در اسلام!!! ۵۳

۱۴. حق و حقوق مرد بر زن در فقه اسلامی از این روایت پیامبر مسلمانان قابل درک است: «زن حتی اگر پستانش را برای شوهر طبخ دهد، باز هم حق او را اداء نکرده است!»..... ۵۹
۱۵. چرا در اسلام شهادت زنان نصف شهادت مردان است و در موضوعاتی مانند رویت هلال اصلا شهادت زن مقبول نیست؟..... ۶۳
۱۶. چرا در احکام اسلام اجازه به اسارت گرفتن فرزندان کفار حربی داده شده است؟..... ۶۹
۱۷. پاسخ به شبهه معاند در مورد اختصاص انفال به امام علیه السلام!!!..... ۷۳
۱۸. آیا مرحوم امام خمینی قائل بودند که دشمنان امیر مومنان علیه السلام از نظر فقهی نجس محسوب نمی شوند؟..... ۷۷
۱۹. آیا شیعیان معتقدند که پیروان سایر فرق اسلامی تماما کافرند؟..... ۸۲
۲۰. دیدگاه فقه پیرامون قطعه قطعه کردن (مثله کردن) جانیان نابکار؟!..... ۸۶
۲۱. پاسخ به شبهه تناقض گویی امامان علیهم السلام در مورد حرمت ازدواج با مادر همسر!!!..... ۹۰
۲۲. چرا در احکام فقهی آمده است که زن برای خروج از منزل نیاز به اجازه شوهر دارد؟..... ۹۳
۲۳. چرا ما ایرانیان باید به زبان عربی نماز خوانده و خداوند را عبادت کنیم؟..... ۹۶
۲۴. فلسفه عدم تساوی دیه بیضه چپ و راست مرد در احکام اسلام!!!!..... ۱۰۱
۲۵. آیا در روایات فقهی برای زیارت امام علیه السلام در حال حیات امام علیه السلام ثوابی ذکر شده است!!!!..... ۱۰۴
۲۶. آیا اذان مسلمانان از یهودیان گرفته شده است؟..... ۱۰۶
۲۷. نقدی بر فتوای کمال حیدری در مورد طهارت کفار!!!!..... ۱۰۹
۲۸. نقدی بر کمال حیدری در مورد سن تکلیف دختران!!!!..... ۱۱۳
۲۹. اگر همه افعال امامان عین سنت پیامبر است پس چرا یکی از امامان، امام دیگر را از عبادتی نهی می کرده است؟..... ۱۱۸
۳۰. آیا در احکام فقهی مساله ای به عنوان قصاص در فحاشی داریم؟..... ۱۲۱
۳۱. پاسخ به شبهه وهابی در مورد زکات مال التجاره و اختلاف امامان علیهم السلام!!!..... ۱۲۶
۳۲. توجیه قتل و عام ایرانیان در دستور فقهی امام جعفر صادق دانشمند شیعیان!!!..... ۱۲۹
۳۳. آیا در دستورات فقهی از ازدواج با اهالی آفریقا به خاطر زشتی آنان نهی شده است؟..... ۱۳۳
۳۴. پاسخ به شبهه وهابی در مورد علامه مجلسی و دیدگاه ایشان در مورد حکم فقهی استعمال مواد مخدر!!!!..... ۱۳۶
۳۵. پاسخ به شبهه وهابی در مورد عدم شرط حضور شاهد در هنگام ازدواج!!!!..... ۱۴۲

۳۶. جواز نگاه کردن به زنان و دختران روستایی در بیان امام معصوم شیعه!!! ۱۴۷
۳۷. آیا مراجع تقلید فتوا به جواز ترمیم پرده بکارت داده‌اند؟ ۱۵۲
۳۸. آیا احکام فقهی اجازه سر بریدن دشمنان را می‌دهد؟ ۱۵۵
۳۹. آیا عمل داعش در برده کردن زنان ایزدی مبتنی بر احکام فقهی بوده است؟ ۱۵۹
۴۰. چرا بر خلاف عید فطر و عید قربان، عید غدیر نماز ندارد و روزه آن هم مستحب است نه حرام؟ ۱۶۱
۴۱. نقدی بر حسن اللهیاری در مورد حکم شرعی کروات بستن!!! ۱۶۷
۴۲. آیا تعریف کردن از خود ممنوعیت فقهی دارد؟ ۱۷۱
۴۳. نقدی بر حسن اللهیاری در مورد تقلید از مراجع تقلید!!! ۱۷۵
۴۴. آیا پیامبر گرامی اسلام، ازدواج موقت را در روز جنگ خیبر حرام کردند؟ ۱۸۱
۴۵. آیا اجرای حدود در ملاء عام سبب هتک حیثیت افراد نمی‌شود؟! ۱۸۶
۴۶. فلسفه رمی جمرات و سنگ زدن به شیطان در اعمال حج چیست؟! ۱۸۹
۴۷. کمال حیدری: «فقط افعالی که از جنبه الهی و وحیانی پیامبر ﷺ صادر شده حجیت و تعبد و تبعیت دارد، نه آن دسته از افعال ایشان که جنبه بشری و شخصی داشته!» ۱۹۳
۴۸. کمال حیدری: دین، غیر از «معرفت دینی» عالمان دین است! ۱۹۹
۴۹. پاسخ به شبهه ارث بردن مسلمان از کافری که دارای فرزند خردسال است!!! ۲۰۵
۵۰. جواز تحت فشار قرار دادن زن برای بخشش مهریه در احکام فقهی اسلام!!! ۲۰۸
۵۱. آیا در دستورات فقهی برای شراب خوار مجازات اعدام هم در نظر گرفته شده است؟ ۲۱۱
۵۲. توضیحاتی پیرامون خالکوبی و تتو زدن از دید اسلام!!! ۲۱۴
۵۳. آیا این که ازدواج کردن سنت پیامبر است به این معناست که امتهای قبلی ازدواج نداشتند؟ ۲۱۸
۵۴. آیا فقط زنان مومنه مامور به حجاب هستند نه زنان مسلمان؟ ۲۲۰
- دیگر تالیفات نویسنده ۲۲۶

۱. پارتی بازی در احکام اسلام: «هر کس در قم و کربلا و نجف دفن شود بدون حساب کتاب شدن وارد بهشت می شود»!!!
پرسش اول:

پارتی بازی به سبک الله؛ «هر کس در قم و کربلا و نجف دفن شود بدون حساب کتاب شدن وارد بهشت می شود»!
پاسخ:

ما معتقدیم انتقال اموات مومنین، به مشاهد مشرفه و دفن آنها در جوار اولیاء الهی، مستحب است، چرا که با این عملکرد، میت مومن می تواند از همجواری با ولی خداوند بهره ببرد و به برکت تربت او، از عذاب الهی نجات پیدا کند؛
«يجوز نقل الموتي من بلد موتهم إلى أحد المشاهد المشرفة ليدفنوا فيها، بل يستحب؛ و ذلك رجاء لشفاعه صاحب المشهد و تبركاً بتبرته و تباعداً من عذاب الله تعالى»^۱

بر همین اساس می بینیم که شیخ مفید، پس از آنکه در منزلش دفن شد، جنازه اش به جوار مرقد امامین کاظمین علیه السلام، منتقل شد، سید مرتضی پس از دفن در منزل، به جوار امام حسین علیه السلام منتقل شد، شیخ بهایی پس از دفن در اصفهان

به جوار امام رضا علیه السلام در مشهد منتقل شد؛^۱
خداوند، مومنین را به خاطر ایمانشان، مورد لطف و کرمش قرار می‌دهد و
ناخالصی‌های پرونده اعمال آنها را به بهانه‌های مختلف مورد آمرزش قرار
می‌دهد، چنان که امام صادق علیه السلام فرمود؛
«چون روز قیامت به پا شود، خداوند تبارک و تعالی رحمتش را می‌گستراند، تا
آن جا که ابلیس هم به رحمت او طمع می‌بندد.»^۲
و فرمود؛

«زمانی که روز قیامت شود خداوند حساب شیعیان ما را بر عهده ما می‌گذارد
انچه از حقوق پروردگار بر ذمه آنان است محمد شفیع می‌شود و خداوند آنان را
می‌بخشد و انچه از حقوق مردم بر ذمه آنان است محمد شفیع می‌شود و بجای
انان ادا می‌کند و انچه از حقوق ما اهل بیت بر ذمه انان است ما نیز به آنان
می‌بخشیم تا آنان بدون حساب وارد بهشت شوند»^۳

یکی از اسباب بخشش خداوند نسبت به مومنین، بخشش آنها به برکت
مدفن و تربت پاک اولیاء خودش است، به این که مدفونین در جوار اولیاء خودش
را به برکت آن تربت پاکی که ولی الهی را در خودش جای داده است، مورد لطف و
رحمت و آمرزش قرار می‌دهد، چنان که در نقل دیگری فرمود؛

«هر کس در حرم دفن شود، از فزع اکبر (سختی روز قیامت)، نجات پیدا
می‌کند». راوی سوال کرد که نیکوکار و بدکار، همین حکم را دارند؟ امام علیه السلام فرمود؛
«بله، نیکوکار و بدکار (از مومنین)، از فزع اکبر ایمنی می‌یابند»^۴

۱. الحدائق الناضره، ج ۴، ص ۱۴۸

۲. امالی صدوق، ص ۲۷۴

۳. بحار الانوار، ج ۷، ص ۲۷۴؛ الکافی، ج ۸، ص ۱۶۲

۴. الکافی، ج ۴، ص ۲۵۸؛ الفقیه، ج ۱، ص ۸۴

بر همین اساس، موسی علیه السلام، مامور شد که استخوانهای یوسف نبی علیه السلام را به سرزمین مقدس شام منتقل کند؛ «فحملہ الی الشام» «الی الارض المقدسه بالشام»^۱

و امام حسن علیه السلام، به امام حسین علیه السلام، وصیت کرد که جنازه ایشان را به مدفن پاک پیامبرگرامی منتقل کند تا با ایشان تجدید عهد کند؛ «وجهنی الی رسول الله، لاحدث به عهدا»^۲

و یوسف علیه السلام، یعقوب علیه السلام را به بیت المقدس منتقل کرد و در آنجا دفن کرد؛ «دفنہ فی بیت المقدس»^۳

و نوح علیه السلام، جنازه آدم علیه السلام، را به نجف منتقل کرد و آنجا دفن کرد، «فاخذ نوح التابوت دفنہ بالغری»^۴

و شیخ مفید تصریح می کند که در روایت، رخصت داده شده است در نقل جنازه میت به برخی از مشاهد آل رسول صلی الله علیه و آله؛^۵

و علامه مجلسی تصریح می کند که اخبار صحیحی از اهل بیت علیهم السلام وارد شده است که تربت مرقد علی علیه السلام، سبب اسقاط عذاب قبر و ترک محاسبه نکیر و منکر است، برای کسی که در جوار مرقد علی علیه السلام دفن شود؛^۶

اهل سنت نیز استحباب نقل میت به سوی مشاهد مشرفه را ذکر کرده اند چنان که در ذیل توضیح داده ایم؛^۷

۱. الفقیه، ج ۱، ص ۱۳۹؛ الکافی، ج ۸، ص ۱۵۵

۲. الکافی، ج ۱، ص ۳۰

۳. مجمع البیان، ج ۳، ص ۲۶۶

۴. کامل الزیارات، ص ۳۹

۵. وسائل الشیعه، ج ۳، ص ۱۶۳

۶. بحار الانوار، ج ۹۷، ص ۲۳۲

علامه امینی از حدود دویست تن از بزرگان آنان نقل می‌کند که جنازه شان به سوی مکان‌های مقدس نقل مکان شد؛^۱

و در روایات و نقل‌های آنان آمده است که حضرت آدم که در مکه وفات یافته و در غار ابو قبیس دفن شده بود، بوسیله حضرت نوح تابوتش به کشتی حمل گردید و پس از پایان غائله طوفان، آن را در بیت المقدس دفن کرد (اگر چه در نقل شیعه آمده است که در نجف دفن کرد). «دَفَنَهُ فِي بَيْتِ الْمَقْدِسِ»^۲ یا نقل می‌کنند که یعقوب علیه السلام در مصر فوت کرد و به شام برده شد؛ «مات یعقوب بمصر و نقل الی الشام»^۳

و موسی علیه السلام بدن یوسف را که در مصر وفات یافته و در آنجا دفن شده بود، به مقبره خانوادگیش در فلسطین حمل نمود؛ «الی فلسطین مدفن آبائه»^۴ و یوسف علیه السلام، جسد پدرش یعقوب را از مصر به «حبرون» مقبره خانوادگیشان برده و در آنجا دفن کرد؛^۵

حال اگر مومنی در مشاهد مشرفه یا جوار اولیاء الهی دفن شود، و مشمول فیض و رحمت الهی شود، و سایر مومنین این فرصت برایشان مهیا نشود، به تعبیر معاند پارتی بازی رخ داده است؟

پاسخ می‌دهیم خیر، زیرا مومنینی که دوست داشتند در جوار اولیاء الهی دفن شوند، اما شرایط و فرصت‌ها، این زمینه را مهیا نکرد، چیزی از آنها که در جوار اولیاء دفن شدند، ندارند، زیرا قصد و نیت و انگیزه آنها، دفن شدن در جوار

۱. الغدیر، ج ۵، ص ۱۰۱ به بعد

۲. تاریخ طبری، ج ۱، ص ۱۶۱

۳. حاشیه ابی الاخلاق الحنفی، طبع شده در حاشیه درر الحکام، ج ۱، ص ۱۶۸

۴. شرح الشمائل، ج ۲، ص ۲۰۸

۵. البدایه و النهایه، ج ۱، ص ۲۲۶؛ معجم البلدان، ج ۲، ص ۲۱۲ (به نقل از الغدیر)

اولیاء بوده است و خداوند به خاطر این نیت مبارک، همان ثواب مدفونین در جوار اولیاء را به مومنینی که در جوارشان دفن نشدند، می دهد.
امام صادق علیه السلام فرمود:

«بنده مؤمن فقیر می گوید، ای پروردگار من! به من [مال و ثروت] روزی کن تا فلان احسان و بهمان کار خیر را انجام دهم. پس، اگر خداوند عزوجل بداند که این سخن را از صدق نیت می گوید، همان اجری را برای او می نویسد که اگر آن کارهای خیر را انجام می داد برایش می نوشت. خداوند گشاینده بخشنده است.»^۱
پیامبر گرامی در مورد برخی افراد که توفیق نیافتند در جنگ ها در رکاب ایشان باشند می فرمود:

«افرادی را در مدینه باقی گذاشتیم که هیچ وادی ای را نپیمودیم و بر هیچ تپه ای بالا نرفتیم و در هیچ سرایشی قدم نگذاشتیم، مگر اینکه آنان نیز با ما بودند. عرض کردند: چگونه با ما هستند، در حالی که حضور پیدا نکردند؟ فرمود: نیت هایشان [با ماست].»^۲
و فرمود:

«هر کس به بستر خود رود و نیتش این باشد که نماز شب بخواند، اما خوابش ببرد تا صبح شود، آنچه در نیتش بوده برای او نوشته شود و خوابش صدقه ای از جانب پروردگارش برای او باشد.»^۳

امام علی علیه السلام به مردی که دوست داشت برادرش نیز می بود تا پیروزی خدا بر دشمنانش را در جنگ جمل ببیند فرمود:

«آیا دل برادرت با ماست؟ عرض کرد: آری. حضرت فرمود، پس، او با ما بوده

۱. الکافی، ج ۲، ص ۸۵

۲. میزان الحکمه، ج ۱۲، ص ۵۱۹

۳. الترغیب و الترهیب، ج ۱، ص ۶۰

است. هر آینه در این سپاه ما افرادی حضور داشته‌اند که هنوز در پشت پدران و زهدان مادرانند. به زودی روزگار آنان را به جهان هستی آورد و با وجود آنها [جبهه] ایمان نیرو گیرد^۱
در ذیل بیشتر در این زمینه سخن گفته ایم؛^۲

۲. امام شیعیان به ساق پای کنیز در هنگام خرید او نگاه می‌کرد!!!

پرسش دوم:

علی بن ابی طالب برای خرید برده اول ساق پای او را نگاه می‌کرد!!!
در کتاب نکاح خوئی صفحه ۳۳ آمده است: «حسین بن علوان عن جعفر عن ابیه عن علی قال: انه کان اذا اراد ان یشتري الجارية یکشف عن ساقیها فی نظر الیها»
«از حسین بن علوان از جعفر از پدرش از علی بن ابی طالب نقل شده: هرگاه علی می‌خواست کنیزی بخرد به ساق‌های آن کنیز نگاه می‌کرد»

پاسخ:

۱. چنان که در گذشته مفصل توضیح داده ایم؛^۳
همانگونه که انسان می‌تواند به موها و صورت و دستهای زنی که می‌خواهد با او ازدواج کند، بدون شهوت نگاه کند که تفصیل مطلب را در ذیل می‌توانید بخوانید؛^۴

همینطور می‌تواند به محاسن و زیبایی‌های کنیزی که قصد خریدن و ازدواج با او را دارد به غیر از عورت، بدون شهوت نگاه کند.

۲. بنابراین، اگر چه نگاه کردن بدون شهوت به کنیزی که قصد خریداری و ازدواج با او است، جایز است، اما آنچه معاند از علی علیه السلام نقل کرد، سنداً قابل

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۲

2. https://t.me/Rahnamye_Behesht/12682

3. https://t.me/Rahnamye_Behesht/11542

4. https://t.me/Rahnamye_Behesht/6371

اعتماد نیست، زیرا در سند روایت؛ «الحسین بن علوان»، وجود دارد که رجالی معروف نجاشی، تنها برادرش را توثیق می‌کند و خودش را توثیق نکرده و می‌گوید او از اهل سنت است؛ «عامی»^۱

بنابراین روایت یک اهل سنت بدون آنکه موید معتبری داشته باشد، قابل اطمینان نیست، خصوصاً آنکه می‌بینیم که علامه مجلسی از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که راوی از ایشان سوال کرد؛

«ما به نزد این مخالفین می‌رویم و از آنان حدیث می‌شنویم... امام علیه السلام فرمود؛

«به نزد آنان (اهل سنت) نرو و از آنان روایت مشنو»^۲

۳. از سوی دیگر ما می‌بینیم که مطابق فرمایشات اهل بیت علیهم السلام، اگرچه توجه به زیبایی‌های فردی که قصد ازدواج با او است، مهم است، اما رکن اصلی و اولی، همان دین داری و درستکاری فرد است، نه زیبایی او

امام صادق علیه السلام فرمود؛

«زمانی که مرد با زنی تنها بخاطر مال و جمالش ازدواج کند خداوند نیز او را به همان چیز واگذار می‌کند اما اگر بخاطر دینش با او ازدواج کند خداوند نیز جمال و مال را رزقش می‌کند»^۳

پیامبر گرامی نیز فرمود؛

«کسی که بخاطر زیبایی با زنی ازدواج کند در او آنچه می‌خواهد را نمی‌یابد و همچنین است کسی که بخاطر مالش با او ازدواج کند پس بر شما باد که با زنان دیندار ازدواج کنید»^۴

۱. رجال نجاشی، ص ۵۲

۲. بحار الانوار، ج ۲، ص ۲۱۶

۳. الکافی، ج ۵، ص ۳۳۳

۴. التهذیب، ج ۷، ص ۳۹۹

و در روایت دیگر فرمود؛
«کسی که بخاطر زیبایی با دختری ازدواج کند خداوند زیبایی او را و بالای بر
گردن مرد قرار میدهد»^۱

۳. توضیحی پیرامون احکام فقهی ازدواج امام سجاد علیه السلام با یک کنیز!!!

پرسش سوم:

در کتاب فروع کافی جلد ۵ صفحه ۴۹۳ و ۴۹۴ آمده است: زراره می گوید که
امام محمد باقر گفت: «امام سجاد کنیزی را که حامله بود در صورتی که آن را وطنی
(نزدیکی کرده) فرموده بود پس نمی داد بلکه به قدر عیش از بهایش کم می گرد»

پاسخ:

ملحد جاهل با عدم فهم مفهوم لغوی کلمات، در صدد شبهه پراکنی است،
آنچه که در روایت مورد استناد او آمده است، این تعبیر است؛ «اذا وطئها».

وطئ در این گونه موارد به معنای جماع و آمیزش است، نه نزدیکی از پشت،
چنان که در کتاب لغت معجم الوسیط می خوانیم؛

«وطئ المرء»، یعنی با آن زن در آمیخت و آمیزش کرد»^۲

اربابان لغت نیز تصریح به این نکته کرده اند، مثلاً راغب می نویسد؛

«وطئ امراته، کنایه عن الجماع» «وطئ با همسر، کنایه از جماع و نزدیکی

است»^۳

ابن منظور می نویسد؛

۱. وسائل الشیعه، ج ۲۰، ص ۵۳

۲. ترجمه معجم الوسیط، ج ۲، ص ۲۲۱۵

۳. مفردات الفاظ القرآن، ج ۱، ص ۸۷۴

«وطئ المراه يطؤها: نکحها» «وطء با همسر، یعنی نکاح و آمیزش با همسر»^۱
 امام سجاد علیه السلام نیز وقتی کنیزی را می خرید و به همسری بر می گزید، با او وطئ کرد، یعنی با او آمیزش و همبستری صورت داد، نه آنکه از پشت با او رابطه برقرار می کرد، زیرا آن بزرگواران آمیزش از پشت را ناپسند می دانستند و می فرمودند:
 «ما اهل بیت هیچگاه از دبر و پشت با همسرانمان نزدیکی نمی کنیم»^۲
 برای برخی از کاربران سوال ایجاد شده که چرا امام سجاد علیه السلام، کنیز را پس نمی داد.

مورد روایت آنجایی است که فردی کنیزی را می خرد (و به همسری بر می گزیند)، پس از جماع و همبستری با او متوجه می شود که عیبی در او است، در این صورت، چون با کنیز همبستری صورت گرفته است، نمی تواند به بهانه وجود یک عیب، کنیز را از همسری خود خارج کند و به فروشنده اش پس دهد، زیرا این عملکرد، سوء استفاده از کنیز است، بلکه تنها می تواند، تفاوت قیمت کنیز سالم و معیوب را از فروشنده کنیز معیوب بگیرد؛^۳
 در روایتی از امام باقر یا صادق علیه السلام آمده است:
 «گر کسی کنیزی بخرد و با او همبستر شود، سپس در او عیبی مشاهده نماید.

تکلیف او چیست؟ امام علیه السلام فرمود:

«خریدار نمی تواند کنیز را به فروشنده باز پس بدهد، ولی باید تفاوت قیمت را معین کنند و به خریدار بدهند. پناه بر خدا که معامله را برگردانند و برای کامیابی

۱. لسان العرب، ج ۱، ص ۱۹۷

۲. التهذیب، ج ۷، ص ۴۱۵

۳. شرایع الاسلام، محقق حلی، ج ۲، ص ۲۹۱

با کنیز، اجرتی منظور نمایند.»^۱

و فرمود؛

«مردی کنیزی خریداری کرد و با او همبستر شد، سپس در او عیب جسمانی مشاهده کرد و می خواست، کنیز را به فروشنده بازگرداند. جدم امیر المؤمنین داوری کرد که باید کنیز را با فرض سلامت قیمت بگذارند و مجدداً همان کنیز را با عیب جسمانی موجود، قیمت بگذارند و فروشنده تفاوت قیمت را به مشتری پس بدهد»^۲

بر همین اساس امام باقر علیه السلام در مورد امام سجاد علیه السلام فرمود؛

«ایشان کنیزی را که دارای عیبی غیر حاملگی بود، و با او همبستر شده بود، باز نمی گرداند، بلکه تفاوت قیمت سالم و معیوب را برای فروشنده معین می کرد؛ «کان علی بن الحسین لا یرد التی لیست بحبلی اذا وطئها و کان یضع له من ثمنها بقدر عیبها»^۳

ملحد دروغگو در این بخش نیز دروغ گفته است و حامله نبودن کنیز را به حامله بودن، ترجمه کرده است.

در گذشته، ذیل پاسخی در مورد امام کاظم علیه السلام، در رابطه با چرایی خریداری بردگان توسط امامان علیهم السلام، توضیحات مفصلی داده ایم؛^۴

۴. چرا در دستورات فقهی اسلام، خوردن خاک کربلا مستحب شمرده شده

است با اینکه خاک منشاء بیماری ها است؟

پرسش چهارم:

۱. الکافی، ج ۵، ص ۲۱۵

۲. التهذیب، ج ۷، ص ۶۱؛ وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۱۰۲

۳. الکافی، ج ۵، ص ۲۱۵

امام صادق و دستور به خوردن خاک کربلا برای درمان بیماری! گویا متوجه نبودند خاک پر از باکتری و سایر عوامل بیماری‌زا است! امام صادق: «در تربت قبر حسین درمان هر دردی است و آن بزرگترین دارو هاست!» (ترجمه من لا یحضره الفقیه، ج ۳، ص ۵۲۵) عبارتی ایشان معتقد است در خاک کربلا میکروب و عوامل بیماری‌زا وجود ندارد!!!

پاسخ:

ما معتقدیم که خوردن خاک و گل به خاطر مفاسد و ضررهایی که دارد، ممنوع و حرام است، چنان که امام باقر علیه السلام فرمود؛ «خوردن خاک کرداری ناهنجار بوده و بیشترین مورد دام شیطان محسوب می‌شود، خوردن خاک باعث پیدایش بیماری در جسد بوده و مهیج مرض می‌باشد، کسی که خاک بخورد نیروی قبل از خاک خوردنش ضعیف و از عملی که انجام می‌دهد ناتوان می‌گردد و بر آنچه از او در بین ضعف و قوتش صادر شده محاسبه شده و عذاب می‌گردد.»^۱

اما از این حکم، خوردن تربت پاک امام حسین علیه السلام، آن هم تنها به اندازه یک نخود استثناء شده است، چنان که در نقلی فرمود؛

«خدای متعال، آدم علیه السلام را از گل آفرید و گل را بر فرزندان او حرام کرد.»

راوی می‌گوید؛ «پس در باره گل قبر حسین، چه می‌گویی؟»

فرمود: «بر مردم، خوردن گوشت یکدیگر، حرام است؛ ولی خوردن گوشت ما (خاک قبر ما) بر ایشان حلال است؟! اما اندکی از آن، به اندازه یک نخود [، اشکالی ندارد]».^۲

در نقل دیگر، امام کاظم علیه السلام فرمود؛

۱. تهذیب الاحکام، ج ۹، ص ۸۹؛ علل الشرایع، ج ۲، ص ۵۳۳

۲. تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۷۴

«خوردن گِل، مانند مُرده و خون و گوشت خوک، حرام است، مگر گِل قبر حسین که شفای هر دردی و ایمنی از هر ترسی در آن است»^۱.
و در نقل دیگر فرمود:

«بیشتر از یک نخود آن را استفاده نمی‌کنی، که هر کس بیشتر از این، از آن استفاده کند، گویی از گوشت‌ها و خون‌های ما خورده است»^۲

ما به حسب این روایات که از مخبرین صادق به ما رسیده است، معتقدیم که خوردن تنها به اندازه یک نخود از تربت پاک امام حسین علیه السلام، نه تنها ضرری ندارد، بلکه شفاء دهنده هم است، و افراد بسیاری هم بوده‌اند که در طول تاریخ از این طریق شفاء گرفته‌اند؛^۳

که دو نمونه از مواردی که در دوره معاصر ما اتفاق افتاده است و افراد با استشفاء به تربت امام حسین شفاء گرفته‌اند را می‌توانید در ذیل بخوانید؛^۴

این که علوم تجربی، از مجرای طبیعی خود، هنوز نتوانسته است که چگونگی شفاء دهنده بودن تربت کربلا را تشخیص دهد و کشف کند، اشکالی به اعتقاد ما وارد نمی‌کند، زیرا بسیاری از مسائل است که هنوز آنان به آن نرسیده‌اند و خودشان تصریح می‌کنند که علم و آگاهی و دانستنی‌های ما در برابر آنچه نمی‌دانیم، بسیار بسیار زیاد است، حتی آنان از شناخت دقیق بدن خودشان عاجزند، تا چه برسد به شناخت دقیق و تفصیلی اشیاء پیرامون.

الکسیس کارل - دانشمند بزرگ فرانسوی - در کتاب انسان موجود ناشناخته می‌گوید:

۱. الکافی، ج ۶، ص ۲۶۶

۲. المزار، مفید، ص ۱۴۷

۳. دانش نامه امام حسین، ج ۱۲، ص ۴۵۹

«انسان در واقع یک مجموعه سراپا راز و ابهام است که نمی‌توان او را به سادگی درک کرد.» و در جای دیگر می‌گوید: «در واقع جهل ما از خود، زیاد و هنوز نواحی وسیعی از دنیای درونی ما ناشناخته مانده است و بیشتر پرسش‌هایی که محققین و مطالعه‌کنندگان زندگی انسان، طرح می‌کنند بدون پاسخ می‌ماند»^۱.
ممکن است برخی از مومنین بگویند که ما تربت کربلا را استعمال کردیم، اما شفاء نگرفتیم، در حالی که روایات فوق می‌گوید که در تربت کربلا شفاء است پاسخ روشن است. شفاء‌دهنده اصلی خداوند است و تربت کربلا تنها اقتضای شفاء‌دهندگی را به اذن الهی دارد، لذا در روایات متعددی تصریح شده است که شفاء تنها به دست خداست و این موارد که به عنوان شفاء‌دهنده بودن از آنها یاد شده است، تنها اقتضای شفاء را دارد، نه آنکه علت تامه در شفاء باشد؛

«انما الشفاء بید الله» - «فاشرب و سم الله تعالی» - «فان الشفاء منی»^۲

و در مواردی فرد در مسیر درمان قدم بر می‌داشت، اما نتیجه نمی‌گرفت و می‌مرد، امامان علیهم‌السلام می‌فرمود زیرا تقدیر او در مرگ بوده است و خداوند مصلحت ندانست که او را شفاء دهد؛ «کان اجله فیما فعلت»^۳
خداوند در مواردی، مرض و بلاء را از مومنین دفع نمی‌کند و آنان را شفاء نمی‌دهد تا از این طریق و سختی که آنان می‌کشند، بر درجات و مقامات آنان افزوده شود، چنان که علی علیه‌السلام فرمود؛

«بلاها برای ظالم تادیب است، و برای مؤمنان امتحان، و برای پیامبران درجه،

۱. خدا را چگونه بشناسیم، ص ۲۱۸

۲. بحار الانوار، ج ۵۹، ص ۶۵-۶۶

۳. الکافی، ج ۶، ص ۵۳

و برای اولیاء کرامت و مقام است»^۱

۵. توضیحاتی پیرامون حرمت گوشت مردار و چرایی ذبح حیوانات!!!

پرسش پنجم:

چرا سر حیوانات رو می‌بریم برای قربانی یا خوردن؟ مگر آنها هم مثل ما انسان‌ها جان ندارند؟

پاسخ:

۱. خداوند مالک هر آنچه است که در عالم می‌باشد چنان که می‌فرماید؛

«هر چه در آسمانها و زمین است از اوست»^۲

و فرمود: «مالکیت آسمانها و زمین و آنچه میان آن دو است از آن خداست»^۳

خدایی که مالک همه موجودات جهان است، به انسان اجازه تغذیه از گوشت برخی از حیوانات را که خودش مالک آنها است را با شرایطی داده است. بدن انسان ناگزیر است که توسط گوشت مورد تغذیه قرار گیرد، و موارد لازم و پروتئینی از این طریق جذب بدن شود، اگر چه نباید در این رابطه افراط نیز صورت گیرد، این نکته هم مورد تاکید روایات قرار گرفته است؛^۴ و هم کشفیات علمی این مساله را مورد تاکید و توصیه قرار می‌دهد که می‌توانید در ذیل بیشتر بخوانید؛^۵

بنابراین، انسان ناگزیر است که در دنیا برای ادامه حیات تغذیه داشته باشد، از آنجایی که خداوند عالم هستی و تمام موجودات را برای بهره‌مندی انسان

۱. بحار الانوار، ج ۸۱، ص ۱۹۸

۲. بقره ۱۱۶-۲۵۵-۲۸۴؛ آل عمران ۱۰۹-۱۲۹؛ نساء ۱۲۶

۳. مائده ۱۷؛ انعام ۱۲؛ توبه ۱۱۶

4. https://t.me/Rahnameye_Behesht/7863

5. <https://b2n.ir/028424>

آفریده است تا مقدمه‌ای باشد برای کمال نهایی انسان چنان که در ذیل گفته‌ایم؛^۱

لذا اجازه تغذیه از حیواناتی را که خودش مالک آنها است را به انسان داده است، بنابراین استفاده از گوشت حیوانات با اجازه مالک آنها یعنی خداوند است و هیچ ظلمی در حق آنها صورت نگرفته است، زیرا اساساً خداوند آنها را برای همین هدف، یعنی بهره‌مندی انسان آفریده است.

اگر بگویید که باید به جای ذبح حیوانات روی به گیاه‌خواری آوریم و از طریق گیاهان نیازهای تغذیه‌ای خود را برطرف کنیم، تا ظلمی به حیوانات نشده باشد، باز هم اشکال ظلم (طبق استدلال خودتان)، برطرف نمی‌شود، زیرا گیاهان هم مانند انسان و حیوانات جان و حیات دارند، و گیاه‌خواری هم مستلزم آن است که جان گیاهان را بگیریم، طبق استدلال شما در این صورت نباید گیاه را نیز بخوریم تا به آنها ظلم نکرده باشیم که نتیجه آن می‌شود که باید از گرسنگی بمیریم

گیاه شناسان می‌گویند؛

«گیاهان برای حفظ قلمرو خود مبارزه می‌کنند، به جستجوی غذا هستند و از شکارچیان و طعمه‌ها می‌ترسند. آن‌ها نیز همچون سایر حیوانات، زنده هستند و از خود رفتارهایی را نمایش می‌دهند. طبق گفته‌های اُلویور هامانت، دانشمند گیاه‌شناس از دانشگاه لیون فرانسه، برای آن که بتوان رفتارهای گیاهان را مشاهده کرد باید ابتدا از فرآیند رشد گیاه فیلمی تهیه شود و سپس سرعت فیلم افزایش داده شود؛ در این صورت افراد می‌توانند ببینند که گیاهان نیز همچون سایر حیوانات رفتار می‌کنند. یک ویدیوی تایم - لپس می‌تواند دنیای بیگانه‌ی گیاهان

1. https://t.me/Rahnamye_Behesht/4783
https://t.me/Rahnamye_Behesht/8377

را با تمام شکوهی که دارد به خوبی نشان دهد؛ مانند آن چه که در مستند بسیار زیبای Life مشاهده کرده‌ایم.

گیاهان با هدف مشخصی حرکت می‌کنند و به همین دلیل باید نسبت به آن چه که در اطرافشان می‌گذرد، آگاهی کامل داشته باشند. آن طور که جک سی اسکالتز می‌گوید، این گیاهان به خوبی نسبت به اتفاقات اطراف واکنش نشان می‌دهند؛ بنابراین می‌توان گفت که دارای حواس بسیار پیچیده‌ای هستند که از آن‌ها برای سنجش شرایط محیط استفاده می‌کنند....

آن‌ها نیز بو می‌کشند و یا صدای چیزی را می‌شنوند و سپس متناسب با شرایط، از خود واکنش نشان می‌دهند و این دقیقاً همان کاری است که ما و سایر حیوانات انجام می‌دهیم...^۱

۲. خداوندی که اجازه استفاده از گوشت برخی از حیوانات را داده است، شرط کرده است که این حیوانات باید از طریق شرعی ذبح شود، و به اصطلاح «میته و مردار» نشده باشند؛ ﴿إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ...﴾ بقره (۱۷۳)

فلسفه تحریم میته و لزوم ذبح شرعی حیوان مطابق کشفیات دانشمندان در این نکته است که دستگاه گوارش نمی‌تواند از مردار خون سالم و زنده بسازد، بعلاوه مردار کانونی است از انواع میکروبها، اسلام علاوه بر اینکه خوردن گوشت مردار را تحریم کرده، آن را نجس هم دانسته تا مسلمانان کاملاً از آن دوری کنند.^۲ گوشت مردار به خاطر از میان رفتن گلبولهای سفیدش، زمینه‌ای مساعد برای رشد میکروبها و ظهور انواع بیماریها است؛^۳

در روایات نیز در این رابطه نکات نابی بیان شده است.

در روایتی از امام باقر و صادق علیهما السلام آمده است؛

1. <https://b2n.ir/195624>

۲. تفسیر نمونه، ج ۱، ص ۵۸۵

3. <https://b2n.ir/600676>

«خداوند تبارک و تعالی این اشیاء را بر بندگان حرام نکرد و غیر آنها را حلال قرار نداد تا ایشان را به آنچه حلال کرده راغب و از آنچه حرام فرموده بی میل نموده باشد بلکه پس از آفرینش مخلوقات آنچه که ابدان ایشان به آن قائم است و در راستای مصلحت و خیر آنها هست را به آنها تعلیم فرمود و پس از آن تفهیمشان نمود که این سنخ از اشیاء بر ایشان مباح و حلال است و نیز آنچه به ضرر ابدانشان هست را به آنها هشدار داد و اعلام فرمود که این قبیل از اشیاء بر آنها حرام است... پس از آن فرمود؛

اما مردار: احدی حق ندارد از آن تناول کند مگر آنکه بدنش مبتلا به ضعف مفرط بوده و قوت از او رفته و و نسلش منقطع می‌گردد و اساساً خورنده مردار مبتلا به مرگ ناگهانی می‌گردد.^۱

در روایت دیگر امام رضا علیه السلام فرمود؛

«مردار حرام است زیرا تغذیه از آن موجب فساد و تباه شدن ابدان و پیدا شدن آفات در آنها می‌باشد و وجه دیگر برای حرمت آن این است که حق تعالی بدین وسیله خواسته است هشدار دهد که تسمیه (گفتن بسم الله در وقت ذبح) سبب است برای حلال شدن مذبوح و ترکش باعث حرام بودن آن می‌باشد.^۲»

امام صادق علیه السلام در مقام احتجاج با یک زندیق آنجایی که زندیق گفت، مردار را چرا حرام کرده است، فرمود؛

«تا جدا باشد از آنچه با نام خدا سر بریده شود، و خون در تن مردار بسته شود و به تنش چسبد، و گوشتش سنگین و ناگوار گردد.»

زندیق گفت: ماهی هم مردار است، امام علیه السلام فرمود؛

«تذکیه ماهی زنده برآوردن آن از آب است و آنگاه وانهند تا جان دهد، برای

۱. الکافی، ج ۶، ص ۲۴۲؛ الفقیه، ج ۳، ص ۳۴۵

۲. عیون الاخبار، ج ۲، ص ۴۸۴

این است که خون (جهنده) ندارد و ملخ هم چنین است»^۱

۶. جدیدترین شاهکار آخوندهای شیعه و نشستن بر منبر طلادر حسینیه قصر زهراء!!!

پرسش ششم:

جدیدترین شاهکار آخوندهای شیعه و نشستن بر منبر طلادر حسینیه قصر زهراء که جنجال به پا کرد!!!

نام حسینیه را قصر فاطمه زهراء گذاشته‌اند و منبرش را از طلای ناب ساخته‌اند! آنچه نکته را جالبتر کرده، اعتراض شدید مقتدی صدر به این موضوع و فرستادن گروهی برای برداشتن و فروش این منبر و تقسیم پولش در میان فقراست. اگر اینکار غلط و نادرست است، چرا هزاران کیلو طلای ضریح امامان و امامزاده را به فقرا نمی‌دهند!!!

پاسخ:

در رابطه با چرایی و مشروعیت طلاکاری حرم‌های ائمه علیهم‌السلام، در گذشته پاسخ مفصلی داده‌ایم؛^۲

اما طلاکاری یک منبر در یک حسینیه توسط جریان شوم شیرازی‌ها، که عملکرد آنان، در این مورد و در مواردی دیگر، هدفی جز ضربه زدن به دین را دنبال نمی‌کند، نه تنها مشروعیتی ندارد، بلکه خلاف توصیه‌های قرآنی و روایی است.

در آیات متعددی، خداوند اسراف و تبذیر را ممنوع کرده و می‌فرماید: «اسراف نکنید» (انعام ۱۴۱)، «مصرفان اصحاب دوزخ هستند» (غافر ۴۳)،

۱. احتجاج، ج ۲، ص ۳۴۷

2. https://t.me/Rahnamye_Behesht/5086

«خداوند مسرفان کذاب را هدایت نمی‌کند» (غافر ۲۸) و می‌فرماید؛
 ﴿وَلَا تُبَدِّرْ تَبَدِيرًا * إِنَّ الْمُبَدِّرِينَ كَانُوا إِخْوَانَ الشَّيَاطِينِ وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِرَبِّهِ كُفُورًا﴾
 «و تبذیر مکن. چرا که تبذیرکنندگان برادران شیاطینند، و شیطان کفران
 (نعمتهای) پروردگارش کرد» (اسراء ۲۶ - ۲۷)

تبذیر در اصل از ماده بذر و به معنی پاشیدن دانه می‌آید، منتها این کلمه
 مخصوص مواردی است که انسان اموال خود را به صورت غیر منطقی و فساد،
 مصرف می‌کند، و معادل آن در فارسی امروز «ریخت و پاش» است. و به تعبیر
 دیگر تبذیر آن است که مال در غیر موردش مصرف شود.^۱

ساختن یک منبر از طلا، مصداق بارز اسراف مال و ریخت و پاش بیهوده
 است که مصداق آیات فوق واقع می‌شود، چنان که علی علیه السلام فرمود؛

«خرج کردن نا به جا، به یقین، حیف و میل و اسراف است»^۲
 امام صادق علیه السلام فرمود؛

«گناهان بزرگ، حرام اند؛ و آنها چنین اند... و زیاده روی، و ریخت و پاش»^۳
 در جایی که پیامبر گرامی از زینت کردن مساجد با طلا مثلانه می‌کند و
 کسانی را که چنین می‌کنند، مذمت می‌کنند؛ «یزخرفون المساجد، لیست
 همتهم الا الدنيا» «مساجد را تزئین می‌کنند و جز رسیدن به دنیا، هم و غمی
 ندازند»^۴

و فقهاء بزرگ نیز فتوا به حرمت تزئین مساجد با چیزهایی به مانند طلا

۱. تفسیر نمونه، ج ۱۲، ص ۸۵

۲. امالی مفید، ص ۱۷۶؛ نهج البلاغه، خطبه ۱۲۶

۳. عیون أخبار الرضا، ج ۲، ص ۱۲۷

۴. مکارم الاخلاق، ص ۴۴۹

می دهند؛^۱

به خودی خود، حرمت طلاکاری منبری که در مسجد یا حسنیه واقع میشود، روشن می شود.

البته چنان که در ابتدای کلام گفتیم، مساله زینت کاری حرم ائمه علیهم السلام به طلا، دلیل شرعی و فلسفه روشن عقلایی دارد و ادله فوق بر ممنوعیت طلاکاری، شامل طلاکاری حریمهای ائمه علیهم السلام نمی شود.

۷. شما به نمایندگی مراجع فرمودید آگه دلیل فلان حکم را بخواهید از کلام معصومین علیهم السلام به شما می دهند و ما چند نمونه درخواست کردیم به ما که نداند شاید به شما بدهند!!!

پرسش هفتم:

شما به نمایندگی مراجع فرمودید آگه دلیل فلان حکم را بخواهید از کلام معصومین علیهم السلام به شما میدهند و ما چند نمونه درخواست کردیم به ما که نداند شاید به شما بدهند؛ بعنوان مثال، حکم محرمیت داماد عزیزتان با همسر مکرمتان را بفرومائید! حکم چرا در نمازهای مغرب وعشاء در رکعت سوم و چهارم باید به حالت رفع وآهسته بخوانیم؟ حکم چرا **اشهد ان علیاً ولی الله، واللهم صل علی محمد و آل محمد** جزء اذان نیست! و حکم استحباب غسل جمعه و صدها حکم دیگر!

پاسخ:

ما در گذشته در پاسخی که به اللهیاری دادیم، یاد آور شدیم که مراجع تقلید مطابق با حدیث فتوا می دهد و توضیح المسائل آنان در واقع، ترجمه روایت است یعنی روایت را «نقل به معنا» می کنند، و خود اهل بیت علیهم السلام اجازه نقل روایت به

معنا را داده‌اند که روایات مذکور را شیخ کلینی در کافی شریف نقل می‌کند؛^۱ و شیخ حر عاملی در کتاب الفصول المهمه خود باب «جواز روایه الحدیث بالمعنی» ج ۱، ص ۵۲۲ باب ۱۲ و در کتاب وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۸۰ باب ۸ مفصلاً این روایات را نقل می‌کند که آن بزرگواران اجازه نقل روایت به معنا را داده‌اند.

بنابراین، تقلید از مراجع، عین تقلید از معصومین علیهم‌السلام است و کلام آنان چون روایت کلام معصومین علیهم‌السلام است، حجت است، چنان که علامه مجلسی می‌گوید؛

«کسی که از عالمی تقلید کند به طبق محکومات قرآن و حدیث فتوا می‌دهد و عادل و مورد اعتماد است، چنین تقلید کردنی تقلید از آن عالم نیست بلکه تقلید کسی است که خداوند اطاعت او را واجب کرده است (یعنی امام علیه‌السلام)»^۲ در ذیل در این رابطه مفصل توضیح دادیم؛^۳

حال طرفداران اللهیاری، مواردی را مطرح کرده‌اند و مدعی شده‌اند که علمای شیعه که قائل به تقلید هستند، در آن موارد بدون نص و روایت اهل بیت علیهم‌السلام فتوا داده‌اند، ما هم اینک روشن می‌کنیم که موارد مذکور مبتنی بر روایات صادر شده است و مخالفت مستقیمی با نص اهل بیت علیهم‌السلام صورت نگرفته است؛

۱. در رابطه با محرمیت مادر همسر به داماد، در ذیل توضیحات کافی را ارائه داده‌ایم و مدارک قضیه را نشان داده‌ایم؛^۴

۲. شهادت به ولایت و صلوات فرستادن، در اذان و اقامه، به عنوان فصل

۱. الکافی، ج ۱، ص ۵۱ باب روایه الکتب و الحدیث

۲. مرآة العقول، ج ۱، ص ۱۸۳

3. https://t.me/Rahnamye_Behesht/12160

4. https://t.me/Rahnamye_Behesht/12844

خواندن وارد نشده است، لذا برخی از فقهاء و مراجع شیعه، حکم وجوبی در لزوم اخفات در رکعت سوم و چهارم ندارند؛^۱

قائلین به وجوب آهسته خواندن قرائت در رکعت سوم و چهارم، ادله‌ای ارائه داده‌اند؛^۲

اما این ادله قانع‌کننده نیست و مرحوم صاحب حدائق ادله آنان را مورد نقد و رد قرار می‌دهد؛^۳

اگر چه مشهور بین فقهای شیعه، لزوم آهسته خواندن قرائت در رکعت سوم و چهارم است؛^۴

احتیاط حکم می‌کند که انسان این شهرت را نادیده نگیرد، خصوصاً آنکه در روایاتی هم توصیه به احتیاط در فتوا شده است، چنان که امام صادق علیه السلام فرمود؛

«با ورع‌ترین مردمان کسی است که در هنگام شبه، احتیاط و توقف کند»^۵

و هم برای آنچه در نزد اصحاب مشهور است، در روایات ارزش و اعتبار

لحاظ شده است، چنان که راوی می‌گوید از امام باقر علیه السلام پرسیدم؛ دو خبر یا

حدیث متعارض از شما نقل می‌شود. کدام یک را بپذیریم؟ فرمود: آن را که بین

اصحاب تو مشهور است و شاذ نادر را رها کن»^۶

بر همین اساس مرحوم صاحب حدائق، رعایت اخفات در رکعت سوم و

۱. السرائر، ج ۱، ص ۲۲۲؛ التذکره، ج ۳، ص ۱۴۵؛ المهذب البارع، ج ۱، ص ۳۷۷؛ غایه المرام، ج ۱، ص ۱۵۳

۲. مستمسک العروه الوثقی، ج ۶، ص ۲۵۲

۳. الحدائق الناضرة، ج ۸، ص ۴۳۷

۴. موسوعه الفقه الاسلامی، ج ۲۷، ص ۱۲۷

۵. وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۱۶۲

۶. بحار الانوار، ج ۲، ص ۲۴۶

چهارم را اولی می‌داند، به خاطر آنکه در نزد اصحاب مشهور است؛ «و ان كان الاخفات اولی لشهرته بین الاصحاب بل دعوی الاجماع فی الباب...»^۱
بنابراین، اگر مراجع کنونی فتوا به لزوم اخفاتی بودن رکعت سوم و چهارم می‌دهند؛^۲

این حکم مورد تایید روایات است، زیرا در آن هم به روایات احتیاط عمل شده است و هم به اعتبار شهرت نزد اصحاب.

۴. غسل روز جمعه، واجب نیست، بلکه در نزد اصحاب و بزرگان شیعه از مستحبات موکد است؛^۳

چرا که به صراحت در روایاتی تصریح شده است که این غسل مستحب است، چنان که علی بن یقظین می‌گوید؛

«از امام کاظم علیه السلام سوال کردم در مورد غسل جمعه و قربان و فطر؟ امام علیه السلام فرمود؛

«سنت هستند و فریضه و واجب نیستند»^۴

یا در روایت دیگر راوی از امام صادق علیه السلام در مورد غسل جمعه پرسید، امام علیه السلام پاسخ داد؛ «سنت است (و فریضه نیست)»^۵

بر این اساس، روایاتی که در مورد غسل جمعه تعبیر به «واجب» کرده است، حمل می‌شود بر مستحب موکد و مثلاً یک واجب اخلاقی نه فقهی، چنان که

۱. الحدائق الناضرة، ج ۸، ص ۴۳۸
۲. العروه مع التعليقات، ج ۱، ص ۵۵۲
۳. جواهر الکلام فی ثوبه الجدید، ج ۲، ص ۶۳۶
۴. التهذیب، ج ۱، ص ۱۱۲
۵. التهذیب، ج ۱، ص ۱۱۲

شیخ حر عاملی به این نکته تصریح می‌کند؛^۱

۸. آیا فرد تارک الصلاة کافر و بی‌ایمان است؟

پرسش هشتم:

در روایات داریم که سگ از خوک و خوک از کافر و کافر از منافق و منافق از تارک الصلاة بهتر است یعنی تارک الصلاة از سگ و خوک و کافر و منافق بدتر است. روایت دیگری شنیدم که به سگ غذا بده و با او همسفره بشوید ولی به بی‌نماز غذا ندهد و با او همسفر نشوید!!! روایت اول کافر را بهتر از بی‌نماز می‌داند پس چه دلیلی دارد شخص بی‌نماز بر اسلام باقی بماند؟ در واقع اگر بی‌نماز روایت اول را ببیند می‌گوید حالا که اینقدر بد هستیم همان بهتر که کافر شده و کلا اسلام را ترک کنم!!! روایت دوم هم در واقع باعث میشود بسیاری از اقوام از هم‌دیگر بپزند و با بسیاری از افراد جامعه قطع ارتباط کنیم چرا که در حال حاضر بیش از ۵۰ درصد جوانها نماز نمی‌خوانند و... این روایات چه توجیهی دارد!!!

پاسخ:

در روایاتی از «بی‌نماز» به عنوان کافر یاد شده است، مثلاً پیامبر گرامی فرمود؛ «میان مسلمان و کفر، جز این نیست که نماز واجب را به عمد ترک کند و یا آن را از سر سبک شمردن نخواند.»^۲

امام باقر علیه السلام فرمود؛

«کسی که نماز واجب را ترک کند، کافر است» «ان تارك الفريضة كافر»^۳

۱. وسائل الشیعه، ج ۳، ص ۳۱۳ «اقول فی هذا قرینه واضحه علی ان المراد بالوجوب،

الاستحباب الموکد...»

۲. ثواب الأعمال، ص ۲۷۵، ح ۱، المحاسن، ج ۱، ص ۱۶۰

۳. التهذیب، ج ۲، ص ۷

این که در این روایات از «بی‌نماز» با عنوان کافر یاد شده است، مقصود کفر اعتقادی نیست که موجب خروج از اسلام شود، بلکه مقصود کفر عملی به معنای بی‌توجهی به دستور خداوند است.

در تفسیر نمونه می‌خوانیم؛

«واژه کفر در اصل به معنی پوشانیدن است و از نظر اصطلاح دینی معنی وسیعی دارد و هر گونه مخالفتی را با حق، چه در مرحله اصولی، و چه در مرحله دستورات فرعی باشد، شامل می‌شود، و اگر مشاهده می‌کنیم که «کفر» غالباً در مخالفت با اصول استعمال می‌شود دلیل بر این نیست که منحصرأ به همان معنی بوده باشد، به همین دلیل در آیه مربوط به حج در مورد «ترک حج» واژه کفر بکار رفته است. (آل عمران ۹۷)

و به عبارت دیگر کفر و فاصله گرفتن از حق - همانند ایمان و توجه بحق - مراحل و درجاتی دارد که هر کدام برای خود دارای احکام مخصوصی است، و با توجه به این حقیقت بسیاری از مشکلات که در معنی آیات و روایات مربوط به کفر و ایمان پیش می‌آید، حل می‌شود، بنا بر این اگر در مورد رباخواران در (سوره بقره - ۲۷۵) و همچنین در مورد ساحران (بقره - ۱۰۲) تعبیر به کفر شده است به همین منظور است.^۱

به این نکته در روایتی نیز اشاره شده است، چنان که امام صادق علیه السلام فرمود؛ «در کتاب خدا، کفر بر پنج گونه است. یکی از آنها کفر انکار [حق تعالی] است و انکار، خود بر دو گونه است و کفر ناشی از ترک آنچه خداوند به انجام آن فرمان داده است و کفر برائت و کفر نعمتها» «فَإِنَّهَا كُفْرُ الْمُجْرِمِ، وَالْمُجْرِمُ عَلَى وَجْهِينَ، وَالْكُفْرُ بِتَرْكِ مَا أَمَرَ اللَّهُ، وَكُفْرُ الْبِرَاءَةِ، وَكُفْرُ التَّعَمُّ»^۲

۱. تفسیر نمونه، ج ۳، ص ۱۸

۲. الکافی، ج ۲، ص ۳۸۹

بنابراین، کفری که مثلاً در مورد تارک الصلاه آمده است، به معنای مخالفت با دستور خداوند است، که در مقابل آن اسلام به معنای تسلیم امر خداوند بودن است، کفر مذکور، به معنای انکار خداوند و خروج از دایره اسلام نیست، چنان که علامه مجلسی به این نکته اشاره می‌کند؛^۱

با توجه به این نکته مسلمان بی‌نماز، از کافر و منافق بالاتر است، زیرا مسلمان در عمل و اطاعت امر خداوند، سستی می‌کند و به خلاف کافر و منافق، منکر یا دشمن خداوند نیست، البته چنین مسلمان بی‌نمازی، از شفاعت بهره‌ای ندارد، و به خاطر بی‌نمازی وارد دوزخ می‌شود، چنان که در روایات متعددی از پیامبر گرامی و امام صادق علیه السلام آمده است که فرمودند:

«شفاعت ما به کسی که نمازش را سبک بشمرد نمی‌رسد»^۲

مسلمان بی‌نماز، از آنجایی که مشمول شفاعت نمی‌شود، وارد دوزخ می‌شود و پس از آنکه مجازات بی‌نمازش را دید، از جهنم به خاطر ایمان و اسلامش خارج می‌شود، زیرا تنها کفار و منافقین هستند که تا ابد در دوزخ می‌مانند، چنان که کاظم علیه السلام فرمود:

«تنها اهل کفر و جحود و اهل ضلالت و شرک در جهنم تا ابد باقی خواهند ماند»^۳

البته احتمال است که بی‌نمازان در نهایت دست از ایمان بکشند و کافر اعتقادی از دنیا روند، که در این صورت مجازات جاودانه جهنم در انتظار آنان است، چنان که خداوند می‌فرماید:

«سپس سرانجام کسانی که مرتکب اعمال سوء شدند، این شد که آیات خدا

۱. مراه العقول، ج ۱۰، ص ۲۰

۲. وسائل الشیعه، ج ۴، ص ۲۳

۳. التوحید صدوق، ص ۴۰۷

را تکذیب کردند و آن را به سخره گرفتند» (روم ۱۰)
این تعبیر نشان می‌دهد که اصرار در گناه و ادامه آن منجر به کفر (اعتقادی)
و تکذیب آیات الهی می‌شود.^۱

در روایت دیگر آمده است که ابلیس در هنگام مرگ توان بی‌ایمان کردن و
فریب اهل نماز را ندارد که به تبع بی‌نمازان، حفاظی در برابر فریب‌های ابلیس و
دعوت او به بی‌ایمانی ندارند؛^۲
پاسخ به چند نکته مورد اشاره؛

۱. مطابق آنچه آمد، بی‌نماز، کافر عملی است نه کافر اعتقادی، بنابراین
هیچگاه کافر و منافق از بی‌نماز بالاتر نمی‌شوند، روایتی که می‌گوید کافر و منافق
از بی‌نماز برتر هستند؛^۳

هیچ‌گونه سندی ندارد و قابل استدلال نیست و بزرگان محدثین چون شیخ
حر عاملی و علامه مجلسی نیز از نقل آن، اعراض کردند که این گواه بر ضعف
نقل مذکور می‌باشد.

۲. در برابر بی‌نماز باید امر به معروف و نهی از منکر کرد و او را به نماز دعوت
کرد؛^۴

و لزوماً نهی از منکر به معنای قطع رابطه نیست، خصوصاً آنکه اگر بی‌نماز از
خویشان باشد که قطع رحم با او به صورت مطلق، جایز نیست و حرام است؛^۵

۳. تنها در مورد افرادی که در مسجد از روی بی‌توجهی و بدون عذر، حاضر
نمی‌شوند، در روایاتی از هم کاسه شدن و ازدواج و مشورت کردن با آنان نهی شده

۱. پیام قرآن، ج ۶، ص ۳۷۳

۲. الکافی، ج ۳، ص ۱۳۶

۳. جامع الاخبار، شعیری، ص ۷۴

۴. وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۱۱۷

تا تنبیه شوند و شان مسجد را حفظ کنند؛ «استحباب ترك مواكله من لا يحضر المسجد و ترك مشاربته و مشاورته و مناكحته و مجاورته»^۱

۹. علی بن ابی طالب می گوید: «ادرار دختر بچه شیر خواری که غذا خور نشده، اگر به لباس برسد باید شسته و تطهیر گردد، چون شیری را که می خورد از مثانه مادر تولید می گردد، اما ادرار پسر بچه شیر خواری که غذا خور نشده، شستن لازم ندارد، چون شیر مادرش از پشت بازوها و شانه بوجود می آید!!!»
پرسش نهم:

امام علی با آن علم غییب منشاء شیر مادر را نمی دانست!!!
علی بن ابیطالب می گوید: «ادرار دختر بچه شیر خواری که غذا خور نشده، اگر به لباس برسد باید شسته و تطهیر گردد، چون شیری را که می خورد از مثانه مادر تولید می گردد، اما ادرار پسر بچه شیر خواری که غذا خور نشده، شستن لازم ندارد، چون شیر مادرش از پشت بازوها و شانه بوجود می آید» (علل الشرائع، تألیف شیخ صدوق، ج ۱، ص ۲۹۴)
پاسخ:

۱. به اجماع علمای شیعه بول کودک شیر خوار نجس است، اگر چه غذا خور نشده باشد، بنابراین روایت مذکور که ممکن است از آن عدم نجاست بول پسر شیرخواری که غذا خور نشده استفاده شود، خلاف اجماع علمای شیعه است؛^۲
۲. روایت مورد استناد معاند خلاف روایات معتبر ما است، زیرا در روایات ما تصریح شده است که اگر مثلاً لباسی به بول کودک شیرخواری که غذا خور نشده،

۱. وسائل الشیعه، ج ۵، ص ۱۹۴

۲. التذکره، علامه حلی، ج ۱، ص ۵۲ «نجس باجماع العلماء»

نجس شده، نیازی به شستن و فشردن ندارد و تنها یک مرتبه آب ریختن بر آن، موجب پاک شدنش می‌گردد، و در این حکم، فرقی بین دختر و پسر شیر خوار نیست.

حلبی می‌گوید:

«از امام صادق علیه السلام سوال کردم که در مورد بول کودک، امام علیه السلام فرمود تنها آب ریختن کفایت می‌کند، (و نیازی به شستن نیست)، اما اگر غذاخور باشد، با آب آن را بشور، و در این حکم فرقی بین کودک پسر و دختر نیست» «سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام عَنْ بَوْلِ الصَّبِيِّ قَالَ تَصُبُّ عَلَيْهِ الْمَاءَ فَإِنْ كَانَ قَدْ أَكَلَ فَأَغْسِلُهُ بِالْمَاءِ غَسْلًا وَ الْعَلَامُ وَ الْمَجَارِيَةُ (فِي ذَلِكَ) سَرَعُ سَوَاءٍ»^۱

این مضمون در روایات دیگری نیز تاکید شده است؛^۲

۳. روایت مورد استناد معاند سندا ضعیف است، چرا که در سند آن کسانی چون نوفلی و سکونی وجود دارد که در وثاقت آنان بحث و اشکالاتی است، لذا علامه مجلسی در ذیل روایت مذکور می‌نویسد:

«طبق مشهور، ضعیف است»^۳

۴. اهل سنت روایت می‌کنند که اگر کودک شیر خوار، پسر باشد و هنوز غذا خور نشده باشد، لباسی که به بولش نجس شده نیازی به شستن ندارد، اما اگر دختر باشد، باید شسته شود، اگر چه دختر هنوز غذا خور نشده باشد؛ «إِنَّمَا يُنْتَضَحُ مِنْ بَوْلِ الذَّكَرِ، وَيُغَسَّلُ مِنْ بَوْلِ الْأُنثَى». «أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

۱. الکافی، ج ۳، ص ۵۶؛ التهذیب، ج ۱، ص ۲۴۹

۲. وسائل الشیعه، ج ۳، ص ۳۹۷ باب ۳ «بَابُ طَهَارَةِ التَّوْبِ مِنْ بَوْلِ الرَّضِيعِ بِصَبِّ الْمَاءِ عَلَيْهِ مَرَّةً وَاحِدَةً»

۳. ملاذ الاخیار، ج ۲، ص ۳۳۴

قَالَ فِي بَوْلِ الرَّضِيعِ: «يُنْضَحُ بَوْلُ الْغُلَامِ، وَ يُغْسَلُ بَوْلُ الْمَجَارِيَةِ»^۱.

از آنجایی که راوی روایتی که معاند از کتب شیعه به آن استناد کرد، سکونی بوده که از اهل سنت است؛^۲

به نظر می‌رسد که سکونی مطابق عقیده خودشان یعنی اهل سنت، روایت مذکور را جعل کرده و به امام صادق علیه السلام و امام علی علیه السلام نسبت داده است.

۱۰. چرا در احکام اسلامی بین کشته شدن فرد آزاد و فرد برده تفاوت می‌بینیم؟

پرسش دهم:

چرا در اسلام خون آزاد و برده مساوی نیست و آزاد اگر برده را بکشد، قصاص نمی‌شود؟ مگر برتری تنها به تقوا نیست؟!

پاسخ:

۱. در نظر خداوند، هیچ تفاوتی در ریختن خون برده یا آزاد نیست و هر کس بی‌گناهی را بکشد، چه بیگناه برده باشد یا آزاد، به همان اندازه قبح و زشتی و مجازات در برابر خداوند دارد.

در آیه ۳۲ سوره مائده آمده است: «به همین جهت بر بنی اسرائیل مقرر داشتیم که هر کس، انسانی را بدون ارتکاب قتل یا فساد در روی زمین بکشد، چنان است که گویی همه انسان‌ها را کشته است»

در آیه ۹۳ سوره نساء آمده است: «هر کس فرد با ایمانی را از روی عمد به قتل برساند مجازات او دوزخ است در حالی که جاودانه در آن خواهد بود و خداوند بر او غضب می‌کند و او را از رحمتش دور می‌سازد و مجازات بزرگی برای او آماده ساخته است»

۱. سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۴۲۴؛ مسند احمد، ج ۶، ص ۳۳۹؛ مستدرک حاکم، ج ۱، ص ۱۶۶ و....

۲. خلاصه الاقوال، علامه حلی، ص ۸۶

از تعبیر به «خلود و جاودانگی در آتش» چنین بر می آید که قاتلِ عمد، چه نسبت به برده و چه نسبت به فرد آزاد، باایمان از دنیا نخواهد رفت، زیرا می دانیم هیچ فرد باایمانی خلود و جاودانگی در آتش ندارد.

در حدیثی از پیامبر گرامی نقل شده است؛

«تمام دنیا ویران شود در پیشگاه خداوند آسان تر از این است که خونی به

ناحق ریخته شود»^۱

۲. خداوند می فرماید؛

«ای افرادی که ایمان آورده اید! حکم قصاص در مورد کشتگان بر شما نوشته شده است، آزاد در برابر آزاد، و برده در برابر برده، و زن در برابر زن، پس اگر کسی از ناحیه برادر (دینی) خود مورد عفو قرار گیرد (و حکم قصاص او تبدیل به خونبها گردد) باید از راه پسندیده پیروی کند (و در طرز پرداخت دیه، حال پرداخت کننده را در نظر بگیرد) و قاتل نیز به نیکی دیه را به ولی مقتول بپردازد (و در آن مسامحه نکند) این تخفیف و رحمتی است از ناحیه پروردگار شما و کسی که بعد از آن تجاوز کند عذاب دردناکی خواهد داشت.» (بقره ۱۷۸)

این که آزاد در برابر قتل برده قصاص نمی شود، به این خاطر نیست که مثلا خون آزاد از خون برده رنگین تر و ارج و قربش نزد خداوند بیشتر است، زیرا خواندیم که ارزش خون هر دو در نزد خداوند برابر است و هر دو اگر بیگناه کشته شده اند، برای قاتل به یک اندازه مجازات در نزد خداوند است.

فلسفه تفات در قصاص بین آزاد و برده، بازگشت می کند به تفاوت کارکرد اجتماعی و اقتصادی برده و آزاد.

افراد آزاد و دارای کسب و کار مستقل، غالبا در جامعه، می توانند عضو مؤثر اقتصادی باشند و مخارج خانواده را متحمل می شوند و با فعالیتهای اقتصادی

خود چرخ زندگی خانواده را به گردش در می‌آورند.

مثلازن و فرزند و حتی برخی از بردگان، تحت تکفل فرد آزاد هستند، در حالی که فرد برده هیچ کسب و کار مستقلی ندارد و نان خور و تحت تکفل فرد آزاد است، اگر فرد آزاد در برابر قتل برده قصاص شود، افراد تحت تکفل او و بردگانی که مثلا نانخور او هستند، متحمل خسارات جدی می‌شوند، اما اگر برده کشته شود، کسی تحت تکفل او نیست که متحمل خسارت شود.

بنابراین عدم قصاص فرد آزاد، برای جبران خسارتی است که در صورت قصاص او، بر افراد تحت تکفل او وارد می‌آید، نه آنکه محبوبیت فرد آزاد در نزد خداوند، بیشتر از فرد برده باشد.

خلاصه آنکه، تفاوت میان از بین رفتن فرد آزاد و برده، از نظر اقتصادی و جنبه‌های مالی و استقلال، بر کسی پوشیده نیست که اگر این تفاوت مراعات نشود خسارت بی‌دلیلی به بازماندگان فرد آزاد و مثلا فرزندان بی‌گناه تحت تکفل او و یا بردگان تحت تکفل او وارد می‌شود، لذا اسلام با جعل حکم مذکور در مورد تفاوت قصاص، رعایت حقوق همه افراد را کرده و از خلاء اقتصادی و ضربه نابخشودنی که به یک خانواده و افراد تحت تکفل فرد آزاد وارد می‌شود، جلوگیری نموده است، اسلام هرگز اجازه نمی‌دهد که به بهانه لفظ «تساوی» حقوق افراد دیگری مانند فرزندان و خانواده و بردگان تحت تکفل فرد آزاد پایمال گردد.

۳. بر همین اساس برخی در این رابطه چنین می‌نویسند؛

«گفته شده که اگر جان انسان‌ها ارزشمند است در این جهت فرقی بین برده و عبد و کنیز با انسان‌های آزاد و حرّ نیست، پس چرا اگر انسان آزاد، برده‌ای را به قتل برساند حکم قصاص در مورد آن‌ها جاری نمی‌شود؟

پاسخ؛

قاتل و مقتول باید از نظر طبقه اجتماعی هر دو آزاد و یا هر دو برده باشند.

بنابراین اگر انسان آزادی مرتکب قتل عمد یک برده شود قصاص نخواهد شد. این مسأله از نظر فقهای امامیه و اکثر فقهای اهل سنت مسلم و غیرقابل تردید است....

در نظام برده داری، یک برده که هیچ اختیاری خارج از خواست مولای خود ندارد و حتی حق تملک برای او شناخته شده نیست. از نظر موقعیت اجتماعی در سطح پایینی قرار دارد و ارزش اجتماعی او به دلیل عدم برخورداری از قدرت تصمیم گیری و عملکرد مستقل، بسیار پایین تر از کسی است که در تصمیم گیری آزاد است، و طبعاً این چنین کسی در جامعه قابل مقایسه با افراد آزاد نیست....

اسلام در همان زمان نیز علی رغم پذیرش این نظام، حقوق و امتیازاتی را برای این گروه اجتماعی به رسمیت شناخت که قبل از آن سابقه نداشت. در عین حال تفاوت انکار ناپذیر این افراد نسبت به افراد آزاد، موجب شده است که در بسیاری از حقوق اجتماعی با دیگران تفاوت داشته باشند؛ از جمله موارد حق قصاص که تساوی جرم و مجازات در آن باید کاملاً رعایت شود، و عدم تساوی در نقش و جایگاه اجتماعی مانع از آن شده است که قتل یک برده توسط یک فرد آزاد، موجب حق قصاص شود، چون جرم، کشتن یک انسان فاقد هر گونه آزادی و اختیار است و مجازات نباید کشتن یک انسان آزاد و مستقل باشد. بنابراین، با عدم امکان قصاص، راهی جز جبران خسارت مالی باقی نمی ماند.

آری، برای این که برده کشی یک عادت در جامعه نشود، در اسلام مقرر شده است که اگر کسی کشتن بردگان را عادت قرار دهد و مکرر مرتکب این عمل ناشایست شود محکوم به مجازات مرگ است، البته نه از باب قصاص، بلکه به دلیل افساد در زمین.^۱

۱. اسلام شناسی و پاسخ به شبهات، رضوانی، ص ۳۵۰

۴. فرد آزاد، اگر چه در برابر کشتن برده قصاص نمی‌شود، اما موظف است که قیمت او را به عنوان دیه، پرداخت کند و حاکم اسلامی، او را تحت مجازات و شکنجه و تازیانه‌های شدید و پر درد قرار می‌دهد، تا سزای آنچه انجام داده است را ببینید، لذا در روایات آمده است که فرد آزاد باید در قبال کشتن برده، شدیداً ضربه و تازیانه پر درد بخورد، و زندانی و تبعید شود؛ «یضرب ضرباً شديداً»، «یضرب ضرباً وجيعاً» - «ادب و حبس» - «ینفی عن مسقط راسه»^۱

۵. چنان که گفته شد، اگر فردی به کشتن بردگان عادت کند، کشته می‌شود، و اجازه برده کشی را ندارد؛ «الا ان یكون معروفًا بقتل المماليك، فيقتل به»^۲

۶. برده‌ای هم که فرد آزاد را کشته است، لزوماً قصاص نمی‌شود، بلکه امر او به خانواده فرد آزاد واگذار شده است که اگر بخواهند او را قصاص کنند، یا به بردگی بگیرند؛ «دفع الی اولیاء المقتول، فان شاءوا قتلوه و ان شاءوا استرقوه»^۳

از آنجایی که برده قاتل به عنوان ملک و دارایی اولیاء مقتول آزاد، محسوب می‌شود، کشتن او در ازای قتل فرد آزاد، نوعی خسارت مالی برایشان تلقی می‌شود، لذا ممکن است اکثراً از کشتن او صرف نظر می‌کنند و نهایتاً او را به دیگری می‌فروشند، بنابراین لزوماً مجازات اعدام و قصاص هم در انتظار برده قاتل نمی‌باشد.

۱۱. توضیحاتی پیرامون فلسفه قصاص نشدن پدر بابت کشتن فرزند!!!

پرسش یازدهم:

لطفاً در مورد قتل دختر سیزده ساله توسط پدرش توضیح دهید و بگویید نظر

۱. التهذیب، ج ۱۰، ص ۲۳۶؛ الفقیه، ج ۴، ص ۹۶؛ الکافی، ج ۷، ص ۳۰۳

۲. الکافی، ج ۷، ص ۳۰۳

۳. وسائل الشیعه، ج ۲۹، ص ۹۹

اسلام درباره قصاص پدری که فرزندش را کشته چیست و چرا! لطفا با سند بیان فرمایید!!!

پاسخ:

۱. در این شکی نیست که قتل نفس گناهی بس بزرگ است تا جایی که می‌توان گفت در آیات قرآن و روایات اسلامی تعبیراتی که درباره ریختن خون بی‌گناهان آمده، شبیه آن در هیچ موضوع دیگری دیده نمی‌شود.

از جمله در آیه ۳۲ سوره مائده آمده است: «به همین جهت بر بنی اسرائیل مقرر داشتیم که هر کس، انسانی را بدون ارتکاب قتل یا فساد در روی زمین بکشد، چنان است که گویی همه انسان‌ها را کشته است»

در آیه ۹۳ سوره نساء آمده است؛ «هرکس فرد با ایمانی را از روی عمد به قتل برساند مجازات او دوزخ است در حالی که جاودانه در آن خواهد بود و خداوند بر او غضب می‌کند و او را از رحمتش دور می‌سازد و مجازات بزرگی برای او آماده ساخته است»

از تعبیر به «خلود و جاودانگی در آتش» چنین بر می‌آید که قاتل عمد، با ایمان از دنیا نخواهد رفت، زیرا می‌دانیم هیچ فرد با ایمانی خلود و جاودانگی در آتش ندارد.

در حدیثی از پیامبر گرامی نقل شده است؛

«تمام دنیا ویران شود در پیشگاه خداوند آسان‌تر از این است که خونی به ناحق ریخته شود»^۱

۲. قبیح قتل عمد آنجایی شدیدتر می‌شود که در قبال فرزند، آن هم فرزند دختر صورت گیرد، در حالی که وظیفه رسیدگی انسان در برابر فرزند دختر به مراتب سنگین‌تر است.

پیامبر گرامی فرمود؛

«خداوند تبارک و تعالی به زنان مهربانتر از مردان است. هیچ مردی نیست که زنی از محارم خود را خوشحال سازد، مگر اینکه خداوند متعال در روز قیامت او را شادمان گرداند.»^۱

و فرمود؛

«هر کس که برایش دختر به دنیا آید و او را اذیت نکند و حقیرش نشمارد و فرزندان - یعنی پسران - خود را بر او ترجیح ندهد، خداوند به واسطه آن دختر او را به بهشت می برد.»^۲

۳. جریان کشته شدن دختر سیزده ساله به ما فهماند که آزادی ارتباط دختر و پسر و دوستی‌های بی‌اساس خیابانی می‌تواند چه پیامدهای شوم و خطرناکی برای افراد و اجتماع داشته باشد، به خاطر همین مفسد و پیامدها است که چنین ارتباطاتی در اسلام ممنوع است، چنان که خداوند در وصف زنانی که شایسته ازدواج هستند می‌گوید؛

﴿مُحْصَنَاتٍ غَيْرَ مُسَافِحَاتٍ وَلَا مُتَّخِذَاتِ أَحْدَانٍ﴾ «مشروط بر اینکه پاکدامن

باشند نه مرتکب زنا بطور آشکار شوند و نه دوست پنهانی بگیرند» (نساء ۲۵)

امام باقر علیه السلام درباره آیه «به کارهای زشت چه آشکار و چه پنهان نزدیک نشوید (انعام ۱۵۱) فرمود؛ زشتی آشکار، زناست و زشتی پنهان، داشتن رابطه دوستانه [با نامحرم]»^۳

در کتاب المحججه البیضاء مرحوم فیض کاشانی هم چنین آمده است؛

«آورده‌اند که عابدِ دوره گرد ازدی، در اثنای گردش خویش، به الیاس علیه السلام

۱. الکافی، ج ۶، ص ۶

۲. میزان الحکمه، ج ۱۳، ص ۴۸۴

۳. مجمع البیان، ج ۴، ص ۵۹۰

برخورد. الیاس رحمته، او را به ازدواج کردن فرمان داد و از ترک ازدواج، نهی‌ش کرد و سپس فرمود: «با چهار طایفه از زنان، ازدواج مکن: مُختلعه، مُباریه، عاهره، و ناشزه». مختلعه، زنی است که هر دم، بی جهت، تقاضای [طلاق] خُلع می‌کند. مباریه، زنی است که با مال و منال دنیا، بر دیگر زنان، مباحات و فخرفروشی می‌کند. عاهره، (زنی است که با دیگران رابطه دوستی پنهانی می‌گیرد) خداوند متعال فرموده است: «نه زنانی که [پنهانی] دوستِ مرد می‌گیرند»، و ناشزه، زنی است که در کردار و گفتار، بر شوی خویش بلندی می‌کند»^۱

۴. همینطور از جریان مذکور استفاده می‌شود که نباید در تزویج دختران تاخیر کرد، اگر آنان به سن درک و رشد لازم برای ازدواج رسیدند، نباید در ازدواج آنان مانع ایجاد کرد، و الا مفسد خطرناکی دامنگیر فرد و اجتماع می‌شود، چنان که پیامبر گرامی فرمود؛

«جبرئیل از سوی خدای لطیف آگاه نزد من آمد و فرمود دوشیزگان به سان میوه‌ای بر درخت هستند که هر گاه میوه‌اش برسد و چیده نشود آفتاب آن را تباہ می‌گرداند و بادها پراکنده‌اش می‌سازند، دوشیزگان نیز چنین هستند هرگاه به مرحله‌ای رسیدند که زنان می‌رسند برایشان دارویی جز شوهر کردن وجود ندارد و گرنه از فساد در امان نیستند چرا که آنان هم بشرنند»^۲

به این مضمون روایات دیگری نیز وارد شده است؛^۳

۵. نکته پایانی اینکه در روایات و فتاوی فقهای ما به این نکته تصریح شده است که پدر در صورت کشتن فرزند قصاص نمی‌شود، اگر چه بدون تنبیه هم باقی نمی‌ماند، بلکه باید کفاره قتل را بپردازد، و دیه فرزند را هم به مادر پرداخت

۱. المحججه البیضاء، ج ۳، ص ۸۶

۲. الکافی، ج ۵، ص ۳۳۷

۳. وسائل الشیعه، ج ۲۰، ص ۶۱ باب ۲۳

کند و توسط حاکم شرع هم مورد تعزیر شدید واقع می‌شود؛^۱
امام باقر علیه السلام در مورد مردی که فرزندش را کشته بود فرمود:
«پدر کشته نمی‌شود و لیکن (از باب تعزیر) مورد ضرب شدیدی قرار
می‌گیرد»^۲

فلسفه عدم قصاص پدر در صورت قتل فرزند تا حدودی روشن است و نیاز
به توضیح زیادی ندارد.

یکی از اهداف قصاص دور کردن جامعه از تکرار چنین عملی است و در
فرض قتل فرزند توسط پدر چنین جنایتی کمتر قابل تکرار است زیرا به ندرت
اتفاق می‌افتد پدری که منشا پیدایش فرزند بوده و با زحمات طاقت فرسا او را
رشد و پرورش داده است بیاید فرزندش را بکشد و از سوی دیگر به نقش
اقتصادی و حمایتی پدر برای حیات یک خانواده نیز باید توجه داشت زیرا
مجازات و قصاص او سبب محرومیت خواهران و برادران و سایر اعضای خانواده
از تامین معیشت می‌شود.

بنابراین در این مساله، باید به نقش اقتصادی، عاطفی، حمایتی و اجتماعی
پدر برای حیات یک خانواده توجه داشت. در اینکه پدر قاتل مستحق مجازات
است هیچ بحثی نیست اما مجازات او نباید مصیبت مضاعفی بر دیگر اعضای
خانواده تحمیل کند. اگر چه ممکن است قصاص پدر به طور موقت باعث تسلی
خاطر برخی افراد خانواده گردد ولی بی شک تاثیرات منفی عدم وجود پدر خود
مصیبت بزرگی برای خانواده است. با قصاص پدر خانواده نیز مجازات شده و بار
دیگر بر مصائب آنها افزوده می‌شود. ویژگی پدر آن است که در انعقاد نطفه فرزند و
هستی بخشی به فرزند نقش اساسی دارد لذا از پدر به عنوان «ولی» فرزند و

۱. جواهر الکلام، ج ۴۲، ص ۱۶۹

۲. وسائل الشیعه، ج ۲۹، ص ۷۹

صاحب فرزند تعبیر می‌شود. از این رو تخفیف مجازات او در دنیا بی‌دلیل نیست، هم از این جهت که او نقش هستی بخشی به فرزند را ایفاء می‌کند و هم از این جهت که او دارای جایگاه اقتصادی و عاطفی و حمایتی در خانواده است و نبودن او بر مصائب و مشکلات خانواده می‌افزاید، البته چنان که گذشت، پدری که فرزند خود را بکشد، بدون مجازات نمی‌ماند، بلکه پرداخت دیه سنگین و تعزیر شدیدی که حاکم شرع بر او مقرر می‌کند می‌تواند مجازات قابل قبولی در برابر جرمی باشد که مرتکب شده است و مجازات شدیدتر هم روز قیامت در انتظار او خواهد بود.

۱۲. چرا اگر پدری فرزندش را بکشد قصاص نمی‌شود ولی اگر با دخترش زنا کند به سه بار اعدام محکوم می‌شود؟

پرسش دوازدهم:

برخی از احکام اسلام برایم سوال ایجاد می‌کند مثل اینکه چرا اگر پدری فرزندش را بکشد قصاص نمی‌شود ولی اگر با دخترش زنا کند به سه بار اعدام محکوم می‌شود؟!!!

پاسخ:

در این شکی نیست که زنا، گناهی بس بزرگ است، تا جایی که خداوند می‌فرماید:

«وَلَا تَقْرُبُوا الزَّانِيَ إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً وَسَاءَ سَبِيلًا» «و نزدیک زنا نشوید که کار

بسیار زشت و بد راهی است» (اسراء ۳۲)

امام صادق علیه السلام در پاسخ به سؤال زندیق که چرا زنا حرام شده است فرمود: «چون مایه فساد و از بین رفتن ارث و میراث و انقطاع نسل است. در زنا، زن نمی‌داند که چه کسی او را حامله کرده و فرزند نمی‌داند پدرش کیست، نه نسبها

پیوسته است و نه خویشاوندی‌ها معلوم است.^۱»

امام رضا علیه السلام فرمود:

«زنا به علّت مفسّدی که در بردارد، مانند قتل نفس، از بین رفتن و مخدوش شدن اصل و نسب، ترک تربیت کودکان، تباه شدن موضوع ارث و میراث و امثال این مفساد، حرام شده است»^۲

در توضیح، فلسفه تحریم زنا، در تفسیر نمونه می‌خوانیم؛

۱. پیدایش هرج و مرج در نظام خانواده، و از میان رفتن رابطه فرزندان و پدران، رابطه‌ای که وجودش نه تنها سبب شناخت اجتماعی است، بلکه موجب حمایت کامل از فرزندان می‌گردد، و پایه‌های محبتی را که در تمام طول عمر سبب ادامه این حمایت است می‌گذارد. در جامعه‌ای که فرزندان نامشروع و بی‌پدر فراوان گردند روابط اجتماعی که بر پایه روابط خانوادگی بنیان شده سخت دچار تزلزل می‌گردد. برای پی بردن به اهمیت این موضوع کافی است یک لحظه چنین فکر کنیم که چنانچه زنا در کل جامعه انسانی مجاز گردد و ازدواج برچیده شود، فرزندان بی‌هویتی که در چنین شرائطی متولد شوند تحت پوشش حمایت کسی نیستند، نه در آغاز تولد و نه به هنگام بزرگ شدن.

از این گذشته از عنصر محبت که نقش تعیین‌کننده‌ای در مبارزه با جنایتها و خشونتها دارد محروم می‌شوند، و جامعه انسانی به یک جامعه کاملاً حیوانی توأم با خشونت در همه ابعاد، تبدیل می‌گردد.

۲. این عمل ننگین سبب انواع برخوردها و کشمکشهای فردی و اجتماعی در میان هوسبازان است، داستانهایی را که بعضی از چگونگی وضع داخل محله‌های بدنام و مراکز فساد نقل کرده و نوشته‌اند به خوبی بیانگر این واقعیت

۱. بحار الانوار، ج ۱۰۳، ص ۳۶۸

۲. بحار الانوار، ج ۷۹، ص ۲۴

است که در کنار انحرافات جنسی بدترین جنایات رخ می‌دهد.

۳. تجربه نشان داده و علم ثابت کرده است که این عمل باعث اشاعه انواع بیماریها است و با تمام تشکیلاتی که برای مبارزه با عواقب و آثار آن امروز فراهم کرده‌اند باز آمار نشان می‌دهد که تا چه اندازه افراد از این راه سلامت خود را از دست داده و می‌دهند.

۴. این عمل می‌تواند سبب سقوط جنین و کشتن فرزندان و قطع نسل می‌گردد، چرا که چنین زنانی ممکن است حاضر به نگهداری اینگونه فرزندان نیستند، و اصولاً وجود فرزند مانع بزرگی بر سر راه ادامه اعمال شوم آنان می‌باشد، لذا همیشه سعی می‌کنند آنها را از میان ببرند.

۵. نباید فراموش کرد که هدف از ازدواج تنها مساله اشباع غریزه جنسی نیست، بلکه اشتراک در تشکیل زندگی و انس روحی و آرامش فکری، و تربیت فرزندان و همکاری در همه شئون حیات از آثار ازدواج است که بدون اختصاص زن و مرد به یکدیگر و تحریم زنان هیچیک از اینها امکان پذیر نیست.^۱
قبیح زنا آنجایی شدید تر می‌شود که با محارم، صورت گیرد، چنان که در روایتی آمده است؛

«شدیدترین مردم از نظر عذاب در روز قیامت، برای مردی است که نطفه خود را در رحم زنی که بر او حرام است، بریزد»^۲
و فرمود؛

«آدمیزاد هیچ کار [گناهی] نکرد که نزد خداوند تبارک و تعالی سنگین تر از این باشد که پیامبری یا امامی را بکشد، یا کعبه را، که خداوند عَزَّوَجَلَّ قبله بندگان خود قرار داده است، ویران کند، یا به حرام، نطفه خود را به رحم زنی بریزد

۱. تفسیر نمونه، ج ۱۲، ص ۹۹

۲. الکافی، ج ۵، ص ۵۴۱

که بر او حرام است»^۱

لذا امام رضا علیه السلام فرمود؛

«زنا، بزرگترین جنایت است.»^۲

و به خاطر همین جهت که زنا، بزرگترین جنایت است، اگر فردی با یکی از محارمش زنا کند، با شمشیری گردنش زده می‌شود (و اعدام می‌گردد)؛^۳ و اگر زناکننده، به زور با محرمش، زنا کند، از این جنبه نیز مجازات اعدام را دارد؛^۴

و اگر زناکننده، محصنه نیز می‌باشد، مطابق روایات، از این جهت نیز اعدام می‌گردد؛^۵

بنابراین، اگر مرد همسر داری، به زور با دخترش زنا کند، از سه جهت اعدام می‌گردد، و بر اساس همین، مرجع عالی قدر، مکارم شیرازی، در پاسخ به پرسشی که می‌گوید؛

«خانمی ادعا می‌کند که شوهر او با فرزند دخترش به زور زنا کرده و دختر در قبال خواسته‌های نامشروع وی تمکین نموده، و از این طریق صاحب بچه شده است در این صورت حکم و نیز وضعیت شرعی و حقوقی فرزند یاد شده چه می‌باشد

ایشان پاسخ می‌دهند؛

«چنانچه کار پدر ثابت شود، حکم او سه بار اعدام است از جهت زنا با

۱. الفقیه، ج ۴، ص ۲۰؛ مستدرک الوسائل، ج ۱۴، ص ۳۳۶

۲. عیون الاخبار، ج ۲، ص ۹۷

۳. الکافی، ج ۷، ص ۱۹۰

۴. التهذیب، ج ۱۰، ص ۱۷

۵. وسائل الشیعه، ج ۲۸، ص ۶۱

محارم، و از جهت زنای به عنف، و زنای محصنه، و دختر اگر تحت فشار بوده حدّ ندارد...»^۱

بنابراین، اگر به خاطر مصالحتی، پدر در قبال قتل فرزند، قصاص نمی‌شود و در مجازات او تخفیفی قائل شده‌اند، چنانچه که در پاسخ قبلی توضیح دادیم، اما در زنای با فرزند، این تخفیفات برداشته شده است، آن هم به خاطر قبح و زشتی و پلیدی بیشتری که گناه زنای با فرزند نسبت به قتل او دارد تا جایی که گاه دختر راضی است که پدرش او را بکشد، اما با او زنا نکند و شخصیت و حیثیت او را لکه دار نکند، که پس از این واقعه، معمولاً چنین دخترانی ممکن است نتوانند سنگینی این مصیبت را تحمل کنند و دست به خودکشی می‌زنند.

۱۳. توضیحاتی پیرامون فلسفه نجاست سگ در اسلام!!!

پرسش سیزدهم:

چرا در اسلام سگ نجس است؟! چون پیامبر اسلام قائل بر این بوده که سگ از آب دهان ابلیس آفریده شده!

از پیامبر اسلام سؤال شد: الله سگ را از چه آفرید؟ محمد گفت: الله سگ را از آب دهان ابلیس آفرید. از محمد مجدد پرسش شد چگونه؟ محمد گفت: هنگامی که الله آدم و حوّا را به زمین هبوط داد آن دو همچون دو جوجه لوزان می‌لرزیدند، ابلیس نزد درندگانی که پیش از آدم در زمین بودند رفت و به آنها گفت: دو پرنده از آسمان به زمین آمده‌اند که تا به حال بزرگتر از آنها دیده نشده برویم و آنها را بخورید. درندگان به طرف ایشان حرکت کردند و ابلیس پیوسته ایشان را ترغیب می‌کرد و فریاد می‌زد و درندگان را به مسافتی نزدیک آدم و حوّا آورده بود، از سرعت و شتاب در کلامش آب دهان او بیرون ریخت و الله از آن آب دو سگ آفرید، یکی نرو

دیگری ماده. این دو سگ در اطراف آدم و حوّا ایستادند سگ ماده در جدّه و سگ نر در هند و نگذاردند که درندگان نزدیک آن دو شوند و از همان روز سگ دشمن درندگان و درندگان نیز دشمن سگ گردیدند. (علل الشرائع، ترجمه سید محمد جواد ذهنی تهرانی، ج ۲، ص ۵۸۷)

پاسخ:

۱. به حسب روایات متعددی، ما معتقدیم که سگ نجس است و باید از تماس مستقیم و بدون حفاظت با آن پرهیز شود.

امام صادق علیه السلام فرمود:

«اگر رطوبتی از سگ به لباست رسید، لباست را بشور»^۱

و فرمود:

«سگ رجس و نجس است»^۲

و فرمود:

«به خدا سوگند، سگ نجس است»^۳

در کتاب شریف وسائل الشیعه، بیش از بیست روایت در نجاست سگ نقل شده است؛^۴

۲. تمام احکام خدوند بر پایه مصالح خود بندگان است، چنان که چنان که

امام رضا علیه السلام فرمود:

«هر آنچه در آن فساد نهفته شده و مایه ضرر برای جسم و نفس است حرام

۱. التهذیب، ج ۱، ص ۲۶۱

۲. وسائل الشیعه، ج ۳، ص ۴۱۵

۳. التهذیب، ج ۱، ص ۲۲۵

۴. وسائل الشیعه، ج ۱، ص ۲۲۵ باب ۱؛ ج ۳، ص ۴۱۴ باب ۱۲

شمرده شده است»^۱

دکتر بهزاد امیری، رییس گروه مدیریت بیماری‌های قابل انتقال از حیوان به انسان وزارت بهداشت، در باره بیماری‌های قابل انتقال از حیوانات خانگی چون سگ به انسان، گفت؛

«انواع بیماری‌های عفونی می‌توانند از حیوانات خانگی آلوده به انسان انتقال یابند. این بیماری‌ها برحسب راه‌های مختلف به انسان منتقل می‌شوند.

بیماری‌هایی که از طریق تماس بزاق حاوی میکروب (ویروس و یا باکتری) حیوانات با پوست آسیب دیده (زخم شده) و یا مخاط انسان انتقال می‌یابند. بیماری‌هایی مانند هاری، عفونت‌های پوست و عضلات، مفاصل، استخوان، عفونت سیستم عصبی و عفونت خون از طریق عوامل میکروبی نظیر پاستورلا مولتوسیدا، بارتونلا هنسله، کاپنوسیتوفاز، تولارمی هستند. همچنین بیماری‌هایی که از طریق دست آلوده شده به مدفوع حیوانات و انتقال میکروب به دهان انتقال می‌یابند، شامل انواع بیماری‌های عفونی، معدی - روده‌ای ایجاد شده با عوامل میکروبی انگلی (سالمونلا، کامپیلوباکتر، ای‌کولای، کیست هیداتیک، توکسوپلازما گوندیی، کریپتوسپوریدیوم، ژiardیا، توکسوکار، آنکیلوستوما) هستند.

بیماری‌هایی نیز از طریق استنشاق ترشحات و یا مایعات آلوده اسپری شده (آئروسول) در هوا انتقال می‌یابند، مانند انواع عفونت‌های ریوی در اثر عواملی نظیر کوکسیلا بورتنی، پسی تا کوژیس، آنفلوآنزای پرندگان. همچنین بیماری‌هایی به وسیله ناقلین نظیر کک، کنه و یا حشره همراه حیوانات از طریق گزش انسان انتقال می‌یابند، مانند بیماری لایم، ارلیشیوز، بابزیوز، تاعون تولارمی و سالک.

راه دیگر انتقال بیماری از طریق تماس مستقیم با حیوانات است، مانند

بیماری‌های قارچی پوستی نظیر اسپوروتریکوز شنکئی، میکروسپوروم کانیس و یا مایکوباکتریوم مورینوم که در اثر تماس با ماهی و یا محتویات آکواریوم آلوده انتقال می‌یابند. بیماری‌هایی مانند لپتوسپیروز نیز از طریق آلوده شدن آب و یا محیط زیست با ادرار حیوانات انتقال می‌یابند.

یکی از مهم‌ترین و خطرناک‌ترین بیماری‌های قابل انتقال از حیوانات خانگی نظیر سگ... به انسان، بیماری هاری است، در صورت ابتلای انسان به بیماری هاری متأسفانه تقریباً در اکثر موارد منجر به مرگ می‌شود.... بیماری هاری نوعی بیماری ویروسی است که به علت گاز گرفتن انسان توسط سگ... که قبلاً توسط حیوان هار دیگری گزیده شده، به انسان انتقال داده می‌شود. ویروس هاری چه در حیوان و چه در انسان به سیستم عصبی مرکزی منتقل می‌شود و موجب عفونت و التهاب حاد بافت مغز (آنسفالیت) می‌شود.

طبق آمارهای موجود، هاری در بیش از ۱۰۰ کشور جهان وجود دارد، در کل جهان سالانه حدود ۵۹ هزار مرگ ناشی از ابتلا به هاری رخ می‌دهد. اکثر افرادی که حیوان گزیده می‌شوند کودکان زیر ۱۵ سال هستند و بیش از ۹۰ درصد موارد حیوان گزیدگی ناشی از گزش سگ است...^۱

۳. این که سگ نجس معرفی شده است به این معنا نیست که هیچ‌گونه استفاده‌ای از سگ جایز نباشد، ما می‌توانیم با رعایت جوانب بهداشتی و بدون آنکه پای سگ را به داخل منزل و اتاق زندگی بکشانیم، استفاده‌هایی را از سگ بکنیم، چنان که مسلمین معمولاً از سگ مطابق روایات برای چهار منظور استفاده می‌کنند؛ پاسبانی خانه و پاسبانی باغ و پاسبانی از گله و صید کردن؛^۲

۴. نجس بودن سگ به این معنا نیست که ما بخواهیم سگ را مورد آزار و

1. <https://b2n.ir/812437>

۲. وسائل الشیعه، ج ۱۷، ص ۱۱۸ باب ۱۴

اذیت فرار دهیم و به او رسیدگی نکنیم.

پیامبر گرامی فرمود؛

«خداوند مردی را به خاطر اینکه سگی را سیراب می‌کرد وارد بهشت کرد»^۱

و فرمود؛

«زنی بدکاره، سگی را دید که بر سر چاهی لَهْ لَهْ می‌زند و کم مانده است از تشنگی بمیرد. او کفش خود را در آورد و آن را به روسری خود بست و به وسیله آن، از چاه آب کشید [و به آن حیوان داد] و به سبب این کار، آمرزیده شد.»^۲

نجیح می‌گوید؛

«حسن بن علی را می‌دیدم که غذا می‌خورد و پیش روی او سگی نیز بود. هر لقمه‌ای که می‌خورد لقمه‌ای را نیز به سگ می‌داد و می‌گفت حیا می‌کنم که من غذا بخورم و موجود زنده‌ای به من نگاه کند و او را اطعام نکنم»^۳

امام صادق علیه السلام فرمود؛

«هر زمان چیزی می‌خورید و سگی نیز پیش روی شما است سگ را نیز

اطعام کنید...»^۴

و فرمود؛

«هر چیزی حرمتی دارد و حرمت حیوانات به این است که حق زدن به

صورت آنها را ندارید»^۵

پیامبر گرامی فرمود؛

۱. بحار الانوار، ج ۶۲، ص ۶۵

۲. کنز العمال، ج ۱۵، ص ۷۸۷

۳. مستدرک الوسائل، ج ۸، ص ۲۹۵

۴. الکافی، ج ۶، ص ۵۵۳

۵. وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۴۸۲

«حیوانات را نزنید زیرا آنان روح دارند و تسبیح خدا را می‌کنند»^۱

حضرت علی علیه السلام فرمود؛

«در سگ شکاری و سگ همراه گله برکت است»^۲

۵. در روایت دیگری امام صادق علیه السلام در توصیف کارایی مثبت سگ و خلقت

مفید او فرمود؛

«در میان این درندگان، «سگ» چنان آفریده شده که به صاحبش مهر بورزد و

از او دفاع و حمایت و نگاهداری نماید. در شب تاریک بر دیوارها و بامها بالا رود

تا خانه و صاحب خود را از شرّ دزدان [و مزاحمان] نگاهداری کند. مهر و دوستی

سگ و علاقه‌اش به صاحب خود، گاه به درجه‌ای می‌رسد که برای حفاظت از

جان و مال و حیوانات صاحبش را در خطر مرگ می‌افکند. سگ چنان با

صاحبش انس و الفت دارد که همراه او در برابر گرسنگی و تشنگی شکیبایی

می‌ورزد، راستی چرا در آفرینش سگ این مهرورزی و مهربانی نهاده شده است؟ آیا

جز برای آن است که سگ نگاهبان آدمی باشد؟ برای آن، نیشهای برنده،

چنگالهای درنده و صدایی هول‌انگیز و وحشت‌آورنده پدید آمده تا دزدی که در

قلمرو حفاظتی آن سگ طمع کرده فرار را برقرار ترجیح دهد و سگ از آن منطقه

به خوبی حراست نماید»^۳

بنابراین، نجس بودن سگ به معنای آن است که از معاشرت مستقیم و بدون

حفاظت با سگ و وارد کردن سگ به خانه و اتاق شخصی پرهیز کنیم تا

آسیب‌های بهداشتی نصیب انسان نشود، چنان‌که در ذیل توضیح داده‌ایم؛^۴

۱. المحاسن، ص ۶۳۳

۲. الکافی، ج ۶، ص ۵۵۲

۳. بحار الانوار، ج ۳، ص ۹۴

نه آنکه جایز باشد که سگ را مورد اذیت و آزار و بی توجهی قرار دهیم، یا سایر استفاده‌های مشروع و عقلایی را از سگ نبریم یا خلقت سگ را غیر مفید و شیطانی معرفی کنیم.

۶. روایت مورد استناد معاند نیز سنداً ضعیف است. در سند آن کسانی چون محمد بن ابراهیم بن اسباط و احمد بن محمد بن زیاد القطان و عیسی بن جعفر العلوی العمری وجود دارد که همگان مجهول و به تبع ضعیف هستند؛^۱

۱۴. حق و حقوق مرد بر زن در فقه اسلامی از این روایت پیامبر مسلمانان قابل درک است: «زن حتی اگر پستانش را برای شوهر طبخ دهد، باز هم حق او را اداء نکرده است!»

پرسش چهاردهم:

جایگاه زن در اسلام: زن حتی اگر پستانش را برای شوهر طبخ دهد، باز هم حق او را اداء نکرده است!

پیامبر اسلام:

«اگر زنی پستان‌هایش را برای شوهرش طبخ کند و بپزد (یعنی تا این حد خودش را در اختیار شوهرش قرار دهد)، باز هم حق او را اداء نکرده است، ولی اگر فقط به اندازه یک چشم به هم زدن (یک لحظه) شوهرش را نافرمانی کند، جایش درک اسفل جهنم (پایین‌ترین و هولناک‌ترین مکان جهنم) خواهد بود، مگر اینکه توبه کند و بازگردد» (مکارم الاخلاق، رضی الدین الطبرسی، ج ۱، ص ۲۱۵)

پاسخ:

۱. همان‌گونه که مرد بر ذمه زن حق و حقوق دارد، زن نیز بر ذمه مرد، حق و حقوقی دارد، چنان که قرآن می‌فرماید:

۱. مستدرکات رجال الحدیث، ج ۶، ص ۳۵۸؛ ج ۱، ص ۴۴۰

﴿وَلَهُنَّ مِثْلُ الَّذِي عَلَيْهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ﴾ «برای زنان، همانند وظایفی که بر دوش

آنهاست، حقوق شایسته‌ای قرار داده شده است» (بقره ۲۲۸)

این سخن، بدین معناست که همان طور که حقوقی برای مرد وضع شده که زن باید آن را رعایت کند، زن نیز حقوق مختلفی بر مرد دارد که رعایت آن بر مرد، لازم است. به تعبیر دیگر، وظیفه، از حق جدا نیست. به همان اندازه که زنان، وظایفی در برابر شوهر دارند، حقوقی نیز برای آنان مقرر گردیده که از تساوی این حقوق با آن وظایف، عدالت در باره آنان اجرا می‌گردد.^۱

۲. در روایات متعددی نیز به حقوق متقابل زنان اشاره و تصریح شده است.

زنی از پیامبر اسلام سوال کرد که پس حقّ زنان بر مردان چیست؟

پیامبر گرامی فرمود؛

«برادرم جبرئیل علیه السلام که پیوسته مرا درباره زنان سفارش می‌کرد، چندان که گمان بردم شوهر، حق ندارد حتّی به زن «اف» بگوید به من خبر داد که: ای محمّد! از خداوند عز و جل بترسید و با زنانْ مهربان باشید؛ زیرا آنان نزد شما اسیرند. آنان را از خداوند عز و جل به امانت گرفته‌اید و به فرمان خدا و کتاب او، به عنوان یک وظیفه و سنّت و شریعت محمّد بن عبد الله، بر خود حلال کرده‌اید. پس، بدان سبب که جسم آنان را حلال خود ساخته‌اید، و با بدن هایشان تماس برقرار می‌سازید، و فرزندان شما را در شکم خود حمل می‌کنند، چندان که درد زایمان آنها را می‌گیرد [ایشان را بر شما حقی است]. پس با آنان مهربان باشید و دل هایشان را خوش سازید تا با شما بمانند. زنان را ناخوش مدارید و ناراحتشان نگردانید، و از آنچه به ایشان داده‌اید، جز با رضایت و اجازه آنان، چیزی بر ندارید.»^۲

۱. دانشنامه قرآن و حدیث، ج ۴، ص ۱۰۳

۲. مستدرک الوسائل، ج ۱۴، ص ۲۵۲

امام زین العابدین علیه السلام در رساله خود معروف به رساله حقوق فرمود؛
«حَقِّ همسرت، این است که بدانی خداوند، او را مایه آرامش و آسایش و
همدمی و نگهداری تو قرار داده است. همچنین هر یک از شما دو تن (زن و
شوهر)، باید به خاطر دیگری، خدا را سپاس بگویند و او را لطف و نعمت خداوند،
نسبت به خود بدانند، و باید با نعمت خداوند، خوش رفتاری کند و آن را گرامی
بدارد و با وی مدارا نماید. اگر چه حق تو بر زنت، قوی تر و اطاعت او از تو در
آنچه خوش و ناخوش می داری آنجا که گناه نباشد، بر وی لازم تر است، ولی او را
هم بر تو، حق مهربانی و همدمی و آرامش یافتن با او، از رهگذر کامجویی است
که از آن، گریزی نیست، و این، خود، حق بزرگی است.»^۱

۳. با این وجود، حقی که مرد بر زن دارد، از حقی که زن بر مرد دارد، بیشتر
شمرده شده است، چنان که در نقلی پیامبر گرامی فرمود؛

«بزرگ ترین حق را بر زن، شوهر او دارد و بزرگ ترین حق را بر مرد، مادر او دارد»^۲

در روایت دیگر در پاسخ به این پرسش که چه کسی حقش بر زن از بیشترین
حقوق است؟ فرمود؛

«شوهر زن»^۳

یا فرمود؛

«اگر قرار بود دستور دهم کسی در برابر کسی سجده کند، حتماً به زن دستور
می دادم که شوهرش را سجده کند.»^۴

این که مرد در زندگی مشترک، از حق و حقوق بیشتر برخوردار است، فلسفه

۱. تحف العقول، ص ۲۶۲، بحار الأنوار، ج ۷۴، ص ۱۴

۲. میزان الحکمه، ج ۵، ص ۹۶

۳. الکافی، ج ۵، ص ۵۰۶

۴. الکافی، ج ۵، ص ۵۰۸

روشنی دارد، زیرا چنان که در ذیل توضیح داده‌ایم؛^۱
مردان خدمت گذار خانواده‌اند، آنان مخارج منزل را تأمین می‌کنند و شبانه روز زحمت می‌کشند و درآمدشان را در طبق اخلاص نهاده، تقدیم خانواده می‌کنند، و این کار را یک وظیفه شرعی و وجدانی خود می‌شمارند و از روی عشق و علاقه انجام می‌دهند، و برای رفاه و آسایش خانواده هر گونه رنج و ناراحتی را تحمل می‌کنند و از خوشی آن‌ها لذت می‌برند.
زنان موظفند که جایگاه آنان در خانواده را پاس داشته و حقوق آنان را رعایت کنند تا مبادا با تضعیف جایگاه آنان، نظام خانواده از هم بپاشد و آثار سوئی، آینده زندگی زوجین و فرزندان را تاریک گرداند.

۴. روایتی که معاند به آن استناد کرد، بدون سند نقل شده است و بر خلاف مضمون آنچه در روایت مذکور آمده است، زن وقتی حقوق واجبه و شرعی خود را در برابر همسرش رعایت کند، (حقوقی که در ذیل توضیح داده‌ایم؛)^۲
حق همسرش را رعایت و ادا کرده است و شایسته بهشت رفتن است، چنان که پیامبر گرامی فرمود؛

«هر گاه زن، پروردگارش را بشناسد و به او و پیامبرش ایمان بیاورد، و به برتری خاندان پیامبرش معتقد باشد، و پنج نوبت نماز بخواند، و ماه رمضان را روزه بگیرد، و دامنش را [از گناهان،] حفظ کند، و از شوهرش فرمان ببرد، از هر در بهشت که خواست، وارد می‌شود.»^۳

یا در نقل دیگر آمده است که فرمود؛
«هیچ زنی نیست که فرمان شوهرش را اطاعت کند و حقوق او را به جا آورد، و از خوبی‌های او یاد کند، و در خود و اموال شوهرش به او خیانت نکند، مگر آن

1. https://t.me/Rahnameye_Behesht/10451

2. https://t.me/Rahnameye_Behesht/6617

۳. مسائل علی بن جعفر، ص ۱۸۵، قرب الإسناد، ص ۲۲۶

که در بهشت، میان او و شهیدان، تنها یک درجه فاصله است. پس اگر شوهرش، مؤمن و خوش اخلاق بوده، در بهشت نیز همسر اوست، وگرنه، خداوند، مردی از شهیدان را به همسری او درمی‌آورد.^۱

یا فرمود:

«هرگاه زن، نمازهای پنج‌گانه‌اش را بخواند و ماه رمضان را روزه بگیرد، و دامنش را (از گناهان) حفظ کند، و از شوهرش فرمان برد، به او گفته می‌شود از هر در بهشت که می‌خواهی، وارد شو»^۲

۱۵. چرا در اسلام شهادت زنان نصف شهادت مردان است و در موضوعاتی مانند رویت هلال اصلا شهادت زن مقبول نیست؟

پرسش پانزدهم:

قرآن می‌گوید:

«و دو شاهد از مردان را شاهد بگیرید، و اگر دو مرد نبود، یک مرد و دو زن را از میان شاهدانی که می‌پسندید، شاهد بگیرید تا اگر یکی از آن دو زن [واقعیت را] فراموش کرد، آن دیگری او را یادآوری کند.»

بر طبق این آیه شهادت یک زن برابر یک مرد نیست، بلکه شهادت دو زن برابر یک مرد است. چرا در اسلام ارزش شهادت زن کمتر از مرد در نظر گرفته شده است؟ این تبعیض زن ستیزانه چه علتی دارد؟ یا می‌بینیم که در کتاب عیون اخبار الرضاء آمده است که حتی شهادت زنان در رویت هلال هم مورد قبول نیست!!!

پاسخ:

خلاصه پاسخ آن است که اگر شهادت دو زن برابر شهادت یک مرد است به

۱. کنز العمال، ج ۱۵، ص ۸۴۲

۲. دعائم الاسلام، ج ۲، ص ۲۱۶؛ الفقیه، ج ۳، ص ۴۴۱

خاطر آن است که عواطف بر زنان غلبه دارد و ای بسا تحت تاثیر عواطف واقع شوند و به نفع کسی و به زیان دیگری شهادت دهند.^۱
اینک تفصیل پاسخ؛

باید دانست شهادت پیش از آنکه یک حق و امتیاز باشد، یک تکلیف اجتماعی است که سود و ضرر آن به دیگران برمی گردد. طرح دعوی و اثبات آن سه دسته است؛ ۱ ادعا، ۲ اقرار، ۳ شهادت و گواهی.

گاهی کسی ادعا می کند فلان چیز مال من است و گاهی ادعا می کند فلان کار ناروا را انجام داده ام و مسئول خسارت هستم و گاهی نه به سود خود و نه به ضرر خود، بلکه به سود کسی علیه کسی دیگر شهادت می دهد.

در مسئله ادعا که بازگشت سود آن به خود مدعی است زن و مرد مساوی اند و در مسئله اقرار نیز که بازگشت ضرر آن به خود اقرارکننده است، تفاوتی وجود ندارد. پس تفاوت در جایی است که یک تکلیف اجتماعی مبنی بر عدالت ورزی و احیای حق متوجه او است و سود و زیان گفتار و شهادت او مربوط به دیگران است و برای جلوگیری از تضییع حقوق دیگران به لحاظ ساختار عاطفی و احساساتی زنان که مانع ضبط جزئیات و نیز احتمال تأثیر قلبی در مقام اداء گردد، شهادت زنان به شکل محدودتر پذیرفته می شود.

درباره راز و حکمت تفاوت های حقوقی زن و مرد در مسأله شهادت و گواهی شایان توجه است که؛

۱. شهادت زن در مواردی به طور فردی نیز پذیرفته است، در حالی که در مردان هیچ موردی نداریم که شهادت یک مرد پذیرفته شود بلکه حداقل باید دو نفر باشند یعنی، حکم «تساوی دو زن با یک مرد» مطلق نیست. به طور مثال در مورد اثبات زنده متولد شدن طفل، شهادت مرد چیزی از ارث را برای طفل ثابت

۱. پیام امام امیر المومنین، ج ۳، ص ۲۹۱

نمی‌کند ولی با شهادت هر زن «یک چهارم» از ارث ثابت می‌شود و در این مورد فقط شهادت زنان مسموع است. شهادت بر بکارت و یا عیوب جنسی نیز موارد دیگری است که در آن تنها شهادت زنان پذیرفته است.

۲. در مواردی شهادت دو زن برابر یک مرد دانسته شده که نوعاً در مورد حدود و حقوق است. حکمت‌های این تفاوت حقوقی زن و مرد، از زوایایی قابل توجه است؛

الف) زن موجودی است که احساسات و عواطفش جنبه غالب شخصیتی او را تشکیل می‌دهد. لازم به ذکر است که این موضوع هیچ نقیصی برای زن نیست بلکه اگر چنین نبود آن گاه نظام خلقت دچار اشکال بود، چرا که زن و مرد مکمل یکدیگرند و جنبه‌های شخصیتی یکدیگر را تکمیل می‌کنند. به دلیل همین ویژگی و واقعیت، زن بیشتر از مرد تحت تأثیر احساسات قرار می‌گیرد و لذا ممکن است تحت تأثیر احساسات و عواطف مختلف، شهادتی بدهد که تنها موافق احساسات او باشد. اجتماع دو زن برای شهادت بر چیزی، ضریب اطمینان را در شهادت بالا می‌برد.

ب) از سوی دیگر از آسیب پذیری یک زن نیز در جریان شهادت و خصومت‌ها و درگیری‌های پس از آن نیز تا حدودی می‌کاهد.

پس در آیین دادرسی اسلام، شهادت زن همچون شهادت مرد، به عنوان یک اصل پذیرفته شده است، اگر چه در برخی موارد قدرت اثبات شهادت مرد و زن متفاوت است.

ج) در ادای شهادت نیز زنان هم به دلیل ویژگی درونی و هم به لحاظ آسیب پذیری از تهدیدات خارجی بیشتر تحت تأثیر فشار عاطفه مثبت و یا منفی و یا ارباب خارجی قرار گرفته، آن گونه که باید شهادت ندهد و یا شهادت برخلاف دهد.

بنابراین، شهادت زن در موضوعات مختلف متفاوت می‌باشد. حکمت امر، در مورد اشکال مطرح شده، دور نگاه داشتن زنان از مخاطرات اجتماعی و حفظ حقوق دیگران بوده است. زیرا شهادت در نظام اسلامی یک تکلیف است. شخصی که شهادت او پذیرفتنی است و شاهد قضیه‌ای بوده است مکلف به حضور در دادگاه جهت ادای شهادت می‌باشد. از این رو، اگر شهادت یک زن در موارد حادی نظیر قتل پذیرفته بود، نباید از آمدن به دادگاه و دادن شهادت امتناع ورزد.

اسلام با نپذیرفتن شهادت زن در این موارد، این تکلیف را از زن برداشته است، چرا که شخصی که علیه او شهادت داده می‌شود، امکان دارد براساس آن شهادت، به اعدام، یا تحمّل ضربات شلاق محکوم گردد و لذا امکان اعمال تهدیداتی از سوی محکوم و یا اطرافیانش نسبت به شاهد وجود دارد.^۱ توضیحی بیشتر مساله طبق کلام آیت الله مکارم شیرازی در این رابطه چنین است:

۱. چون شهادت در محکمه و نزد قاضی است، اگر شهادت نساء مانند رجال در تمام امور قبول شود پای زنان به محاکم که محل نزاع و کشمکش‌ها است کشیده می‌شود، در حالی که شارع مقدس می‌خواهد زنان در محاکم کمتر حضور پیدا کنند، جز در موارد ضرورت، پس همان گونه که شارع مقدس جهاد را از زنان برداشته، آنها نباید در جنگ حقوقی هم مانند میادین حرب حاضر شوند. در تمام دنیا هم همینطور است الا نادراً.

آیا عدم شرکت زنان در میادین جنگ برای آنان نقص است؟
نقصی نیست بلکه با طبیعت آنها سازگار نمی‌باشد، همچنین عدم حضور آنها در نزد قُضات و منازعات حقوقی نقص و عیب نیست، مانند عدم حضور

۱. لوح فشرده پرسمان، کلید واژه شهادت زنان

آنان در میادین نبرد.

۲. شهادت فرع بر تحمّل شهادت است و اگر شهادت آنها در همه امور قبول شود، طبعاً وسوسه می‌شوند که در مجالس شرب خمر و میادین نزاع و زد و خورد و فسق و فجور حاضر شوند تا بتوانند شهادت دهند. آیا حضور زنان در چنین محافل و مجامعی که جنایات و اعمال منافی عفت و کارهایی که حدّ و تعزیر دارد با طبیعت آنها سازگار و افتخاری برای آنهاست؟ مسلماً نه، پس وقتی حضور آنها برای تحمل شهادت جایز نبوده و با طبیعت آنها سازگار نیست، شهادت آنها هم پذیرفته نمی‌شود.

۳. همه انسانها عواطف و وجدان دارند ولی شکی نیست که زنان عواطف رقیق تری دارند، که این هم از افتخارات زنان است و به همین دلیل تمام اموری که عواطف رقیق تری می‌طلبد زنان در آن امور پیشی می‌گیرند، مثلاً مقام «امّ» را هیچ مردی نمی‌تواند تحمل کند، اگر مادر از دنیا برود هیچ مردی تحمّل تربیت بچه شیرخوار را ندارد و لو از شیر خشک برای تغذیه کودک استفاده کنند، همچنین در پرستاری بیماران هیچ‌گاه مردان به اندازه زنان موفق نبوده‌اند، حال این عواطف رقیق گاهی سبب می‌شود که حاضر به شهادت به حق نباشند مثلاً در ناحیه قصاص یا حد و تعزیر از روی رقت قلب شهادت نمی‌دهند و عواطف، آنها را از شهادت به حق منع می‌کند، به همین دلیل خداوند شهادتشان را در این امور نپذیرفته است.

علاوه بر این در مسائل جنائی شاهد‌ها در معرض مشکلات و بلایایی از طرف محکومین در دعاوی هستند و اگر شاهد، مرد باشد قدرت دفاعی بیشتری دارد.^۱

مطابق روایات متعددی، شهادت زنان در رویت هلال پذیرفته نمی‌شود.

علی علیه السلام می فرمود؛

«در رویت هلال تنها شهادت دو مرد عادل را قبول می کنم»^۱

و فرمود؛

«شهادت زنان در رویت هلال جایز نیست و قبول نمی شود»^۲

این مساله یعنی، عدم قبول شهادت زنان در رویت هلال مورد اشکال ملحد قرار گرفته است، امام رضا علیه السلام در روایتی پاسخ او را دادند و در رابطه با چرایی این ممنوعیت فرمودند؛

«علت پذیرفته نشدن شهادت زنان... در هلال، به جهت ضعف آنان در رویت هلال است» «لضعفهن عن الرویه»^۳

استاد مکارم شیرازی در ادامه بحث سابق خود، این روایت را چنین توضیح می دهند؛

«این روایت به معنای کمبود دید چشم (زنان)، نیست بلکه به این معنا است که مشاهده هلال برای آنها مشکل تر است چون باید بر بالای بامها و کوهها بروند که برای زنان مشکل است»^۴

بنابراین مانند موارد سابق، عدم قبول شهادت زنان در رویت هلال، به خاطر ویژگیهای طبیعی و لطافت های زنانگی آنان است که شارع مقدس، برای آنانکه آنان را به زحمت و مشقت نیندازد، حکم قبول شهادت را از آنان برداشته است، تا خود را به خاطر رویت هلال به سختی و مشقت نیندازند، چنان که حکم حضور در میدان نبرد را به همین خاطر از آنان برداشته است.

۱. الکافی، ج ۴، ص ۷۶

۲. وسائل الشیعه، ج ۱۰، ص ۲۸۷؛ الفقیه، ج ۲، ص ۱۲۴؛ التهذیب، ج ۴، ص ۱۸۰

۳. عیون الاخبار، ج ۲، ص ۹۵

۴. کتاب النکاح، ج ۳، ص ۱۱۳

ممکن است بگویید که امروزه می‌توان با ابزارهایی چون تلسکوپ و... ماه را رویت کرد، بدون آنکه مشکل و مشقتی برای زنان ایجاد شود، چرا در این صورت نیز شهادت زنان نادیده گرفته می‌شود

در ذیل توضیح داده‌ایم که در رویت هلال، شرط است که رویت با چشم غیر مسلح و بدون استفاده از ابزار باشد، و اکثریت فقها نیز بر همین قول هستند، بنابراین وجود یا نبود تلسکوپ تاثیری در حکم مذکور ندارد، در ذیل مفصل توضیح داده‌ایم؛^۱

۱۶. چرا در احکام اسلام اجازه به اسارت گرفتن فرزندان کفار حربی داده شده است؟

پرسش شانزدهم:

علامه طباطبائی در مورد ظلم و ستمی که اسلام به کودکان خردسالی که پدرانشان برده شده‌اند، کرده است، می‌گوید:

«آیا جا دارد کسی اعتراض کند که چرا در اسلام خردسالان دشمن نیز برده هستند حال آنکه مردان با شما سر جنگ داشتند و خسارتهای جانی و مالی شما همه از ناحیه بزرگسالان دشمن بوده گناه کودکان چه بود؟ با اینکه نه شمشیری بدست گرفته بودند و نه در معرکه‌ای حاضر شده بودند؟ جوابش این است که: خردسالان دشمن، قربانیان پدران خویشند» (ترجمه المیزان، ج ۶، ص ۵۱۳)

ظاهراً علامه طباطبائی هنگام نوشتن این متن یادش رفته بود که در قرآن آیه بآی ذنب قتلت، وجود دارد که در واقع اعتراض به ظلم و ستم به بی‌گناهان است! احتمالاً فقط مسلمانان بیگناه هستند و باقی مردم دنیا گناهکارند حتی کودکان!!!

پاسخ:

مقصود از جمله «قربانیان پدران خویشند» (ترجمه المیزان، ج ۶، ص ۵۱۴)، آن نیست که کودکان دشمن محارب، به جرم پدرشان برده و اسیر شوند و گناه پدرشان بر آنان بار شود، زیرا چنان که ملحد اشاره کرد، اصل مسلم قرآنی است که کسی بار گناه دیگری را به دوش نمی‌کشد، چنان که قرآن می‌فرماید:

﴿لَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى﴾ «و هیچکس بار گناه دیگری را به دوش نمی‌کشد» (اسراء ۱۵)

لذا برخی از مفسرین در ذیل آیه شریفه می‌نویسند:

«روشن می‌شود عقیده کسانی که می‌گویند فرزندان کفار همراه پدرانشان در آتش دوزخ خواهند بود یک عقیده اسلامی نیست، چرا که هیچ فرزندی به گناه پدر و مادر مجازات نمی‌گردد»^۱

بلکه مقصود از جمله فوق، آن است که پدران آنان در حقشان تقصیر کردند و از آنجایی که قصد نابودی مسلمین را داشتند و به ممالک مسلمین لشکر کشی کردند و خودشان را در معرض اسارت و قتل و فرزندانشان را در معرض بی‌سرپرستی قرار دادند، لذا در حق فرزندان خردسالشان ظلم کردند و آنان را بی‌سرپرست کردند

بر این اساس، اسلام چاره‌ای جز این ندید که برای تحت پوشش قرار دادن فرزندان بی‌سرپرست مشرکین، آنان را میان خانواده‌های مسلمین تقسیم کند تا از روی بی‌سرپرستی در معرض هلاکت و نابودی قرار نگیرند.

توضیح بیشتر؛

۱. کسانی به اسیری و بردگی و کنیزی گرفته می‌شوند که به سرزمین اسلامی حمله کرده باشند و قصد نابود سازی مسلمین و دین و آیین آنها را داشته باشند، اینان همان کفار حربی هستند که تنها اجازه جهاد با آنان داده شده است، در

گذشته در رابطه چرایی به بردگی گرفتن چنین کفاری توضیحات لازم را داده‌ایم!^۱
۲. فرزندان این کفار حربی، اگر در نبرد بر علیه مسلمین شمشیر نکشیده باشند، کسی حق کشتن آنان را ندارد، چنان که امام صادق علیه السلام فرمود:

«پیامبر نهی کرد از کشتن فرزندان و زنان دشمن در میدان حرب، مگر زمانی که آنان هم قتال کنند که در آن صورت هم تا جایی که ممکن بود، باید دست نگه داشته شود و آنان کشته نشوند» (نهی عن قتل النساء و الولدان فی دار الحرب...)^۲
۳. پس از آنکه فرزندان مشرکین، پدران و مادران و قوم و عشیره خود را در میدان نبرد از دست دادند و سرپرستان آنان یا کشته شدند یا اسیر شدند، تکلیف آنان چه می‌شود؟

آیا آنان به خاطر جرم پدران کشته شوند که این خلاف آموزه‌های اسلام است! آیا به حال خود رها شوند که روشن است در این صورت در معرض مرگ و نابودی قرار می‌گیرند، چون کسی را ندارند که از آنان مواظبت و سرپرستی کنند.
بهترین راه آن است که در میان خانواده‌های مسلمان تقسیم شوند و مسلمین موظفند هستند که با آنان به مانند یکی از اعضای خانواده خود رفتار کنند و نیازهای آنان را برطرف کنند، چنان که پیامبر گرامی می‌فرمود:
«آنان را از آنچه خودتان می‌خورید اطعام کنید و از آنچه خودشان می‌پوشید، بپوشانید»^۳

علی علیه السلام در وصیت خود می‌فرمود:

«خدا را، خدا را، مد نظر داشته باشید در مورد زنان و بردگان خود، چرا که آخر چیزی که پیامبرتان به آنان تکلم کرد این بود که گفت شما را وصیت می‌کنم

1. https://t.me/Rahnamye_Behesht/9717
https://t.me/Rahnamye_Behesht/12052

۲. الکافی، ج ۵، ص ۲۸

۳. وسائل الشیعه، ج ۲۳، ص ۳۱

نسبت به مراعات حق دو ضعیف، زنان و زیر دستان و بردگانتان»^۱
در نقل دیگر فرمود:

«کسی که نسبت به مملوک خود بد بکند، وارد بهشت نمی شود»^۲

۴. از سوی دیگر، آموزه اسلام بر آن است که چنین بردگانی، یعنی فرزندان خردسال کفار، تحت حمایت مالی مسلمین قرار بگیرند و آزاد شوند، چنان که امام رضا علیه السلام فرمود:

«کسی که مملوکی را آزاد کند که تمکن و استطاعت (مالی) ندارد، باید او را مساعدت کند، تا زمانی که از مساعدت بی نیاز شود، امیر مومنان چنین می کرد زمانی که صغار و فرزندان (مشرکین و کفار حربی) را آزاد می کرد» «... كذلك کان امیر المومنین یفعل اذا عتق الصغار»^۳

امیر مومنان بر همین اساس، بسیاری از فرزندان مشرکین را از اسارت آزاد می کرد و آنان را مورد حمایت خود قرار می داد چنان که در روایت دیگر آمد:

«علی علیه السلام کودکان زیادی را از اسارت آزاد کرد» «قد اعتق علی ولدانا کثیره»^۴
بنابراین؛

حکم اسارت فرزندان کفار حربی و مشرکین به خاطر مصلحت خودشان بوده است تا تحت سرپرستی و تکفل قرار گیرند و هزینه هایشان تامین شود، و پس از آنکه به اندازه ای از رشد برسند، مسلمین موظفند که آنان را آزاد کرده و تحت حمایت خود قرار دهند تا بتوانند به زندگی خود ادامه دهند، چنان که امام صادق علیه السلام فرمود:

۱. الکافی، ج ۷، ص ۴۹

۲. مستدرک الوسائل، ج ۱۵، ص ۴۵۸

۳. الکافی، ج ۶، ص ۱۸۱

۴. وسائل الشیعه، ج ۲۳، ص ۳۱

«آنکس از آنان که توانایی اداره زندگی خویش به تنهایی را دارد، آزاد کن»
«اعتق من اغنی نفسه»^۱

۱۷. پاسخ به شبهه معاند در مورد اختصاص انفال به امام علیه السلام!!!

پرسش هفدهم:

سندی دیگر از حرص و طمع زیاد اهل بیت به مال دنیا:
ثمالی گوید از امام باقر در مورد این آیه قرآن ﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ﴾ «از تو در باره انفال می پرسند» پرسیدم و ایشان فرمودند هر چه از آن پادشاهان است، برای امام است. عرض کردم: اما آنان آن چه را در دست دارند به فرزندان و زنان و خویشاوندان و اشراف خود به می بخشند. تا اینکه از خواجگان نیز یاد شد. هر چه را می گفتم امام می فرمود: «آن نیز از آن ما است!» (منبع: ترجمه تفسیر البرهان علامه بحرانی، ج ۴، ص ۴۰۴)!!!

پاسخ:

خداوند می فرماید؛

﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ قُلِ الْأَنْفَالُ لِلَّهِ وَالرَّسُولِ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَصْلِحُوا ذَاتَ بَيْنِكُمْ وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾ «از تو در باره انفال (غنائم و هرگونه مال بدون مالک مشخص) سؤال می کنند بگو: انفال مخصوص خدا و پیامبر است، پس از (مخالفت فرمان) خدا بپرهیزید و میان برادرانی را که با هم ستیزه دارند آشتی دهید و اطاعت خدا و پیامبرش را کنید اگر ایمان دارید.» (انفال ۱)

انفال در اصل از ماده «نفل»، به معنی زیادی است، و این که به نمازهای مستحب نافلة گفته می شود چون اضافه بر واجبات است، و همچنین اگر نوه را نافلة می گویند به خاطر این است که بر فرزندان افزوده می شود و اگر به غنائم

جنگی نیز انفال گفته شده است، یا به جهت این است که یک سلسله اموال اضافی است که بدون صاحب می ماند و به دست جنگجویان می افتد در حالی که مالک خاصی برای آن وجود ندارد، و یا به این جهت است که جنگجویان برای پیروزی بر دشمن می جنگند، نه برای غنیمت، بنا بر این غنیمت یک موضوع اضافی است که به دست آنها می افتد.^۱

گرچه آیه فوق در زمینه غنائم جنگی وارد شده است، ولی مفهوم آن یک حکم کلی و عمومی است، و تمام اموال اضافی یعنی آنچه مالک خصوصی ندارد را شامل می شود، به همین دلیل در روایاتی که از طریق اهل بیت علیهم السلام به ما رسیده می بینیم که مفهوم وسیعی برای انفال بیان شده است.

در روایات معتبر از امام باقر و امام صادق علیهم السلام چنین می خوانیم؛

«انفال اموالی است که از دار الحرب بدون جنگ گرفته می شود و همچنین سرزمینی که اهلش آن را ترک کرده و از آن هجرت می کنند - و آن فیء نامیده می شود - و میراث کسی که وارثی نداشته باشد، و سرزمین و اموالی که پادشاهان به این و آن می بخشیدند - در صورتی که صاحب آن شناخته نشود - و بیشه زارها و جنگل ها و دره ها و سرزمین های موات که همه این ها از آن خدا و پیامبر و بعد از او برای کسی است که قائم مقام او است، و او آن را در هر راه که مصلحت خویش و مصلحت مردمی که تحت تکفل او هستند ببیند، مصرف خواهد کرد»^۲

امام باقر علیه السلام فرمود؛

«فیء و انفال، هر زمینی است که بدون خونریزی تصرف شده باشد، یا [اموال] مردمی که [در واگذاری آنها به مسلمانان با ایشان] مصلحه کرده باشند، یا [آنچه] که مردم با دست خود تسلیم کنند و هر زمین ویرانه ای، یا بستر رودها.

۱. لغات در تفسیر نمونه، ص ۸۰

۲. عوالی اللئالی، ج ۲، ص ۷۹

اینها هم جزء فیء است و به خدا و پیامبر تعلق دارد و هر آنچه از آن خدا باشد به رسول او تعلق دارد و او هرگونه که بخواهد به مصرف می‌رساند و بعد از پیامبر به امام تعلق دارد»^۱

و فرمود؛

«از جمله انفال است معادن و بیشه‌ها و جنگل‌ها و هر زمین بی‌صاحب و هر سرزمین و آبادی ای که اهالی آن از میان رفته باشند. اینها متعلق به ما می‌باشد.»^۲

امام صادق علیه السلام فرمود؛

«انفال آن چیزی است که [برای به دست آوردنش] اسب یا شتری نتاخته‌اند، یا [اموال] مردمی که [در واگذاری آنها به مسلمانان با ایشان] مصالحه کرده باشند یا [آنچه] که مردمی با دست خود بپردازند و هر زمین ویرانه‌ای و بستر رودها. اینها از آن رسول خدا است و پس از او به امام تعلق دارد و او هرگونه که بخواهد به مصرف می‌رساند»^۳

از آنچه گفته شد چنین نتیجه می‌گیریم که مفهوم اصلی انفال نه تنها غنائم جنگی بلکه همه اموالی را که مالک خصوصی ندارد شامل می‌شود و تمام این اموال متعلق به خدا و پیامبر و قائم مقام او (امام علیه السلام) است، و به تعبیر دیگر متعلق به حکومت اسلامی است و در مسیر منافع عموم مسلمین مصرف می‌گردد.^۴

چنان که گفته شد، و در روایت اول، به آن تصریح شد، اموالی که اختصاصی

۱. تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۴۷

۲. همان، ص ۴۸

۳. الکافی، ج ۱، ص ۵۳۹

۴. تفسیر نمونه، ج ۷، ص ۸۱

امام علیه السلام از انفال است، در مسیر مصالح مسلمین که نمونه‌ای از مصلحت امام علیه السلام است، به کار گرفته می‌شود، چرا که به تعبیر روایت، امام علیه السلام برای امت، چون پدری مهربان و مادری نیکوکار است که (بر اساس آن هر آنچه که در اختیار دارد، در مسیر صلاح فرزندان خود یعنی امت تحت رهبری خود، خرج می‌کند)^۱ که یک نمونه مصداقی آن، در روایتی از امام صادق علیه السلام مورد اشاره قرار گرفته است که به مفضل فرمود؛

«هنگامی که میان دو نفر از پیروان ما مشاجره‌ای ببینی (که مربوط به امور مالی است) از مال من غرامت بپرداز (و آنها را با هم صلح ده).»^۲
و به همین دلیل در یکی دیگر از روایات می‌خوانیم که؛

«مفضل روزی دو نفر از شیعیان را دید که در مورد ارث با هم نزاع دارند آنها را به منزل خود دعوت کرد، و چهارصد درهم که مورد اختلاف آنها بود به آنها پرداخت و غائله را ختم کرد، سپس به آنها گفت، بدانید که این از مال من نبود، ولی امام صادق علیه السلام به من دستور داده است که در اینگونه موارد با استفاده از سرمایه امام، صلح و مصالحه در میان یاران ایجاد کنم»^۳

۱۸. آیا مرحوم امام خمینی قائل بودند که دشمنان امیر مومنان علیه السلام از نظر فقهی نجس محسوب نمی‌شوند؟

پرسش هجدهم:

سب مقدسات اهل سنت یعنی سبّ به عایشه، طلحه و زبیر توسط بنیانگذار انقلاب ایران، آیت الله خمینی!

۱. الکافی، ج ۱، ص ۴۹۴

۲. الکافی، ج ۲، ص ۲۰۹

۳. الکافی، ج ۲، ص ۲۰۹؛ بحار الانوار، ج ۷۶، ص ۴۵

آیت الله خمینی در کتاب الطهاره می نویسد: «عایشه و طلحه و زبیر و معاویه و امثال آنان ظاهرا نجس نیستند، گرچه از سگ و خوک [باطنا] خبیث تر باشند. (کتاب الطهارة جلد ۳ صفحه ۳۳۷)!!»

پاسخ:

طبق روایات اهل سنت، دشمن اهل بیت و علی علیه السلام، از بدترین مخلوقات بوده که دوزخ جایگاه اوست.

پیامبر گرامی فرمود؛

«هر کس بغض و دشمنی اهل بیت را داشته باشد خداوند او را وارد آتش جهنم می کند»^۱
و فرمود؛

«اگر کسی همواره به نماز و روزه پردازد ولی کینه اهل بیت محمد را به دل بگیرد، و خدا را با این حال ملاقات نماید، به دوزخ می رود»^۲
و فرمود؛

«کسی که کینه ما اهل بیت را در دل داشته باشد، خدای تعالی در روز رستاخیز او را یهودی محشور می کند هر چند هم روزه بگیرد و نماز بگذارد»^۳
یا از علی علیه السلام نقل می کنند که فرمود؛

«سوگند به خدایی که دانه را شکافت و مردمان را آفرید پیامبر چنین فرمود که مرا جز مومن دوست ندارد و جز منافق دشمن نمی دارد»^۴
با توجه به این روایات، تکلیف کسانی چون عایشه و طلحه و زبیر و معاویه

۱. مستدرک علی الصحیحین، حاکم نیشابوری، ج ۳، ص ۱۵۰

۲. مستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۴۸

۳. مجمع الزوائد و منبع الفوائد، هیشمی، ج ۹، ص ۱۷۲

۴. صحیح مسلم، ج ۱، ص ۸۶؛ فتح الباری، ج ۷، ص ۵۸

که جنگ‌های جمل و صفین را بر علیه علی علیه السلام ترتیب دادند روشن می‌شود
عایشه و طلحه و معاویه و... موظف بودند که تحت حکومت امیر مسلمین و
حاکم جامعه اسلامی یعنی علی علیه السلام باقی بمانند و بر او خروج نکنند، چنان که
مطابق نقل اهل سنت، پیامبر گرامی فرمود:

«مَنْ رَأَى مِنْ أَمِيرِهِ شَيْئًا يَكْرَهُهُ فَلْيُصْبِرْ عَلَيْهِ فَإِنَّهُ مَنْ فَارَقَ الْجَمَاعَةَ شِبْرًا
فَقَاتَ، إِلَّا مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً»

«هر کس از امیر و حاکم خود چیزی را ببیند که ناخوشایندش باشد، باید بر
آن صبر کند. چرا که اگر کسی به اندازه یک وجب، از جماعت مسلمین جدا
شود، و سپس بمیرد، به مرگ جاهلی مرده است.»^۱

بنابراین کسانی که بر علی علیه السلام خروج کردند و جنگ جمل و صفین را به راه
انداختند، مطابق این روایت اهل سنت، به مرگ جاهلی مرده‌اند، و مرگ جاهلی
نیز مرگ کفر و شرک و نفاق است، خداوند نیز در آیاتی تصریح می‌کند که کفار
عنود و لجوج از حیوانات نیز پست تر اند، چنان که فرمود:

«آیا گمان می‌بری که اکثر آنها می‌شنوند یا می‌فهمند، آنها فقط همچون
چهارپایانند، بلکه گمراه تر» (فرقان ۴۴ - اعراف ۱۷۲)

بنابراین مطابق روایت اهل سنت، خروج کنندگان بر علی علیه السلام کافر و منافقند
و قرآن هم می‌گوید کفار و منافقین از حیوانات نیز پست تر و خبیث‌ترند
به خاطر همین امام صادق علیه السلام فرمود:

«خداوند مخلوقی نجس تر از سگ نیافریده است، و دشمن ما اهل بیت، از
سگ نجس تر است»^۲

با این توضیح به کلام مرحوم امام خمینی رحمته الله علیه می‌پردازیم که می‌گوید:

۱. صحیح بخاری، ج ۱۱، ص ۹؛ صحیح مسلم، ج ۳، ص ۱۴۷۷

۲. وسائل الشیعه، ج ۱، ص ۲۲۰

«و أما سائر الطوائف من النصاب بل الخوارج، فلا دليل على نجاستهم وإن كانوا أشدّ عذاباً من الكفار، فلو خرج سلطان على أمير المؤمنين (عليه السلام) لا بعنوان التدين، بل للمعارضة في الملك، أو غرض آخر، كعائشة و الزبير و طلحة و معاوية و أشباههم، أو نصب أحد عداوة له أو لأحد من الأئمة عليهم السلام لا بعنوان التدين، بل لعداوة قريش، أو بني هاشم، أو العرب، أو لأجل كونه قاتل ولده أو أبيه، أو غير ذلك، لا يوجب ظاهراً شيئاً منها نجاسة ظاهرية و إن كانوا أخبث من الكلاب و الخنازير؛ لعدم دليل من إجماع أو أخبار عليه. بل الدليل على خلافه؛»

«اما سائر طایفه های ناصبی ها و خوارج، دلیلی بر نجاستشان نداریم. اگر چه عذاب اینها در آخرت، از عذاب کفار بیشتر است (یا بیشتر باشد) پس اگر یک صاحب قدرتی بر علیه حکومت امیرالمؤمنین قیام کند، آنها نه به خاطر دین و اسلام، (کاری ندارد که علی منصوب از طرف خدا هست یا نیست، منصوب از طرف نبی هست یا نیست، بلکه سیاست حکومتی علی را قبول ندارد) بلکه به خاطر معارضات حکومتی و یا اغراض دیگر باشد، مثل عایشه و زبیر و معاویه و امثال اینها؛ یا اگر کسی با امیرالمؤمنین یا با یکی از ائمه عداوت و دشمنی داشته باشد، آنها نه به خاطر دین و مذهب بلکه به خاطر دشمنی با قریش یا بنی هاشم یا عرب، و یا به خاطر اینکه امیرالمؤمنین قاتل فرزند و یا پدرش است، با او دشمنی داشته باشد؛ ظاهر امر چنین است که هیچ کدام از این موارد موجب نجاست ظاهری آن فرد نمی شود، هر چند چنین شخصی از سگ ها و خوک ها هم پست تر است (یا پست تر باشد ما هیچ دلیلی بر نجاست ظاهری این اشخاص نداریم) نه اجماع داریم و نه روایاتی بر این مسئله دلالت می کنند. بلکه دلیل بر خلاف داریم.»^۱

ما اگر چه حکمی که در فتوای مرحوم امام خمینی مبنی بر عدم نجاست

کسانی که به سبب اغراض دنیوی با علی علیه السلام می جنگدند را قبول نداریم، اما محل اشکال از کلام مرحوم امام را بررسی می کنیم که می گوید:

«وان كانوا اخبث من الكلاب و الخنازير»

برای این تعبیر دو ترجمه می توانیم ارائه دهیم؛

۱. یعنی آنان نجس نیستند، اگر چه حقیقتاً از سگ و خوک، خبیث تر اند.

این که دشمنان علی علیه السلام از حیوانات پست تر و خبیث تر اند، در بالا مورد اثبات ما قرار گرفت.

۲. ترجمه کنیم که «آنان نجس نیستند، اگر چه از سگ و خوک ها نیز خبیث تر باشند (باز هم نجس نیستند)

طبق ترجمه دوم، امام خمینی نمی گوید که آنان از سگ و خوک خبیث ترند، بلکه به صورت تعلیقی و مشروط می گوید که حتی اگر ما، آنان را از سگ و خوک هم خبیث تر بدانیم، باز هم دلیلی بر نجاست آنها نیست.

اگر بخواهیم کلام مرحوم امام خمینی را مطابق با قواعد ادبیات عرب، بسنجیم، ترجمه دوم، صحیح تر است، زیرا طبق ترجمه اول «ان» باید مخففه از مثقله باشد، که در این صورت لازم است که بر سر «اخبث» «لام مفارقه» در آید؛^۱ این که بر سر «اخبث» «لام» نیامده است، یعنی «ان» شرطیه است، نه مخففه، که جواب شرط آن محذوف است که جواب آن «لا دلیل علی نجاستهم» است.

یعنی آنان نجس ظاهری نیستند، اگر چه از سگ ها و خوک ها خبیث تر باشند، باز هم دلیلی بر نجاست آنان نیست»

بنابراین، طبق ترجمه دوم، مرحوم امام خمینی نمی گوید که آنان از سگ و خوک خبیث ترند، بلکه به صورت تعلیقی می گوید که حتی مثلاً به فرض از سگ

۱. بدائه النحو، ص ۱۴۷

و خوک نیز خبیث تر باشند، باز نجس ظاهری نیستند و ادعای وهابی و نسبتی که به امام خمینی داده است، دروغین است.

پیامبر گرامی، اهل سنت را مامور کرده‌اند که نسبت به مسلمان حسن ظن داشته باشند، چنان که نقل می‌کنند که پیامبر فرمود:

«نیکویی ظن و گمان، از نیکویی عبادت است»^۱

آنان باید مطابق حسن ظن کلام مرحوم امام خمینی را تفسیر کنند و ترجمه دوم را برگزینند و ترجمه اول را در تفسیر کلام ایشان به کار نبرند و کلام تعلیقی و فرضی مرحوم امام خمینی را به عنوان کلام قطعی ایشان ترجمه نکنند.

۱۹. آیا شیعیان معتقدند که پیروان سایر فرق اسلامی تماما کافرند؟

پرسش نوزدهم:

در روایت‌های شیعه اهل مکه اهل مدینه و اهل شام با صراحت تکفیر می‌شوند! بلاد مسلمان‌ها به راحتی هرچه تمام مورد تکفیر قرار می‌گیرد واقعا جایی بس تاسف هست. امام صادق شیعیان فرمود: «اهل شام بدتر از مردم روم‌اند، اهل مدینه از اهل مکه بدترند، و اهل مکه آشکارا بخدا کفر ورزیدند.» (الکافی جلد ۴ صفحه ۱۳۴)

پاسخ:

۱. نخست از وهابی می‌پرسیم که اگر تکفیر مسلمین، عملی مذموم و زشت است، چگونه است که خودتان مسلمینی را که خلافت و امامت ابوبکر و عمر را قبول نکرده‌اند، تکفیر کرده و کافر می‌دانید و علمایتان صراحتا فتوا می‌دهند؛

«کسی که خلافت ابوبکر یا عمر را انکار کند، کافر است»^۲

۱. سنن ابی داود، ج ۴، ص ۲۱۲۶

۲. شرح فتح القدير، محمد بن عبدالواحد السيواسی، ج ۱، ص ۳۵۰؛ فتاوی السبکی، ج ۲،

یا می‌گویید؛

«هرکس منکر امامت ابوبکر و عمر شود، کافر است»^۱

یا می‌گویید؛

«ابوبکر و عمر، اصل (دین) پس از پیامبر هستند، و همین علت تکفیر رافضه (شیعیان) است، زیرا ابوبکر و عمر را دشمن داشته و آنها را دشنام می‌دهند»^۲

یا می‌گویید؛

«کسی که ابوبکر و عمر را دو امام هدایت نداند، هم بدعت گذار است و هم باید کشته شود»^۳

ابن نجیم حنفی گوید؛

«رافضه (شیعیان) اگر به شیخین (ابوبکر و عمر) دشنام دهد، یا بر آنها طعنه وارد کند، کافر است و باید کشته شود»^۴

۲. مشهور فقهای شیعه، معتقدند که اهل سنت، مسلمان ظاهری هستند و کافر فقهی و نجس محسوب نمی‌شوند، زیرا شرط ورود در اسلام، تنها اظهار شهادتین است و اعتقاد به ولایت اهل بیت علیهم‌السلام، شرط ورود در اسلام نیست.^۵

ص ۵۸۷؛ الصواعق المحرقة، ج ۱، ص ۱۳۸

۱. فتاوی السبکی، ج ۲، ص ۵۷۶؛ الصواعق المحرقة، ج ۱، ص ۱۳۸؛ الفتاوی الهندیه فی مذهب ابی حنیفه، ج ۲، ص ۲۶۴

۲. فتاوی السبکی، ج ۲، ص ۵۷۶

۳. تاریخ مدینه دمشق، ج ۵۲، ص ۲۰۰

۴. البحر الرائق شرح کنز الدقائق، ج ۵، ص ۱۳۶

۵. مجمع الفائدة، ج ۱۳، ص ۳۴۰؛ جواهر الکلام، ج ۳۳، ص ۲۰۱؛ الهدایة، ص ۵۴؛ الشرائع، ج ۴، ص ۱۸۵. القواعد، ج ۳، ص ۵۷۵؛ الدروس، ج ۲، ص ۵۳. المسالک، ج ۱۰، ص ۴۱. کشف

الغطاء، ج ۴، ص ۳۴۹ و...

امام صادق علیه السلام فرمود؛

«اسلام شهادتین و اقامه نماز و زکات و انجام حج و روزه ماه رمضان است اما ایمان معرفت ولایت امامان است و کسی که ولایت را نداشته باشد مسلمان گمراه است»^۱

از این حکم یک دسته خارج می‌شوند و آن هم ناصبی و دشمن اهل بیت علیهم السلام است، مطابق نقلهای متعدد، ناصبی کافر و نجس است حتی اگر شهادتین را به زبان جاری کند؛^۲

۳. چنان که گفتیم، نواصب یعنی دشمنان اهل بیت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم، کافر و نجس هستند، چرا که مطابق نقل اهل سنت، پیامبر گرامی فرمود؛
«هر کس بغض و دشمنی اهل بیت را داشته باشد خداوند او را وارد آتش جهنم می‌کند»^۳

و فرمود؛

«اگر کسی همواره به نماز و روزه بپردازد ولی کینه اهل بیت محمد را به دل بگیرد، و خدا را با این حال ملاقات نماید، به دوزخ می‌رود»^۴
و فرمود؛

«کسی که کینه ما اهل بیت را در دل داشته باشد، خدای تعالی در روز رستاخیز او را یهودی محشور می‌کند هر چند هم روزه بگیرد و نماز بگذارد»^۵
یا از علی علیه السلام نقل می‌کنند که فرمود؛

۱. الکافی، ج ۲، ص ۲۵

۲. وسائل الشیعه، ج ۳، ص ۴۱۹ باب ۱۴

۳. مستدرک علی الصحیحین، حاکم نیشابوری، ج ۳، ص ۱۵۰

۴. مستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۴۸

۵. مجمع الزوائد و منبع الفوائد، هیشمی، ج ۹، ص ۱۷۲

«سوگند به خدایی که دانه را شکافت و مردمان را آفرید پیامبر چنین فرمود که مرا جز مومن دوست ندارد و جز منافق دشمن نمی‌دارد»^۱

۴. این که در روایات مورد استناد وهابی، آمد که اهل مکه و مدینه و شام به خداوند کفر ورزیدند و اهل مکه کفر آشکار ورزیدند، اشاره به زمان سیطره بنی امیه بر بلاد اسلامی است که بغض و برائت جستن از علی و اهل بیت علیهم‌السلام را رواج می‌داند و دشمنی با آل علی علیهم‌السلام، را نماد حکومت خود کرده بودند، و بر اساس روایات اهل سنت، گفتیم که دشمنی با اهل بیت پیامبر، کفر و نفاق آشکار است.

سیوطی می‌آورد؛

«در زمان بنی امیه بر اساس سنتی که معاویه بنا نهاد بر فراز بیش از هفتاد هزار منبر، علی بن ابی طالب مورد لعن قرار می‌گرفت»^۲

مسلم نیشابوری نقل می‌کند؛

«معاویه، سعد را امر کرد و به او گفت چه چیز تو را از سب و دشنام به ابوتراب (علی) باز می‌دارد...»^۳

ابن ابی شیبه استاد بخاری نقل می‌کند؛

«سعد بن ابی وقاص گوید در یکی از سفرهای حج نزد معاویه رفتم و معاویه به آن حضرت دشنام داد»^۴

طبری می‌نویسد؛

«هنگامی که معاویه مغیره را والی کوفه قرار داد به او چند توصیه کرد از جمله

۱. صحیح مسلم، ج ۱، ص ۸۶؛ فتح الباری، ج ۷، ص ۵۸

۲. النصائح الکافیة، ص ۱۰۵

۳. صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۸۷۱

۴. المصنف، ج ۶، ص ۳۶۶

اینکه از فحش و ناسزا به علی کوتاهی مکن»^۱

و نقل می‌کنند؛

«هرگاه فردی از بنی امیه از جای خود بر می‌خاست علی را لعن می‌کرد»^۲

یا نقل می‌کنند؛

«حاکمان بنی امیه تا پیش از زمان عمر بن عبدالعزیز به علی دشنام

می‌دادند»^۳

الوسی می‌نویسد؛

«بنی امیه که غضب خدا بر آنها باد تا زمان عمر بن عبد العزیز در پایان

خطبه‌های نماز جمعه به علی ناسزا می‌گفتند»^۴

۵. لذا می‌بینیم، علامه مجلسی در توضیح روایات مورد استناد وهابی

می‌نویسد؛

«محتمل است که این کلام در مورد زمان بنی امیه باشد... آنان سب امیر

المومنین علیه السلام می‌کردند که کفر به خداوند بزرگ است... اکثر مخالفین در آن زمانها

از نواصب و دشمنان و منحرفین از اهل بیت علیهم السلام بودند خصوصا اهالی سه شهر

مکه و مدینه و شام و اختلاف آنان در شدت شقاوت به خاطر اختلافشان در

شدت و ضعف دشمنی با اهل بیت علیهم السلام می‌باشد و شکی نیست که نواصب از

کفار خبیث ترند و کفر آشکار اهل مکه همان اظهار عداوت آنان با اهل بیت علیهم السلام

است....»^۵

۱. تاریخ طبری، ج ۳، ص ۲۱۸

۲. حلیه الاولیاء، ج ۵ ص ۳۲۲؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۵، ص ۹۶

۳. الطبقات الکبری، ج ۵، ص ۳۹۳

۴. روح المعانی، ج ۱۴، ص ۲۲۰

۵. مرآة العقول، ج ۱۱، ص ۲۱۹

۲۰. دیدگاه فقه پیرامون قطعه قطعه کردن (مثله کردن) جانیان نابکار!؟

پرسش بیستم:

آیا می دانستید شیعیان با مجوز و تایید امام سجاد، مجرمین عاشوراء را به فجیع ترین شکل ممکن زجرکش کردند؟ مانند مجازات «قطع تک تک انگشتان و قطع دست و پا و سوزاندن در دیگ روغن جوشان» برای سنان بن انس که سر امام حسین را نیمه جان بریده بود: (اللهوف، ترجمه ابوالحسن میر ابوطالبی صفحه ۱۵۶) خوب است بدانید که ائمه به اصطلاح معصوم شیعه در مواجهه با این جنایات ضد اخلاقی مختار، نه تنها او را ملامت نکردند بلکه او را مورد لطف و مرحمت و دعای خیر خویش قرار دادند!

پاسخ:

اصل انتقام گرفتن از دشمن جانی و خون آشام امری مشروع و مورد تایید عقل و شرع است، اما به حسب تعالیم اسلامی و راهنمایی های اهل بیت علیهم السلام، در انتقام گیری، باید از مثله و تکه تکه کردن بدن قاتل پرهیز کرد، اگر چه قاتل چنین کرده باشد.

خداوند می فرماید؛

«کس که مظلوم کشته شده برای ولیش سلطه (حق قصاص) قرار دادیم، اما در قتل اسراف نکند» (اسراء ۳۳)

اسحاق بن عمار از امام صادق علیه السلام سوال کرد که مقصود از اسراف در قتل که خداوند نهی کرده است چیست امام علیه السلام فرمود؛

«خداوند نهی کرد که غیر قاتل بجای قاتل قصاص شود یا قاتل مثله و تکه تکه شود»^۱

یکی از صحابه می‌گوید؛

«رسول خدا هرگز خطبه‌ای برای ما (در مسیر میدان جهاد) ایراد نفرمود مگر اینکه در آن به صدقه دستور داد و از مثله کردن نهی نمود»^۱

در کتاب قرب الاسناد نیز چنین نقل شده است؛

«علی رضی الله عنه زمانی که مورد ضربه ابن ملجم قرار گرفت فرمود که این اسیر را حبس کنید و به او غذا بدهید و با او خوب رفتار کنید. اگر زنده ماندم خودم تصمیم می‌گیرم که چگونه با او برخورد کنم اگر بخواهم قصاص می‌کنم و اگر بخواهم می‌بخشم و اگر از دنیا رفتم امر دست شما است. اگر تصمیم بر قصاص گرفتید او را مثله نکنید»^۲

و در مورد نحوه قصاص ابن ملجم فرمودند؛

«ای فرزندان عبدالمطلب نکند بعد از شهادتم (به بهانه قتل من) در خون مسلمانان فرو روید و بگویید امیر مومنان کشته شد. آگاه باشید جز قاتل من را به سبب قتل من نکشید (درست) بنگرید هر گاه من از این ضربت از دنیا چشم پوشیدم، او را تنها یک ضربه بزنید تا یک ضربت در برابر یک ضربت باشد و او را مثله نکنید (گوش و بینی و اعضای بدن او را جدا نسازید) که من از رسول خدا شنیدم که می‌فرمود از مثله کردن پرهیزید هر چند نسبت به سگ گزنده باشد»^۳

در رابطه با جنگ احد است، می‌خوانیم؛

«در آن هنگام که چشم پیامبر به بدن رشید حمزه افتاد که در خاک و خون غلتیده بود و دشمن سنگدل سینه و پهلوی او را شکافته و کبد (یا قلب) او را بیرون کشیده بود و گوش و بینی او را نیز قطع کرده بود. پیغمبر بسیار منقلب و

۱. بحار الانوار، ج ۱۰۱، ص ۲۱۶

۲. قرب الاسناد، ص ۶۷؛ وسائل الشیعه، ج ۲۹، ص ۱۲۷؛ المناقب ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۳۱۲

۳. نهج البلاغه نامه ۴۷ بخش چهارم

ناراحت شد و بعد از حمد و سپاس الهی و شکایت به درگاه او فرمود: اگر من بر آنها غلبه یابم آنها را مُثله خواهم کرد» (و طبق روایت دیگری فرمود: با هفتاد نفر از آنها همین معامله می‌کنم). آیه نازل شده، و دستور به عدم تعدی در مجازات داد و مسلمانان را دعوت به صبر نمود، بلافاصله پیامبر عرض کرد: «اصْبِرْ اصْبِرْ؛ خدایا صبر می‌کنم، صبر می‌کنم».^۱

آیه نازل شده، آیه ۱۲۶ نحل است که فرمود:

«هر گاه خواستید مجازات کنید، تنها به مقداری که به شما تعدی شده کیفر

دهید...»

پیامبر گرامی قصد مثله کردن و تکه تکه کردن بدن کفاری را داشت که حمزه سید الشهداء را شهید کرده بودند، آیه نازل شد و گفت به همان اندازه که به شما تعدی شده تعدی کنید، یعنی اگر آنان شما را کشتند، شما هم بکشید، اما حق تجاوز ندارید که مثلاً دست به مثله بزنید، چنان که شیخ مفید نقل می‌کند که علی به امام حسن علیه السلام فرمود:

«از مثله کردن قاتلم بپرهیز زیرا رسول خدا آن را مکروه می‌دانست حتی نسبت

به یک سگ گزنده»^۲

آنچه از احادیث نهی از مثله کردن دشمن، توسط یکی از معصومین علیهم السلام نقل شده است، سخن و اعتقاد همه آن بزرگواران است، چنان که امام صادق علیه السلام فرمود:

«حدیث من حدیث پدر من و حدیث پدرم حدیث جدم و حدیث جدم

حدیث حسین و حدیث حسین حدیث حسن و حدیث حسن حدیث امیر

۱. بحار الانوار، ج ۲۰، ص ۶۳؛ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۷۴؛ البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۳،

ص ۴۶۵

۲. الاختصاص، ص ۱۵۰

مومنان و حدیث امیر مومنان حدیث رسول خدا و حدیث رسول خدا حدیث خداوند است»^۱

بنابراین؛ اصل قیام مختار برای خوانخواهی امام حسین علیه السلام و انتقام از قاتلین شهدای کربلا، مورد تایید اهل بیت علیهم السلام بوده است، و آن بزرگواران مختار را به خاطر آنکه از قاتلین امام حسین علیه السلام انتقام گرفت، مورد دعای خیر قرار دادند، چنان که در ذیل توضیح داده ایم؛^۲

اما آن بزرگواران به حسب آنچه از روایات فوق نقل کردیم، مختار و امثال مختار را از مثله کردن دشمن نهی کرده اند و تنها اصل انتقام گرفتن را اجازه داده و تایید کرده اند.

۲۱. پاسخ به شبهه تناقض گویی امامان علیهم السلام در مورد حرمت ازدواج با مادر همسر!!!

پرسش بیست و یکم:

«از امام صادق پرسیدند: مردی زنی را به همسری گرفته و قبل از اینکه با او همبستر شود وی را طلاق داده است، آیا بر او حلال است که دختر آن زن را بزوجیت بگیرد؟ فرمود: مادر و دختر در این مسأله حکمشان یکی است هر کدام را به همسری گرفت و با او دخول نکرد و طلاقش داد دیگری را می تواند بگیرد.» (من لا یحضره الفقیه، ج ۳، ص ۴۱۴)

بر اساس روایت فوق می توان با مادر زن ازدواج کرد اما در کتاب تهذیب الأحکام، ج ۷، ص ۲۷۳ متضاد روایت قبلی را می توان یافت.

۱. الکافی، ج ۱، ص ۱۳۱

2. https://t.me/Rahnamye_Behesht/9248
https://t.me/Rahnamye_Behesht/9328
https://t.me/Rahnamye_Behesht/9335
https://t.me/Rahnamye_Behesht/9339

«راوی می‌گوید از امام صادق پرسیدم: اگر کسی با خانمی ازدواج کند و قبل از مقاربت با آن خانم، او را طلاق بدهد، چه صورت دارد؟ ابو عبدالله گفت: می‌تواند با دختر آن خانم ازدواج کند ولی نمی‌تواند با مادر آن خانم ازدواج کند!!!»
پاسخ:

در گذشته گفتیم، علت اصلی وجود برخی از روایات متعارض، جو خفقان و فشاری بوده که از ناحیه ذی نفوذان سنی مسلک، بر اهل بیت علیهم‌السلام حاکم بوده است و آن بزرگواران در مواردی به خاطر همین فشار، مجبور به تقیه کردن و بیان روایات تقیه‌ای، بوده‌اند، چنان که مرحوم صاحب حدائق می‌نویسد:
«منشا اختلاف در اخبار و روایات ما، تنها تقیه از مخالفین بوده است»^۱
به خاطر همین نکته، در هنگام تعارض، ما ماموریم روایتی را اخذ کنیم که مخالف عقیده اهل سنت است، چنان که در نقلی آمده است که راوی از امام صادق علیه‌السلام سوال کرد که:

«دو خبر از شما می‌بینیم که یکی از آنها موافق اهل سنت و دیگری مخالف عقیده اهل سنت است، کدام خبر را اخذ کنیم؟ امام علیه‌السلام فرمود آن خبری را که با اهل سنت مخالف است، آن را اخذ کنید چرا که رشد و هدایت در آن است»^۲
توضیح بیشتر در ذیل؛^۳

با توجه به این ملاک در مورد اشکال شبهه افکن می‌گوییم:
قرآن با صراحت، مساله حرمت ازدواج با مادر همسر را اعلام کرده و می‌فرماید:

«حرام شده است بر شما... مادران همسر» (نساء ۲۳)

۱. الحدائق الناضره، ج ۱، ص ۱۵

۲. الکافی، ج ۱، ص ۶۸

مفسرین در توضیح آیه مذکور می نویسند؛
«یعنی به مجرد اینکه زنی به ازدواج مردی در آید، و صیغه عقد جاری گشت،
مادر او و مادر مادر او و... بر او حرام ابدی می شوند»^۱

در رابطه با این حرمت به مجرد عقد، روایات متعددی نیز از اهل بیت علیهم السلام
نقل شده است؛^۲

با این وجود در نقلی که معاند به آن استناد کرد، آمده است که حرمت ازدواج
با مادر همسر، در صورتی است که با همسر جماع و نزدیکی صورت گرفته باشد و
مجرد عقد موجب حرمت مادر همسر نمی شود.

چنان که گفتیم، نقلهای متعارض از روی تقیه صادر شده اند، نقل مذکور نیز
از روی تقیه موافق عقیده برخی از فرق سنی مسلک صادر شده است، چرا که
آنان نقل می کنند که به مجرد عقد، مادر همسر حرام نمی شود و شرط حرمت،
جماع و همخوابی با همسر است؛^۳

و علمایی از آنان چون شافعی در برخی از فتاوی و ابن زبیر و عطاء و بشر
المریسی و ابن شجاع و... معتقد بودند که مجرد عقد، موجب حرمت مادر همسر
نمی گردد؛^۴

بنابراین، روایت متعارض از روی تقیه بر اساس مبنای برخی از علمای
اهل سنت صادر شده است که ما ماموریم روایت مخالف عقیده اهل سنت،

۱. تفسیر نمونه، ج ۳، ص ۳۲۹؛ ترجمه تفسیر المیزان، ج ۴، ص ۴۲۰

۲. وسائل الشیعه، ج ۲۰، ص ۴۶۲ باب ۲۰؛ مستدرک الوسائل، ج ۱۴، ص ۴۰۰ باب ۲۰

۳. جامع الاصول، ج ۱۱، ص ۹۰۲۶

۴. المبسوط، سرخسی، ج ۴، ص ۱۹۹؛ الام، ج ۵، ص ۲۴؛ المحلی، ج ۹، ص ۵۲۸؛ المغنی، ابن
قدامه، ج ۷، ص ۴۷۲؛ بدایه المجتهد، ج ۲، ص ۳۳؛ احکام القرآن، جصاص، ج ۲، ص ۱۲۷

یعنی حرمت ازدواج با مادر همسر به مجرد واقع شدن عقد را اخذ کنیم، چنان که این حکم مطابق اطلاق آیه قرآن هم است، و ما ماموریم که مطابق قرآن نیز عمل کنیم، چنان که امام صادق علیه السلام فرمود؛
«روایتی که از ما نقل می شود را تصدیق نکنید مگر زمانی که موافق با کتاب خدا باشد»^۱

روایت حرمت ازدواج به مجرد عقد، چون مخالف عقیده برخی از فرق سنی مسلک و موافق قرآن است، مطابق واقع و مورد اعتماد است و روایتی که مخالف قرآن و موافق برخی از فرق سنی مسلک است، چون از روی تقیه صادر شده است، برای ما حجت نیست و ما باید به روایت مخالف آن عمل کنیم.

۲۲. چرا در احکام فقهی آمده است که زن برای خروج از منزل نیاز به اجازه شوهر دارد؟

پرسش بیست و دوم:

با چه منطقی مرد اگر نخواهد، زن تا آخر عمرش حتی به طور محدود نمی تواند پدر و مادرش را ببیند و مرد میتواند مانع شود؟!؟!
پاسخ:

مطابق روایات متعددی، زن برای خروج از منزل باید اجازه شوهرش را بگیرد و حق خروج بی اجازه او را ندارد.
امام باقر علیه السلام فرمود؛

«زنی به نزد پیامبر آمد و سوال کرد، حق شوهر بر زن چه چیزهایی است
پیامبر گرامی پاسخ داد؛

«از شوهر اطاعت کند و (در مسائل جنسی و خروج از منزل) معصیتش را

۱. وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۱۲۳

نکند، و جز با اجازه او از منزلش صدقه ندهد، و روزه مستحبی را با اجازه شوهر بگیرد، و خود را برای لذت جنسی شوهر آماده سازد، و بدون اجازه شوهر از منزل خارج نشود، که اگر بدون اجازه او خارج شود، فرشتگان آسمان و زمین، و فرشتگان رحمت و عذاب، او را لعنت می‌کنند تا زمانی که به منزل باز گردد»^۱

در رابطه با چرایی لزوم اجازه شوهر در خروج از منزل، گفتنی است از آنجایی که مرد سرپرست خانواده است؛^۲

حق طبیعی اوست که برای اداره بهتر خانواده، نسبت به ورود و خروج اعضای خانواده، نظارت و کنترل داشته باشد، چنان که برخی در فلسفه این حکم دو وجه ذکر می‌کنند و چنین می‌گویند؛

۱. «تأمین نیاز جنسی؛

رعایت حقوق مرد، اقتضای هماهنگی زن در خروج از منزل را دارد. سید محمد حسین فضل الله در تفسیر من وحی القرآن می‌گوید؛ «عقد ازدواج، تعهدهایی را در پی دارد که زن و مرد ملزم به رعایت آنها هستند... بر زن واجب است که به نیازهای جنسی مرد پاسخ مثبت دهد و مانع مادی و معنوی در برابر او ایجاد نکند. همین نیاز، بیرون رفتن بدون اجازه زن را از منزل ناروا می‌نمایاند»^۳

۲. آسیب پذیری زن؛

به طور معمول، آسیب پذیری زن در بیرون از خانه، بیش از مرد است. زن ممکن است مورد تعرض و تجاوز قرار گیرد، از این رو مرد برای اطمینان خاطر خویش و مصونیت زن، باید در مورد آمد و شد همسرش به خانه و خارج از آن مطلع باشد. با توجه به آسیب پذیری بیشتر زن، به مرد این حق داده شده که بر

۱. الکافی، ج ۵، ص ۵۰۶

2. https://t.me/Rahnamye_Behesht/10451

۳. من وحی القرآن، ج ۷، ص ۱۵۶

این مسئله نظارت داشته باشد»^۱

برخی دیگر نیز می‌نویسند؛

«تشریح این حکم بدین منظور بوده که مرد بتواند به وظیفه سنگین سرپرستی خانواده و مراقبت و صیانت از زن و فرزند عمل کند. بنابراین، اگر مرد نسبت به همسر خود اعتماد دارد، نباید آزادی را از او بگیرد و بدون عذر شرعی و عرفی او را از خروج از منزل نهی کند. به ویژه دیدار با پدر و مادر و خویشان نزدیک و یا شرکت در جلسات دینی و علمی و انجام وظایف اجتماعی...»^۲

با این وجود، از حکم فوق، مواردی استثناء می‌شود، آن هم در جایی است که زن باید وظیفه واجب و ضروری خود را انجام دهد، اما مرد اجازه خروج از منزل را به او نمی‌دهد، در چنین موردی، زن برای خروج از منزل، نیازی به اجازه شوهر ندارد، چنان که پیامبر گرامی و علی علیهما السلام فرمود:

«لَا طَاعَةَ لِخُلُوقٍ فِي مَعْصِيَةِ الْخَالِقِ» «طاعت مخلوق در معصیت خالق روا

نیست»^۳

امام صادق علیه السلام فرمود:

«به خاطر رضایت هیچ یک از مخلوقین، خداوند را به خشم نیاورید و با

دوری از خداوند، به مردم نزدیکی نجوید»^۴

امام رضا علیه السلام فرمود:

«کسی که به خاطر مخلوق، تن به معصیت خالق بدهد، دین ندارد»^۵

۱. پرسشها و پاسخهای دانشجویی، دفتر هفتم، ص ۳۴۴

۲. همسررداری، امینی، ص ۱۲۸

۳. الفقیه، ج ۴، ص ۳۸۱؛ نهج البلاغه حکمت ۱۶۵

۴. وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۱۵۴

۵. عیون الاخبار، ج ۲، ص ۴۳

بر این اساس، تصریح شده است که زن برای انجام حج واجب، نیازی به اجازه شوهر ندارد؛^۱

و بر همین اساس، استاد مکارم شیرازی فتوا می‌دهد؛^۲
و در استدلال دیگر خود می‌گوید؛

«(مورد استثناء از اجازه شوهر)، خروج برای انجام تکلیفی از تکالیف واجب مثل ادای دین واجب و یا حج و صله رحم. یکی از واجبات صله رحم است که یک معنای عرفی دارد و معنای آن این است که قطع رابطه با پدر و مادر نکند و در حدّ عرفیّات رابطه را برقرار کند. در عرف شرکت در عزا و عیادت و حتی شرکت در مراسم عروسی هم صله رحم است و باید ارتباط در حدّی باشد که عرفاً نگویند اینها قهر هستند و مشکل دارند. از جمله مسائلی که این روزها جزء واجبات است، حضور در مجالس و عظم و خطابه است، برای این که تعلّم احکام دینی واجب است و معمولاً جایی جز مساجد برای تعلیم احکام نیست، حال اگر زن را از خروج از منزل نهی کنند چگونه مسائل را یاد بگیرند، علاوه بر این که اگر در جماعت شرکت نکنند سبب استخفاف جماعت است پس باید کم و بیش در جماعت حاضر شوند. و از جمله واجبات حضور در بعضی از راه‌پیمایی‌هاست که اگر حاضر نشوند، نیمی از جامعه در واقع شرکت نکرده‌اند و باعث ضعف نظام است؛ پس اینها مسائلی است که واجب است و اگر زن از منزل خارج نشود نمی‌تواند به واجبات خود عمل کند.»^۳

۱. وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۱۵۵ باب ۵۹

۲. احکام بانوان، ص ۲۱۰

۳. کتاب النکاح، مکارم شیرازی، ج ۶، ص ۱۲۰

۲۳. چرا ما ایرانیان باید به زبان عربی نماز خوانده و خداوند را عبادت کنیم؟

پرسش بیست و سوم:

به راستی فرق ربات نمازخوان با مسلمین نماز خوانی که روزی پنج نوبت به زبان تازی که خودشان هم آن را درک نمی‌کنند نماز می‌خوانند چیست؟ مسلمانان متعبدانه بر این باورند که چون زبان قرآن و دین اسلام عربی است و بر طبق آیه ۷۵ سوره قیامت که می‌گوید: «پس هنگامی که کلام وحی را بر تو به طور کامل خواندیم، به همان صورت خواندنش را دنبال کن. اصل بر لزوم عربی خواندن قرآن و نماز و دعاهای مذهبی است، پس همگی می‌بایست نماز و دعاهای مذهبی‌شان را به عربی بخوانند! حال آنکه اگر هدف خداوند از انجام فرایض دینی مثل نماز آن است که پیروان دین به درستکاری و اجتناب از گناهان و تنزیه اخلاقی ترغیب شوند در این صورت باید قبول کنیم که عموم مردم جهان که عربی بلد نیستند برای درک مفاهیم و فلسفه عبادات خود باید به زبانی که برایشان قابل درک و فهم باشد فرایض دینی خود را انجام دهند!!!»

پاسخ:

نماز خواندن به عربی در نماز، دستور تعبدی و توقیفی از جانب خداوند متعال است که توسط امامان اهل بیت علیهم‌السلام این دستور به ما رسیده است. محمد بن مسلم می‌گوید از امام باقر علیه‌السلام از فردی پرسیدم که سوره فاتحه را در نمازش نمی‌خواند امام علیه‌السلام پاسخ داد:

«نماز او صحیح نیست، مگر زمانی که آن را بخواند»^۱

در نقل دیگر آمده است:

«هر نمازی که در آن سوره فاتحه خوانده نشود، ناقص است»^۲

۱. الاستبصار، ج ۱، ص ۳۱۰

۲. وسائل الشیعه، ج ۶، ص ۳۹

امام رضا علیه السلام فرمود:

«در دو رکعت اول نماز، قرائت (سوره حمد و یک سوره دیگر) قرار داده شده است و در دو رکعت آخر تسبیح (سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر)»^۱

و در بیان چرایی این حکم و خواندن نماز به زبان عربی فرمود:

«مردم به قرائت در نماز فرمان یافتند، تا قرآن مهجور و تباه نشود، بلکه محفوظ باشد و تکرار شود، تا نابود و مجهول نگردد و قرائت هم با حمد و نه دیگر سوره‌ها آغاز می‌شود؛ چون نه در قرآن و نه در سخنان دیگر، همانند سوره حمد نداریم که جوامع خیر و حکمت در آن گرد آمده باشد... بی‌گمان در سوره حمد، کلماتی جامع از خیر و حکمت در امور دنیا و آخرت گرد آمده است که نظیر آن را در هیچ کجا نمی‌توان یافت.....»

«اگر سائل بگوید، برای چه در نماز تسبیح (سبحان الله و الحمد لله الخ) و رکوع و سجود قرار داده شده؟ در جواب گفته می‌شود:

«برای علّت‌های متعددی، از جمله آن که بنده علاوه بر خضوع و خشوع و تعبّد و تورّع و تذللّ و خاکساری و تقرّبش به باری تعالی او را تقدیس و تمجید نموده، تسبیحش کرده و مراسم بزرگداشت بجا آورده، خالق را شکر و از رازق تشکر کند و نیز به خاطر آن که عبد همان طوری که تکبیر و تهلیل را به کار برده تسبیح و تحمید را نیز استعمال نماید و همچنین جهت دیگرش آن است که قلب و ذهن بنده به ذکر خدا مشغول شده و به غیرش متوجّه نگردد.»^۲

برخی از علما، در چرایی خواندن نماز به زبان عربی می‌نویسند:

«خواندن نماز به زبان عربی یکی از نشانه‌های جهانی بودن دین اسلام است،

۱. الفقیه، ج ۱، ص ۳۰۸

۲. علل الشرائع، ج ۱، ص ۲۶۰؛ الفقیه، ج ۱، ص ۳۱۰؛ عیون الاخبار، ج ۲، ص ۱۰۷

زیرا جمعیتی که در یک صف قرار می‌گیرند و در یک جبهه واحد فعالیت می‌کنند، ناگزیرند زبان واحدی داشته باشند که به وسیله آن تفاهم کنند؛ یعنی، علاوه بر زبان مادری و محلی، یک «زبان عمومی و جهانی» هم داشته باشند و وحدت جمعیت بدون این قسمت مسلماً کامل نیست.

امروز عده‌ای از متفکران معتقدند تا دنیا به صورت یک کشور در نیاید، مردم جهان روی سعادت را نخواهند دید و برای این که این موضوع جامه عمل به خود بپوشد، نقشه‌هایی طرح کرده‌اند و یکی از مواد برنامه آنها به وجود آوردن یک زبان بین‌المللی و جهانی است.

خلاصه این که خواندن نماز به یک زبان از طرف تمام مسلمانان، رمز وحدت و نشانه یگانگی مسلمانان است و با توجه به این که زبان عربی به اعتراف اهل فن یکی از وسیعترین و جامع‌ترین زبان‌های دنیاست، این حقیقت روشنتر می‌شود که تمام فرق مسلمانان می‌تواند آن را به عنوان یک زبان بین‌المللی بشناسند و از آن به عنوان حسن تفاهم و همبستگی استفاده کنند.

علاوه بر این، خواندن نماز به یک صورت معین، آن را از دستبرد و تحریف و آمیخته شدن به خرافات و مطالب بی‌اساس که بر اثر مداخله افراد غیر وارد (هنگام ترجمه آن به زبان‌های دیگر) رخ می‌دهد، نگاه می‌دارد و به این وسیله روح این عبادت اسلامی محفوظتر می‌ماند.

منتها بر هر مسلمانی لازم است به قدر توانایی با زبان دینی خود آشنا باشد و بداند با خدای خود چه می‌گوید و اتفاقاً یاد گرفتن ترجمه نماز که در یک صفحه کتاب خلاصه می‌شود، به اندازه‌ای ساده و آسان است که ممکن است آن را در یک ساعت (برای تمام عمر) یاد گرفت.

کوتاه سخن این که همان طور که می‌دانیم مسأله توحید و یگانگی، در تمام اصول و فروع اسلام یک زیربنای اساسی محسوب می‌گردد و نماز به سوی قبله

واحد و در اوقات معین و به یک زبان مشخص، نمونه‌ای از این وحدت است. اگر به هنگام مراسم حج در مکه باشیم و نماز جماعتی را که صدها هزار نفر از نژادها و ملیت‌های مختلف از سراسر جهان در آن شرکت می‌جویند و همه با هم می‌گویند «اللَّهُ اکبر»... مشاهده کنیم، آن‌گاه به عظمت و عمق این دستور آشنا می‌شویم که اگر هریک، این جمله روح پرور یا سایر اذکار نماز را به زبان محلی خود می‌گفت چه هرج و مرج زشتی در آن روی می‌داد!

برخی دیگر نیز در این رابطه می‌نویسند؛

«ما موظفیم به همان نحوی که مقرر شده نماز بخوانیم، و عبادات دیگر را به جای آوریم، و حق نداریم از خود چیزی در این موارد اختراع نماییم. البته توجه به معانی و ترجمه آیات و اذکاری که در موقع نماز خوانده می‌شود بسیار خوب بوده و موجب کمال نماز، شدت فضل، و کثرت اجر و ثواب می‌شود؛ ولی باید همان حمد و سوره و اذکاری را که معین شده بخوانند و اگر از آن تخلف شود عنوان اطاعت از آن سلب می‌شود، و نتایج بزرگی که مقصود است حاصل نگشته است...»

اکتفا به قرائت ترجمه در نماز و غیر آن به زبان‌های مختلف، جدایی مسلمین از هم، و اختلاف و پراکندگی و بعضی تعصبات را موجب می‌شود. در حالی که اسلام برای نزدیک کردن مردم، و متحد ساختن جامعه‌های بشری، برقراری تفاهم بین افراد و رفع اختلاف زبانی، نژادی و دیگر اختلافات آمده است. اکنون هم یکی از جهات جامعه مسلمانان همان متحد بودن وضع عبادات و نماز و روزه و حج و غیر آن است که در تشیید اخوت اسلامی، کمال دخالت را دارا است.

اما این که نوشته‌اید مردم بیشتر از معانی نماز بی‌اطلاعند؛

اولاً؛ بیشتر به طور اختصار، متوجه اجمال معانی افعال و اذکار نماز هستند و می‌دانند که نماز، توجه بنده به خدا است، و عباراتی که می‌خوانند متضمن حمد، تمجید، تسبیح، دعا، استغفار، اقرار به شهادتین است؛ اگر چه خصوصیات آن را ندانند، یا در بیان آن عاجز باشند.

ثانیاً؛ فراگرفتن آن به طور اجمال برای هر کس آسان است، و حتی در رساله‌های عملیه‌ای که با زبان فارسی ساده نوشته شده و در دسترس عوام است، ترجمه اذان و اقامه و حمد و سوره و اذکار نماز نوشته شده است.^۱ در رابطه با چرایی خواندن قرآن و دعاها به زبان عربی، دو پاسخ ذیل را بخوانید؛^۲

۲۴. فلسفه عدم تساوی دیه بیضه چپ و راست مرد در احکام اسلام!!!!

پرسش بیست و چهارم:

یکی از احکام عجیب دین اسلام، عدم تساوی دیه قطع بیضه چپ و راست است. دلیل این عدم تساوی در حدیثی از امام صادق چنین بیان شده است: «چون فرزند از بیضه چپ به وجود می‌آید» در حالی که این مسئله از منظر علم پزشکی واضح البطلان است!

پاسخ:

چنان که ملحد به آن اشاره کرد، در روایات اهل بیت علیهم‌السلام، میان دیه دو بیضه تفاوت قائل شده‌اند و دیه از دست رفتن بیضه سمت راست، یک سوم دیه کامل، و دیه از دست رفتن بیضه سمت چپ، دو سوم دیه کامل، محسوب شده است،

۱. معارف دین، صافی گلپایگانی، ج ۱، ص ۲۳۲

2. https://t.me/Rahnamye_Behesht/6279
https://t.me/Rahnamye_Behesht/6278

با این دلیل که فرزند از بیضه چپ است «لان الولد من البیضه الیسری»^۱ حال ملحد اشکال کرده است که این سخن از نظر علم پزشکی واضح البطلان است، زیرا علم پزشکی تفاوتی میان دو بیضه در تولید اسپرم قائل نیست، حال چگونه می‌توان پذیرفت که اسپرم سازی و تولید فرزند، کار بیضه چپ است!

ما به این اشکال دو پاسخ می‌دهیم؛

۱. در این شکی نیست که هر دو بیضه در تولید اسپرم موثرند، اما چه مانعی دارد که نقش بیضه چپ در این فرآیند بیشتر از بیضه راست باشد، به گونه‌ای که اگر بیضه چپ نباشد، عمل اسپرم سازی با کندی قابل توجهی مواجه شود که احتمال تولید فرزند به کمترین احتمال برسد

این پاسخ در بیان علامه مجلسی، مورد توجه قرار گرفته است؛^۲

این که علم کنونی، هنوز به نقش حساس و بیشتر، بیضه چپ در تولید اسپرم و تولد فرزند، واقف نگردیده است خللی به آنچه گفتیم وارد نمی‌کند، چرا که معلومات فعلی انسان نسبت به مجهولات او بسیار کم و بی‌ارزش است و در پیرامون هر مسأله حل شده علمی، هزاران مسأله مجهول وجود دارد که به تدریج با مجاهدات فراوان دانشمندان پرده از روی آنها برداشته می‌شود.

از همه چیز نزدیک‌تر به خود ما، حیات و زندگی ماست و باید با کمال تأسّف اعتراف کرد که هنوز از حقیقت آن کمترین اطلاعی نداریم. یکی از دانشمندان می‌گوید زندگی و کیفیات حیاتی جانداران، مانند دریای وسیع و پهناوری است که ما فقط از دور، پرتوی از امواج آن را مشاهده می‌کنیم.

الکسیس کارل - دانشمند بزرگ فرانسوی - در کتاب انسان موجود ناشناخته

۱. الفقیه، ج ۴، ص ۱۵۲؛ وسائل الشیعه، ج ۲۹، ص ۲۸۳ باب ۱

۲. بحار الانوار، ج ۵۷، ص ۳۷۷

می‌گوید؛

«انسان در واقع یک مجموعه سرا پا راز و ابهام است که نمی‌توان او را به سادگی درک کرد.» و در جای دیگر می‌گوید: «در واقع جهل ما از خود، زیاد و هنوز نواحی وسیعی از دنیای درونی ما ناشناخته مانده است و بیشتر پرسش‌هایی که محققین و مطالعه‌کنندگان زندگی انسان، طرح می‌کنند بدون پاسخ می‌ماند»^۱. بنابراین، صرف اینکه نقشی حیاتی و بیشتر، بیضه چپ در تولد فرزند و اسپرم‌سازی، هنوز مورد کشف علم پزشکی واقع نشده است، ضرری به آنچه گفتیم وارد نمی‌کند و ای بسا روزی بشر با پیشرفت علم و دانش، بتواند به این مساله دست پیدا کنند.

۲. بیضه‌ها، با اسپرمی که تولید می‌کنند، هم وظیفه تولد فرزند را به انجام می‌رسانند و هم وظیفه شکل و صورت و بنیه صحیح و مزاج سالم دادن به فرزند را اجرایی می‌کنند، چنان‌که شاید بتوان این نکته را این کلام ابن سینا استنباط کرد که می‌گوید؛

«بیضه‌ها می‌باشد که وجود آن در بدن یک جنبه ضروری دارد و یک جنبه انتفاعی؛ اما ضرورت وجود بیضه‌ها در بدن، تولید منی (اسپرم)، نگه‌دارنده نسل می‌باشد، و جنبه انتفاعی وجود آنها در بدن تمامیت بخشی به شکل و مزاج نرینه و مادینه که (دو صفت و) عارضه لازم برای همه انواع حیوانات می‌باشد»^۲. بنابراین، استخوان بندی سالم و مزاج صحیح بدن، در گرو فعالیت مناسب، اسپرم‌ها است چه مانعی دارد که مقصود روایتی که می‌گوید فرزند از بیضه چپ است، این باشد که تولد فرزندی با استخوان بندی و مزاجی سالم و استوار در گرو وجود، بیضه چپ باشد، به گونه‌ای که اگر بیضه چپ نباشد، نباید توقع تولد

۱. خدا را چگونه بشناسیم، ص ۲۱۸

۲. ترجمه قانون در طب، ص ۳۷۲

فرزندی سالم با مزاجی رو به سلامت را انتظار کشید.
چنان که گفتیم، این که علم پزشکی تا کنون به این کارکرد بیضه چپ، آگاهی تفصیلی پیدا نکرده است، خللی به آنچه گفتیم وارد نمی‌کند.
بنابراین بر اساس پاسخ اخیر، مقصود امام علیه السلام از این که می‌گوید؛ فرزند از بیضه چپ است، یعنی تولد فرزند سالم با مزاجی مناسب در گرو وجود بیضه چپ است.

۲۵. آیا در روایات فقهی برای زیارت امام علیه السلام در حال حیات امام علیه السلام ثوابی ذکر شده است؟!!!

پرسش بیست و پنجم:

این همه روایت در فضیلت زیارت ائمه پس از شهادتشان داریم اما آیا روایتی هم داریم که هر کس ائمه را در زمان حیاتشان و قبل از شهادتشان زیارت کند فلان پاداش را به دست می‌آورد؟!!!

پاسخ:

در رابطه با زیارت قبور ائمه، پس از شهادتشان و فلسفه آن، پاسخ گذشته ما را بخوانید؛^۱

حال در پاسخ به پرسش مطرح شده، گفتنی است؛
از آن جا که پیوند با پیامبر خدا و خاندان پاک او، بیشترین نقش را در سعادت و خوش‌بختی انسان در دنیا و آخرت دارد، زیارت کردن آنان در حیاتشان نیز، مورد تاکید و توصیه فراوان، قرار گرفته است.

خداوند می‌فرماید؛

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَصَابِرُوا وَرَابِطُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾ «ای

کسانی که ایمان آورده‌اید شکیباً باشید و ایستادگی کنید و مرابطه داشته باشید»
(آل عمران ۲۰۰)

در روایات متعددی، مقصود از «مرباطه»، ارتباط و پیوند داشتن با امام علیه السلام، معرفی شده است، چنان که امام صادق علیه السلام درباره آیه مذکور فرمود:

«در انجام فرایض شکیباً باشید و در برابر مصیبت‌ها ایستادگی کنید و با امامان علیهم السلام پیوند برقرار کنید.»^۱

این مضمون در روایات متعدد دیگری نیز، تأکید شده است؛^۲

پیامبر گرامی فرمود:

«هرکس می‌خواهد به من توسل کند و من شفاعت او را روز قیامت کنم، با اهل بیتم ارتباط برقرار کند و سرور و شادی را بر آنان وارد کند»^۳

امام صادق علیه السلام فرمود:

«هرکس با ما ارتباط داشته باشد، گویی با رسول خدا ارتباط داشته و هرکس با رسول خدا ارتباط داشته باشد، گویی با خداوند ارتباط دارد»^۴

در نقل دیگر آمده است که امام حسین علیه السلام از جدّش پیامبر خدا پرسید:

«پدر جان! کسی که شما را زیارت کند، چه [پاداشی] خواهد داشت؟ پیامبر گرامی، در پاسخ فرمود:

«پسرکم! هر که زنده و مُرده من یا پدرت یا برادرت یا تو را زیارت کند، بر من

است که در روز قیامت، دیدارش کنم و او را از گناهانش نجات دهم.»^۵

۱. الکافی، ج ۲، ص ۸۱

۲. البرهان، فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۷۳۰

۳. امالی صدوق، ص ۳۷۹؛ امالی طوسی، ص ۴۲۴

۴. المحاسن، ج ۱، ص ۶۲

۵. الکافی، ج ۴، ص ۵۴۸

امام باقر علیه السلام فرمود:

«حجّ تمام، دیدار با امام است.»^۱

امام صادق علیه السلام فرمود:

«هرگاه یکی از شما به حج رود، باید حجّ خود را با دیدار ما به پایان ببرد؛ چرا که

این (دیدار با امام)، برای کامل شدن حجّ است.»^۲

سدیر می‌گوید:

«درحالی که امام باقر علیه السلام به خانه خدا وارد می‌شد و من بیرون می‌آمدم،

دست مرا گرفت، سپس رو به کعبه کرد و فرمود؛ ای سدیر! همانا مردم، مأمور

شده‌اند که نزد این سنگ‌ها آمده، طواف کنند، سپس نزد ما بیایند و هم‌بستگی و

ولایتشان را با ما اعلام کنند.» و این، همان گفته خداوند است: (من آمرزنده کسی

هستم که توبه کند و ایمان آورد و عمل صالح انجام دهد و آن‌گاه، هدایت شود).

امام علیه السلام در این جا، اشاره به سینه‌اش کرد [و افزود]: «به سوی ولایت ما».^۳

و فرمود:

«سزاوار است مردم، این خانه را زیارت کنند و بزرگ بدانند؛ چرا که خداوند،

آن را بزرگ داشته است. و سزاوار است هر جا که هستیم، به دیدار ما بیایند. ما

راه‌نمایان [مردم] به سوی خداوندیم.»^۴

در نقل دیگری پیامبرگرامی به امام علی فرمود:

«ای علی! هر که مرا در زندگی ام یا پس از مرگم زیارت کند، یا تو را در زندگی

ات یا پس از مرگت زیارت کند، یا دو پسر را در زمان حیاتشان یا پس از مرگشان

۱. الفقیه، ج ۲، ص ۵۷۸

۲. عیون الاخبار، ج ۲، ص ۲۶۲

۳. الکافی، ج ۱، ص ۳۹۲

۴. الکافی، ج ۴، ص ۵۴۹

زیارت کند، برایش ضمانت می‌کنم که در روز قیامت، او را از هراس‌ها و سختی‌های آن، نجات دهم و با خودم هم درجه‌اش گردانم.^۱

۲۶. آیا اذان مسلمانان از یهودیان گرفته شده است؟

پرسش بیست و ششم:

اذان مسلمانان هم کپی برداری از اذان یهودیان است. بارها گفته ایم که قرآن و داستانهای آن کپی ناقصی از احکام تورات و داستانهای اسطوره‌ای یهودیان است!!!

پاسخ:

در روایت زیبایی امام رضا علیه السلام فرمودند:

«مردم به گفتن اذان مامور شده‌اند برای علل زیادی از جمله؛

یاد آوری مردم (به نماز) - آگاه ساختن افراد غافل - اعلان وقت برای کسی که اوقات نماز را نمی‌داند - برای آن که بندگان خدا را به سوی عبادت پروردگار دعوت کند - به نیایش پروردگار ترغیب و تشویق کند - آنان را به یگانگی معبود اقرار آورد. اذان اعلان‌کننده ایمان و اسلام است و بیدار باش است برای کسانی که خود را به نادانی می‌زنند. اذان با تکبیر آغاز و با تهلیل «لا اله الا الله» به پایان می‌رسد زیرا خدا اراده کرده است که شروع و پایان آن با یاد خودش باشد. و فصول اذان دو بار دو بار مقرر شده است تا در گوش شنوندگان هر بخش تکرار شود و برایشان تاکید شود.....^۲

در تفسیر نمونه، در این رابطه می‌خوانیم؛

هر ملتی در هر عصر و زمانی برای برانگیختن عواطف و احساسات افراد

۱. الکافی، ج ۴، ص ۵۷۹؛ کامل الزیارات، ص ۴۰

۲. الفقیه، ج ۱، ص ۲۹۹؛ عیون الاخبار، ج ۲، ص ۱۰۲؛ علل الشرایع، ج ۱، ص ۲۵۸

خود و دعوت آنها به وظائف فردی و اجتماعی شعاری داشته است و این موضوع در دنیای امروز به صورت گسترده تری دیده می‌شود.

مسیحیان در گذشته و امروز با نواختن صدای ناموزون ناقوس پیروان خود را به کلیسا دعوت می‌کنند، ولی در اسلام برای این دعوت از شعار اذان استفاده می‌شود، که به مراتب رساتر و مؤثرتر است، جذابیت و کشش این شعار اسلامی به قدری است که بقول نویسنده «تفسیر المنار» بعضی از مسیحیان متعصب هنگامی که اذان اسلامی را می‌شنوند، به عمق و عظمت تاثیر آن در روحیه شنوندگان اعتراف می‌کنند.

چه شعاری از این رساتر که با نام خدای بزرگ آغاز می‌گردد و به وحدانیت و یگانگی آفریدگار جهان و گواهی به رسالت پیامبر او اوج می‌گیرد و با دعوت به رستگاری و فلاح و عمل نیک و نماز و یاد خدا پایان می‌پذیرد، از نام خدا «الله» شروع می‌شود و با نام خدا «الله» پایان می‌پذیرد، جمله‌ها موزون، عبارات کوتاه، محتویات روشن، مضمون سازنده و آگاه‌کننده است.

و لذا در روایات اسلامی روی مساله اذان گفتن تاکید زیادی شده است در حدیث معروفی از پیامبر ﷺ نقل شده که اذان گویان در روز رستاخیز از دیگران به اندازه یک سر و گردن بلندترند! این بلندی در حقیقت همان بلندی مقام رهبری و دعوت کردن دیگران به سوی خدا و به سوی عبادتی همچون نماز است.

صدای اذان که به هنگام نماز در مواقع مختلف از ماذنه شهرهای اسلامی طنین افکن می‌شود، مانند ندای آزادی و نسیم حیات بخش استقلال و عظمت گوشه‌های مسلمانان راستین را نوازش می‌دهد و یکی از رموز بقای اسلام است، شاهد این گفتار اعتراف صریح یکی از رجال معروف انگلستان است که در برابر جمعی از مسیحیان چنین اظهار می‌داشت؛

«تا هنگامی که نام محمد در ماذنه‌ها بلند است و کعبه پابرجا است و قرآن

رهنما و پیشوای مسلمانان است امکان ندارد پایه‌های سیاست ما در سرزمینهای اسلامی استوار و برقرار گردد»^۱
در گذشته، توضیح داده‌ایم که تشریح اذان، در معراج و توسط وحی الهی، صورت گرفت؛^۲

حال ملحد دروغگو، مدعی شده است که اذان مسلمین از اذان یهودیان، اقتباس شده است، در حالی که مطابق آنچه برخی نقل می‌کنند، یهودیان از دیرباز، برای جمع پیروان برای عبادت، از بوق و صوتی استفاده می‌کرده‌اند که «البقع» نام داشته است؛^۳
شواهد این سخن، در تورات کنونی نیز می‌باشد.

در کتاب لاویان می‌خوانیم؛

«خداوند، موسی را خطاب کرده، گفت، بنی اسرائیل را بگو، اولین روز، از ماه هفتم، روز فراغت، روز فراغت برای شما خواهد بود، محفلی مقدس که با نواختن شیپور گرامی داشته خواهد شد»^۴
و در بخش دیگری می‌خوانیم؛

«خداوند، موسی را خطاب کرده، گفت، دو شیپور بساز، آنها را از نقره چکش کاری شده، بساز، و برای فرا خواندن، جماعت و کوچاندن اردوها به کار بر، هر گاه هر دو را بنوازند، تمامی جماعت، نزد تو به در خیمه ملاقات گرد آیند...»^۵
بنابراین، اگر تقلیدی نیز در کار باشد، این یهودیان، معاصر هستند که تقلید کرده‌اند و به سبک اذان اسلامی، و با ندا دادن، پیروان خود را به عبادات، دعوت

۱. تفسیر نمونه، ج ۴، ص ۴۳۸

2. https://t.me/Rahnamye_Behesht/4471

۳. لسان العرب، ج ۸، ص ۲۵۹

۴. تورات، لاویان، فصل ۲۳، آیه ۲۳-۲۵

۵. تورات، اعداد، فصل دهم، آیه ۲-۴

می‌کنند و ندای با بوق و شیپور را کنار گذاشته‌اند.

۲۷. نقدی بر فتوای کمال حیدری در مورد طهارت کفار!!!

پرسش بیست و هفتم:

سید کمال حیدری می‌گوید: «همه انسان‌ها محکوم به طهارت ذاتی هستند و از این جهت، تفاوتی بین مسلمان و غیر مسلمان (اعم از پیروان ادیان الهی، و آئین‌های بشری) نیست؛ به این معنا که از نظر ظاهری، همه انسان‌ها پاک بوده و هیچ انسان نجسی وجود ندارد.»

پاسخ:

فقه‌های بزرگ شیعه، تصریح به نجاست کفار غیر اهل کتابی کرده‌اند؛^۱ و برخی ادعای اجماع کرده‌اند که تمام فقه‌های شیعه، نجاست کفار غیر کتابی را ثابت می‌دانند؛^۲ در رابطه با کفار اهل کتابی نیز، مشهور در نزد فقه‌های شیعه، نجاست آنها^۳ است؛

برخی از بزرگان نیز، بر نجاست کفار اهل کتاب، ادعای اجماع کرده‌اند؛^۴ به هر حال، در نجاست کفار غیر اهل کتابی، یعنی مشرکین و ملحدین و نواصب، هیچ اختلافی بین فقهاء شیعه نیست، اگر چه در مورد نجاست کفار کتابی، یعنی یهودیان و مسیحیان و مجوسیان، اختلافاتی به چشم می‌خورد، اما

۱. المبسوط، ج ۱، ص ۱۴؛ القواعد، ج ۱، ص ۱۹۱؛ الدروس، ج ۱، ص ۱۲۴؛ جامع المقاصد، ج ۱،

ص ۱۶۲؛ الحدائق، ج ۱، ص ۴۲۵؛ العروه الوثقی، ج ۱، ص ۱۴۳؛ تحریر الوسیله، ج ۱، ص ۱۰۶

۲. مفتاح الکرامه، ج ۱، ص ۱۴۲؛ جواهر الکلام، ج ۶، ص ۴۱

۳. مصباح الفقیه، ج ۷، ص ۲۵۹؛ التنقیح فی شرح العروه، ج ۲، ص ۴۵

۴. الانتصار، ص ۸۸؛ التهذیب، ج ۱، ص ۲۲۳؛ الغنیه، ص ۴۴؛ السرائر، ج ۳، ص ۱۲۴؛ المنتهی،

آنچه از آیات و روایات به وضوح استفاده می‌شود، نجاست تمام اقسام کفار است.

سید کمال حیدری، چشم خود را به روی تمام این ادله بسته است و چنان که در روز گذشته گفتیم، روی به اجتهاد بالرای و مطابق اهل سنت روی آورده است و با اهل سنت هم‌نوا شده که تمام کفار پاک هستند، چه کتابی و چه غیر کتابی، چنان که علمای مذاهب اربعه اهل سنت، بر همین قول هستند؛^۱

اما می‌بینیم که قرآن در یک بیان رسا ادعای آنان را رد کرده و می‌فرماید؛

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ فَلَا يَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ بَعْدَ عَامِهِمْ هَذَا وَإِنْ خِفْتُمْ عَيْلَةً فَسَوْفَ يُغْنِيكُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ إِنْ شَاءَ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ﴾ «ای

کسانی که ایمان آورده‌اید مشرکان نجس و ناپاکند لذا نباید پس از امسال نزدیک مسجد الحرام شوند و اگر از فقر می‌ترسید خداوند شما را از فضلش، هر گاه بخواهد، بی‌نیاز می‌سازد خداوند دانا و حکیم است.» (توبه ۲۸)

نجاست و نجس به معنای هر گونه پلیدی است و آن بر دو گونه است، یک نوع پلیدی حسی، و دیگری پلیدی باطنی است؛^۲

با توجه به اطلاق آیه روشن می‌شود که مشرکین هم نجاست و پلیدی ظاهری دارند و هم پلیدی و انحراف باطنی، به خاطر همین، اجازه ورود به مسجد الحرام را ندارند.

خداوند در آیه دیگر می‌فرماید؛

«خداوند پلیدی را بر افرادی که ایمان نمی‌آورند قرار می‌دهد.» (انعام ۱۲۵)

این پلیدی نیز اطلاق دارد و شامل نجاست و پلیدی، ظاهری نیز می‌شود.

محمد بن مسلم می‌گوید؛ از امام باقر علیه السلام در مورد ظروف اهل ذمه و مجوسیان

۱. الفقه علی المذاهب الاربعه، ج ۱، ص ۶۸

۲. لسان العرب، ج ۶، ص ۲۲۶

پرسیدم، امام علیه السلام فرمود:

«در ظروف آنان غذا نخور و از طعامی که طبخ می کنند، تغذیه نکن...»^۱

در نقل دیگر، امام علیه السلام در مورد کسی که با مجوسی دست داده بود، فرمود:
«دستش را بشوید...»^۲

راوی از امام صادق علیه السلام سوال کرد که آیا می توان پس مانده یهودی و نصرانی را خورد؟ امام علیه السلام فرمود: «خیر»^۳

و فرمود:

«نایسند است، استفاده از پس مانده... یهودی و نصرانی و مشرک و هرکسی که مخالف اسلام است، استفاده شود...»^۴

و فرمود:

«ما از باقی مانده غذا و آب (کفار) استفاده نمی کنیم»^۵

و وقتی از ایشان در مورد نماز خواندن با لباس مشرکین سوال شد، فرمود:

«چنین نکنند و با لباس آنان نماز نخواند...»^۶

شیخ حر عاملی، دوازده روایت، در بابی که برای بیان نجاست کفار اعم از کتابی و غیر کتابی، گشوده است، ذکر می کند که امامان علیهم السلام صراحتاً، تصریح به نجاست آنان کرده اند؛^۷

۱. الکافی، ج ۶، ص ۲۶۴؛ المحاسن، ج ۲، ص ۴۵۴ -

۲. الکافی، ج ۲، ص ۶۵۰؛ التهذیب، ج ۱، ص ۲۶۳

۳. الکافی، ج ۳، ص ۱۱؛ التهذیب، ج ۱، ص ۲۲۳؛ الاستبصار، ج ۱، ص ۱۸

۴. الکافی، ج ۳، ص ۱۱؛ التهذیب، ج ۱، ص ۲۲۳

۵. مستدرک الوسائل، ج ۲، ص ۵۶۲

۶. دعائم الاسلام، ج ۱، ص ۱۱۷؛ بحار الانوار، ج ۸۰، ص ۵۲

۷. وسائل الشیعه، ج ۳، ص ۴۱۹ باب ۱۴

نادیده گرفتن این نصوص و ادله، و قائل شدن به پاک بودن مطلق کفار، مصداق بارز، اجتهاد در برابر نص است که از هیچ کس پذیرفتنی نیست، چرا که خداوند می فرماید؛

«هیچ مرد و زن با ایمانی حق ندارد هنگامی که خدا و پیامبرش امری را لازم بدانند اختیاری از خود داشته باشند و هر کس نافرمانی خدا و رسول را کند به گمراهی آشکاری گرفتار شده است» (احزاب ۳۸)

در رابطه با فلسفه نجاست کفار نیز گفتنی است که؛

۱. ناپاک بودن کفار مسلماً یک نوع ناپاکی معنوی و آلودگی باطنی است؛ که آثار آن در جسم آنها هم ظاهر شده است؛ و یک فایده آن همان حفظ عقاید بسیاری از مردم می باشد که با آمیزش و معاشرت با افراد منحرف و گمراه، به زودی تحت تأثیر قرار می گیرند و منحرف می شوند؛ و این مطلب تازگی ندارد، همیشه مصلحین به افراد معمولی مردم سفارش می کنند که از معاشرت با افراد آلوده و گمراه و منحرف دوری کنند؛ منتها، اسلام این موضوع را به صورت حکم «ناپاک بودن کفار» بیان کرده است.

از طرفی ملاحظه می کنیم که اسلام روابط اقتصادی و تجارتي و امثال آن را به کفار با شرایط معینی اجازه داده، اما اجازه نداده که رفیق سفره و کاسه شوند؛ یعنی، هم خواسته از منافع آنها بهره مند گردند و هم از ضررهای عقیدتی و اخلاقی آنان که لازمه معاشرت کامل برای بسیاری از مردم است، در امان بمانند.

۲. گذشته از این، تمام افراد کافر از بسیاری از آلودگی ها و چیزهای نجس مانند خون و گوشت خوک و مشروبات الکلی اجتناب نمی کنند و طبعاً تمام زندگی آنان آلوده می باشد؛ برای دوری از این آلودگی ها، آیین اسلام آنها را «نجس» شمرده تا مسلمانانی که ممکن است بر اثر معاشرت آلوده شوند، از هر نوع آلودگی

محفوظ بمانند.^۱

۲۸. نقدی بر کمال حیدی در مورد سن تکلیف دختران!!!

پرسش بیست و هشتم:

کمال حیدی:

«درباره تکلیف و بلوغ شرعی برای دختران، سنّ خاصی شرط نیست؛ بلکه

دیدن اولین حیض، شرط است.»

پاسخ:

متأسفانه شاهدیم، افرادی به بهانه «اجتهاد»، آراء و نظرات شخصی خود را «حکم الله» معرفی می‌کنند، و در برابر «نصوص روشن و واضح» اجتهاد به رای می‌کنند، و اگر هم کسی به آنها انتقاد کند، می‌گویند مجتهد بوده است و نهایتاً خطا کرده است و یک ثواب می‌برد، در حالی که چنین تفسیری از اجتهاد، همان اجتهاد باطل و مرسوم در نزد اهل سنت و اجتهاد به رای است، که اهل بیت علیهم‌السلام، شدیداً ما را از آن نهی کرده‌اند.

علی علیه‌السلام فرمود: «**لا رای فی الدین**» «رای و برداشت شخصی جایگاهی در

دین ندارد»^۲

امام کاظم علیه‌السلام فرمود:

«مبتدع و اهل بدعت نباش، کسی که به رای خویش نظر دهد هلاک

می‌شود، و کسی که اهل بیت پیامبرش را ترک گوید گمراه می‌شود و کسی که

کتاب خدا و قول پیامبرش را ترک گوید کافر شده است»^۳

۱. پاسخ به پرسشهای مذهبی، مکارم شیرازی و سبحانی تبریزی، ص ۳۲۸

۲. المحاسن، ج ۱، ص ۲۱۱

۳. الکافی، ج ۱، ص ۵۶

علی علیه السلام فرمود؛

«هر که در دین خدا رای به کار برد در تمام عمر غرق باطل و گمراهی باشد»^۱
در این رابطه در ذیل بیشتر توضیح داده‌ایم؛^۲

در رابطه با سن بلوغ دختر، مشهور در نزد علمای شیعه «نه سالگی» است؛^۳
و برخی بر این مطلب، ادعای اجماع تمام علمای شیعه را کرده‌اند؛^۴
مرحوم صاحب جواهر نیز می‌نویسد؛

«مذهب امامیه بر این است که دختر، در نه سالگی، بالغ می‌شود»^۵
روایاتی که بر این مطلب، شهادت می‌دهند، چند دسته‌اند؛
۱. روایاتی که صراحتاً، حد بلوغ را نه سالگی معرفی می‌کند؛

امام صادق علیه السلام فرمود؛

«حد بلوغ زن، نه سالگی است»^۶
و فرمود؛

«دختر وقتی به نه سالگی برسد، بالغ شده است»^۷

علمای اهل سنت هم از پیامبر گرامی نقل می‌کنند که فرمود؛
«دختر، هر گاه نه ساله شد، زن است».^۸

۱. الکافی، ج ۱، ص ۵۷

2. https://t.me/Rahnamye_Behesht/12083

۳. المهذب البارع، ج ۲، ص ۵۱۵؛ المسالک، ج ۴، ص ۱۴۵؛ المدارک، ج ۶، ص ۱۵۹؛ کفایه الاحکام، ج ۱، ص ۵۸۲؛ الحدائق، ج ۲۰، ص ۳۴۸

۴. الغنیه، ص ۲۵۱؛ التذکره، ج ۱۴، ص ۱۹۷؛ الرياض، ج ۸، ص ۵۵۶

۵. جواهر الکلام، ج ۲۶، ص ۳۸

۶. خصال، ج ۲، ص ۴۲۱؛ وسائل الشیعه، ج ۲۰، ص ۱۰۴

۷. الکافی، ج ۵، ص ۴۶۳؛ الوافی، ج ۲۱، ص ۳۶۰

۸. تاریخ دمشق، ج ۳۷، ص ۱۷۴؛ کنز العمال، ج ۱۶، ص ۴۴۹

۲. در دسته‌ای دیگر از روایات، تصریح شده است که با رسیدن دختر به نه سالگی، یک سری احکام تکلیفی بر او لازم می‌آید.
امام باقر علیه السلام فرمود:

«دختر وقتی که به نه سالگی برسد، دوره یتیمی اش به سر آمده است... و حدود کامل بر او اجراء می‌شود»^۱
در نقل دیگر آمده است:

«دختر، زمانی که ازدواج کرد و مدخول واقع شد، و نه سال داشت، دوره یتیمی اش به سر آمده است، و اموالش به او باز گردانیده می‌شود و می‌تواند دست به خرید و فروش بزند، و حدود کامل، اجرا می‌گردد».^۲
و فرمود:

«دختر اگر نه سال، داشته باشد، دوره یتیمی او سپری شده است و اموالش به او باز گردانیده می‌شود و حدود کامل، اجرا می‌گردد».^۳
و فرمود:

«دختر وقتی نه ساله شود، حسنات و سیئات برایش نوشته می‌شود و معاقبه می‌شود»^۴

۳. در دسته‌ای دیگر از روایات، تصریح شده است، تا زمانی که دختر به نه سالگی نرسیده است، حق همبستری و نزدیکی با او نمی‌باشد، این روایات نیز شاهد روشنی بر بلوغ دختر در نه سالگی است. این روایات فراوان است، مجموعاً در کتاب وسایل الشیعه و مستدرک الوسائل، پانزده روایت، در این رابطه ذکر

۱. الکافی، ج ۷، ص ۱۹۸؛ وسائل الشیعه، ج ۱، ص ۴۳

۲. الکافی، ج ۷، ص ۱۹۷، تهذیب الأحکام، ج ۱۰، ص ۳۷

۳. تهذیب الاحکام، ج ۷، ص ۳۸۲

۴. الکافی، ج ۷، ص ۶۹؛ تهذیب الاحکام، ج ۹، ص ۱۸۴

می‌شود؛^۱

بنابراین از مجموع این روایات به وضوح استفاده می‌شود که سن بلوغ دختر نه سالگی است، و حیض شدن در این رابطه ملاک نمی‌باشد.

البته در برخی از نقلها، آمده است که دختر، زمانی که حیض شود، بالغ شده است، چنان که علی علیه السلام فرمود؛

«دختر از زمانی که عادت ماهانه شود، می‌باید با چارقد نماز بخواند.»^۲

امام صادق علیه السلام فرمود؛

«دختر، هر گاه به قاعدگی رسد، روزه و پوشیدن چارقد (مقنعه) بر او واجب

می‌گردد.»^۳

شیخ صدوق می‌نویسد؛

«در خبری دیگر آمده است که پسر هر گاه محتمل شود، تکلیف روزه بر او

واجب می‌شود و دختر، زمانی که خون حیض دید، تکلیف روزه بر او واجب می‌گردد.»^۴

این که در این روایات «حیض شدن» ملاک بلوغ قرار گرفته است، از این جهت است که دختران معمولاً در «نه سالگی» حیض می‌شوند، و شرطیت به حیض شدن در بلوغ، تعبیر دیگری از «رسیدن به نه سالگی» دختر است، لذا امام صادق علیه السلام در نقلی، صراحتاً به این نکته تصریح کرده و می‌فرماید؛

«دختر وقتی به نه سالگی برسد، حسنات و سیئات برایش ثبت می‌شود و

۱. وسائل الشیعه، ج ۲۰، ص ۱۰۱ باب ۴۵؛ مستدرک الوسائل، ج ۱۴، ص ۲۱۳ باب ۳۶

۲. قرب الاسناد، ص ۱۴۱؛ بحار الانوار، ج ۸۸، ص ۱۲۵

۳. بحار الانوار، ج ۱۰۳، ص ۱۶۲

۴. الفقیه، ج ۲، ص ۱۲۲

مورد حساب واقع می‌شود، چرا که در نه سالگی، حیض می‌شود»^۱
بنابراین، ملاک قرار دادن حیض شدن، عبارت دیگری از ملاک نه سالگی است، نه آنکه حیض شدن، در مقابل ملاک نه سالگی قرار داشته باشد که ما بگوییم یا ملاک حیض شدن شرط است یا ملاک نه سالگی، لذا برخی از فقهاء، تصریح کرده‌اند، خونی که دختر قبل نه سالگی می‌بیند، حیض محسوب نمی‌شود و ملاک بلوغ او نمی‌باشد و اگر در رسیدن به نه سالگی شک داشته باشد و حیض شود، حیض شدن او، شاهدی بر آن است که نه ساله شده و به سن بلوغ رسیده است؛^۲

در پایان، در رابطه با سن بلوغ دختران، توجه به این بیان، استاد مکارم شیرازی، خالی از لطف نیست که می‌فرماید؛

«سنّ بلوغ دختران نه سال تمام قمری است، و اگر سال شمسی را در دست دارند از طریق کامپیوتر به راحتی تبدیل به سال قمری می‌شود؛ ولی چنانچه از نظر نیروی جسمانی، قدرت انجام بعضی از تکالیف، مانند روزه نداشته باشند، روزه بر آنها واجب نیست، و بجای هر روز، کفّاره مدّ طعام (۷۵۰ گرم گندم یا مانند آن) به فقیر می‌دهند. و در مورد عقود و ایقاعات مالی معیار تنها بلوغ نیست؛ بلکه رشد عقلی نیز لازم است. و در مورد حدود و قصاص، همانند سایر مکلفین با آنها رفتار خواهد شد، مگر این که عقل کافی، که یکی از شرایط چهارگانه حدود و قصاص است، نداشته باشند. و در مورد ازدواج علاوه بر بلوغ و رشد عقلی، رشد جسمانی برای این امر نیز لازم است؛ یعنی اگر خطر افضاء وجود داشته باشد، ازدواج جایز نیست. بنابراین بلوغ در چهار مرحله پیاده می‌شود.»^۳

۱. الکافی، ج ۷، ص ۶۹؛ تهذیب الاحکام، ج ۹، ص ۱۸۴

۲. العروه مع التعليقات، ج ۱، ص ۲۴۳؛ ترجمه تحریر الوسیله، ج ۱، ص ۵۳

۳. احکام بانوان، ص ۲۰

۲۹. اگر همه افعال امامان عین سنت پیامبر است پس چرا یکی از امامان، امام دیگر را از عبادتی نهی می کرده است؟

پرسش بیست و نهم:

آیا همه اقوال و اعمال ائمه اهل بیت رسول الله است؟ در روایت کافی شیخ کلینی (جلد ۲ صفحه ۸۷) می خوانیم که امام معصوم به امام معصوم دیگر می گوید این کار نکن!!!

«امام جعفر صادق علیه السلام می فرماید در ایام جوانی عبادت خیلی زیادی انجام می دادم و پدرم امام باقر به من فرمود این کار را نکن زیرا خدا وقتی بنده ای را دوست بدارد به عبادت کم از او راضی می شود»

اگر همه اقوال و اعمال امام جعفر صادق عین عمل پیامبر است پس چرا امام باقر به او توصیه می کند این کار را نکن؟

پاسخ:

باید از وهابی شبهه افکن پرسید که قرآن نیز تصریح می کند که تمام فعل و گفتار پیامبر گرامی برخواسته از وحی الهی است، به خاطر همین می فرماید: «او هرگز از روی هوای نفس سخن نمی گوید - آنچه آورده چیزی جز وحی نیست که به او وحی شده است» (نجم ۳ - ۴)

با این وجود، خداوند پیامبرش را از عبادت زیاد نهی کرده و می فرماید: «طه - ما قرآن را بر تو نازل نکردیم که خود را به زحمت بیفکنی - فقط آن را برای یادآوری کسانی که (از خدا) می ترسند نازل ساختیم» (طه ۱-۳)

روایات فراوانی که در منابع اهل سنت، در شان نزول نخستین آیات فوق آمده که از مجموع آنها استفاده می شود، پیامبر صلی الله علیه و آله بعد از نزول وحی و قرآن، عبادت بسیار می کرد، مخصوصاً ایستاده به عبادت مشغول می شد آن قدر که پاهای او متورم گردید، گاه برای آنکه بتواند به عبادت خود ادامه دهد، سنگینی خود را بر

یک پا قرار می‌داد، و گاه بر پای دیگر، گاه بر پاشنه پا می‌ایستاد و گاه بر انگشتان پا، آیات فوق نازل شد و به پیامبر ﷺ دستور داد که اینهمه رنج و ناراحتی بر خود تحمیل نکند.^۱

حال می‌توانیم به مانند وهابی جاهل اشکال کنیم که اگر همه اقوال و اعمال پیامبر عین وحی است، پس چرا خداوند به پیامبر می‌گوید این کار را نکن! پاسخ روشن است. همین امر و نهی نشان می‌دهد که پیامبر گرامی تحت تربیت وحی الهی بوده است، و نهی مذکور تأکیدی بر محتوای آیات سوره نجم است که تمام عملکرد، پیامبر گرامی، برخاسته از وحی و تعالیم آسمانی بوده است.

در مورد امامان علیهم‌السلام هم، ما معتقدیم که علوم و تربیت آنان، به وراثت از پیامبر گرامی است به این معنی که پیامبر اکرم تمام معارف و شرایع اسلام را به علی آموخت، و این علم و آگاهی نسل اندر نسل به فرزندان علی علیه‌السلام یعنی امامان معصوم علیهم‌السلام رسید.

لذا در روایات متعددی با صراحت می‌خوانیم که امامان اهل بیت علیهم‌السلام می‌فرمودند؛

«آنچه ما نقل می‌کنیم همه را می‌توانید از پیامبر نقل کنید، چرا که ما همه اینها را به وسیله اجداد خود از پیامبر شنیده ایم!»^۲

یکی از یاران امام صادق علیه‌السلام از آن حضرت پرسید: ما گاهی حدیثی را از شما می‌شنویم، سپس شک می‌کنیم که از شما شنیده بودیم یا از پدرتان؟
فرمود؛

۱. الدر المنثور، سیوطی، ج ۴-۲۸۸؛ الجامع لاحکام القرآن، قرطبی، ج ۱۱، ص ۱۶۷؛ الکشاف،

زمخشری، ج ۳، ص ۴۹

۲. بحار الانوار، ج ۲، ص ۱۷۲ باب ۲۳

«آنچه را از من شنیده‌ای از پدرم روایت کن، و آنچه را از من شنیده‌ای از رسول خدا روایت کن»^۱

در جای دیگر نیز می‌فرماید؛

«حدیث من حدیث پدر من، و حدیث پدرم حدیث جد من، و حدیث جد من حدیث حسین علیه السلام، و حدیث حسین علیه السلام حدیث حسن علیه السلام، و حدیث حسن علیه السلام حدیث امیرمؤمنان علیه السلام، و حدیث امیرمؤمنان علیه السلام حدیث رسول خدا صلی الله علیه و آله و حدیث رسول خدا حدیث خداوند متعال است»^۲

امام باقر علیه السلام علم و ادبی را که به واسطه پدران معصومش، از پیامبر گرامی آموخته است، به امام صادق علیه السلام که هنوز امامتش فعلیت نیافته است، منتقل می‌کند و این حکم و علم را که به فرزند آموزش می‌دهد، حکم و علم پیامبر گرامی می‌داند. این مساله چه اشکالی دارد.

این جریان به روشنی ثابت می‌کند که امامان علیهم السلام آموزه‌های پیامبر صلی الله علیه و آله را، به امامان بعدی یاد می‌دادند و منتقل می‌کردند، و تمام عملکرد آنان، سنت پیامبر است، چنان که تمام عملکرد پیامبر گرامی، وحی الهی است و این که خداوند، پیامبرش را از عبادت زیاد نهی می‌کند، منافاتی با وحیانی بودن عملکرد پیامبر ندارد، بلکه تاییدکننده این مساله هم است، عین این سخن در مورد امر و نهی ای که یک امام به امام پس از خود انجام می‌داده است، ثابت است.

پیامبر گرامی، مطابق وحی الهی، لزوم عبادت و بندگی را دریافته بود، وحی الهی برایش تکمیل شد که نباید با عبادت زیاد، خود را از پای بیندازد، امام صادق علیه السلام نیز مطابق سنت پیامبر، اهمیت عبادت و بندگی را دریافته بود، سنت پیامبر توسط امام باقر علیه السلام برایش تکمیل شد که محبوبیت در نزد خداوند،

۱. وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۱۰۴

۲. الکافی، ج ۱، ص ۵۳

جبران‌کننده عبادت است، و خداوند اگر کسی را دوست بدارد، عبادت کم او را نیز قبول می‌کند.

۳۰. آیا در احکام فقهی مساله‌ای به عنوان قصاص در فحاشی داریم؟

پرسش سی‌ام:

تمامی پیشوایان عقیدتی دنیا به اخلاق و ادب توصیه می‌کنند، اما در مذهب

شیعه، توصیه به فحاشی یکی از مهمترین وصایای آنهاست!!!

«قَضَى أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام فِي الْمَمْلُوكِ يَدْعُو الرَّجُلَ لِغَيْرِ أَبِيهِ قَالَ أَرَى أَنْ يُعْرَى جَلْدُهُ قَالَ وَقَالَ فِي رَجُلٍ دُعِيَ لِغَيْرِ أَبِيهِ أَقِمَّ بَيْنَتَكَ أَمْ كُنْتُكَ مِنْهُ فَلَمَّا أَتَى بِالْبَيِّنَةِ قَالَ إِنَّ أُمَّه كَانَتْ أُمَّةً قَالَ لَيْسَ عَلَيْكَ حَدٌّ سُبُّهُ كَمَا سَبَّكَ»

«شخصی برای امام شیعه تعریف می‌کند که مورد فحاشی قرار گرفته و او نیز فحاشی کرده است. امام علی به او می‌گوید، اگر به شما فحاشی شد، شما هم فحاشی کنید.» (ملاذ الاخیار، ج ۱۶، ص ۱۷۳)!!!

پاسخ:

فحاشی و دشنام دادن به دیگران، از گناهان واضح و کبیره در اسلام است که در قبح و حرمت آن کسی، شک و تردیدی، ندارد.

پیامبر گرامی فرمود؛

«از دشنام گویی بپرهیزید؛ زیرا خداوند عزوجل ناسزاگویی بد دهن را دوست ندارد»^۱

و فرمود؛

«وارد شدن به بهشت بر هر ناسزاگویی حرام است»^۲

۱. بحار الانوار، ج ۷۹، ص ۱۱۰

۲. میزان الحکمه، ج ۹، ص ۵۶

علی علیه السلام به نقل از پیامبر گرامی فرمود:

«خداوند بهشت را بر هر فحاش بدزبان بی شرمی که باکی ندارد چه گوید و چه شنود، حرام کرده است؛ زیرا اگر واریسی کنی خواهی یافت که یا زنا زاده است یا شیطان در نطفه او شریک بوده است. عرض شد. ای پیامبر خدا! آیا شیطان در مردم هم شریک می شود؟ فرمود: آری، مگر این سخن خداوند عزوجل را نخوانده ای که: «و در اموال و فرزندان ایشان شریک شو» (اسراء ۶۴)»^۱

امام صادق علیه السلام به نقل از پیامبر گرامی فرمود:

«آیا شما را خیر ندهم که کم شباهت ترین شما به من کیست؟ عرض کردند: چرا، ای پیامبر خدا. فرمود: ناسزاگویی بد دهن بد زبان....»^۲
و فرمود:

«دشنام گویی و بدزبانی و دریدگی، از [نشانه های] نفاق است»^۳

قبیح فحاشی آنجایی بیشتر می شود که انسان با فحاشی، دیگران را به زنا و اعمال منافی عفت، نسبت دهد، چنان که قرآن می فرماید:

«کسانی که زنان پاکدامن را متهم می کنند سپس چهار شاهد (بر ادعای خود) نمی آورند آنها را هشتاد تازیانه بزنید، و شهادتشان را هرگز نپذیرید، و آنها فاسقانند - مگر کسانی که بعد از آن توبه کنند و جبران نمایند که خداوند غفور و رحیم است.» (نور ۴-۵)

پیامبر گرامی فرمود:

«کسی که نسبت زنا به مرد یا زن پاکدامنی بدهد خداوند کردار نیکش را از بین می برد و روز قیامت هفتاد هزار ملک او را از پیش و پس تازیانه می زنند، پس

۱. الکافی، ج ۲، ص ۳۲۳

۲. الکافی، ج ۲، ص ۲۹۱

۳. بحار الانوار، ج ۷۹، ص ۱۱۳

او را به آتش می اندازند»^۱

امام رضا علیه السلام فرمود:

«خداوند عز و جل تهمت زدن به زنان پاک دامن را حرام کرده است؛ چون موجب از میان رفتن نَسَب ها و نفی فرزند و باطل شدن ارث و میراث و وا نهادن تربیت و از بین رفتن شناخت ها و گناهان بزرگ و دیگر عوامل منجر به تباهی بشر می شود.»^۲

حرمت قذف و فحاشی، حتی به غیر مسلمانان هم ثابت است، چنان که راوی می گوید:

«امام صادق علیه السلام را دوستی بود که هر جا حضرت میرفت از آقا جدا نمیشد و غلامی از اهل سند داشت روزی در بازار کفشدوزان همراه حضرت در حرکت بود و غلام پشت سرشان می آمد پس آن مرد سه مرتبه به پشت سرش نگاه کرد و غلام را که دنبال کاری می خواست بفرستد، ندید در مرتبه چهارم که او را دید گفت «یا ابن الفاعله» ای پسر زن زانیه کجا بودی آن حضرت دست به پیشانی مبارکش زد و فرمود سبحان الله مادرش را قذف میکنی من گمان می کردم تو صاحب ورع هستی و پیدا شد که هیچ ورعی با تو نیست.

عرض کرد: فدایت شوم مادرش از اهل سند و از کفار است. حضرت فرمود: آیا نمیدانی که هر طایفه ای را عقد و نکاحی است (یعنی هر قومی باصطلاح خودشان نکاح صحیحی و زنائی دارند مادامی که شرعا ثابت نشود که مطابق مذهب خودشان زنا نموده اند نمی شود آنها را قذف کرد) پس فرمود از من دور شو، راوی حدیث می گوید دیگر تا حضرت زنده بود ندیدم که با او رفیق شود»^۳

۱. عقاب الاعمال، ص ۳۳۵

۲. الفقیه، ج ۳، ص ۵۶۵

۳. الکافی، ج ۲، ص ۳۲۴

قبح، فحاشی و قذف کردن تا جایی است که حتی فردی که مورد فحاشی قرار می‌گیرد، حق مقابله به مثل و فحاشی متقابل را ندارد، بلکه باید به نزد حاکم شرع شکایت کند تا حاکم یا حد قذف که هشتاد ضربه شلاق است را بر قاذف جاری کند یا مجازات تعزیری در مواردی که قذف روی نداده است و تنها فحاشی صورت گرفته است را بر او جاری کند؛^۱

لذا می‌بینیم که در روایاتی، دو فردی که به یکدیگر دشنام می‌دهند را ملامت کرده و ظالم شمرده‌اند چه آنی که ابتدا به فحاشی کرده است و چه آنی که مقابله به مثل کرده است، اگر چه گناه کسی را که ابتدا به سب و فحاشی کرده است را بیشتر محسوب کرده‌اند؛^۲

در روایتی نیز به صراحت، تاکید شده است که در سب و فحاشی، قصاص و مقابله به مثل جایز نیست چنان که علی علیه السلام فرمود؛

«در کلام (و فحاشی که با زبان و کلام، صورت می‌گیرد)، قصاص نیست»^۳

لذا در تفسیر نمونه می‌خوانیم؛

«هرگاه دو نفر به یکدیگر دشنام ناموسی دهند در اینجا حد از دو طرف ساقط می‌گردد، ولی هر دو به حکم حاکم شرع تعزیر می‌شوند. بنا بر این هیچ، مسلمانی حق ندارد که دشنام را پاسخ به مثل بدهد، بلکه تنها می‌تواند از طریق قاضی شرع احقاق حق کند و مجازات دشنام‌دهنده را بخواهد.»^۴

حال معاند به نقل مطرودی استناد کرده است که علی علیه السلام خطاب به فردی

۱. وسائل الشیعه، ج ۲۸، ص ۱۷۵ باب ۲ (ثبوت الحد علی القاذف ثمانین جلده) - ج ۲۸، ص ۲۰۲

باب ۱۹ (من سب... و لم یصح بالقذف... علیه التعزیر)

۲. الکافی، ج ۲، ص ۳۲۲؛ تحف العقول، ص ۴۱۲؛ بحار الانوار، ج ۷۲، ص ۱۶۳

۳. قرب الاسناد، ص ۱۴۴؛ وسائل الشیعه، ج ۲۸، ص ۱۷۵؛ بحار الانوار، ج ۷۶، ص ۱۱۸

۴. تفسیر نمونه، ج ۱۴، ص ۳۷۶

که دیگری او را سب کرده و مادرش را به زنا نسبت داده بود، اجازه داده است که او هم از باب مقابله به مثل او را سب کرده و مادرش را به زنا نسبت دهد، در حالی که ما در بالا خلاف این مطلب را اثبات کردیم و از خود علی علیه السلام نیز آوردیم که چنین چیزی را اجازه ندادند، لذا شیخ طوسی در ذیل روایت مورد استناد معاند می نویسد؛

«این خبر ضعیف است و مخالف با اخبار صحیحه و ظاهر قرآن است و ضعف آن از این جهت نیز است که می گوید علی علیه السلام خصم را امر کرده است که دشمنش را سب و دشنام دهد، چنان که او چنین کرده است، در حالی که چنین چیزی جایز نیست، بلکه آنچه وظیفه علی علیه السلام است آن است که یا خصم را حد بزند در صورتی که شرایطش است و یا تعزیر کند اما این که او را امر به سب و دشنام کند، در هیچ حالتی جایز نیست»^۱

بنابراین، نقل مذکور، چون خلاف قرآن و روایات قطعی است، برای ما قابل قبول نیست، چنان که امام صادق علیه السلام فرمود؛

«روایتی که از ما نقل می شود را تصدیق نکنید مگر زمانی که موافق با کتاب خدا باشد»^۲

«یا راوی می گوید از امام باقر علیه السلام پرسیدم؛ دو خبر یا حدیث متعارض از شما نقل می شود. کدام یک را بپذیریم؟ فرمود: آن را که بین اصحاب تو مشهور است و شاذّ نادر را رها کن»^۳

۱. تهذیب الاحکام، ج ۱۰، ص ۸۸

۲. وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۱۲۳

۳. بحار الانوار، ج ۲، ص ۲۴۶

۳۱. پاسخ به شبهه وهابی در مورد زکات مال التجاره و اختلاف امامان علیهم السلام!!!

پرسش سی و یکم:

اختلاف ائمه معصوم با یکدیگر!!! در یک مجلس کاملاً خاص و خصوصی امام جعفر صادق به امام باقر می‌گوید این کار را نکن و امام باقر در جواب می‌گوید مرا به حال خود واگذار چاره‌ای جز این فتوا نمی‌بینم...!!!

پاسخ:

شیعه به پیروی از ائمه معصوم علیهم السلام، معتقد است که در «مال التجاره» یعنی مالی که برای تجارت و کسب و کار، کنار گذاشته شده است، زکات واجب نیست و حتی طبق برخی از فتاوی، مستحب نیز نمی‌باشد؛^۱

اما اهل سنت و پیروان احمد بن حنبل و ابوحنیفه و شافعی و مالک، معتقدند که باید زکات مال التجاره را پرداخت کرد، و نپرداختن زکات مال التجاره، پایمال کردن حق فقراء و مساکین است؛^۲

اما ما می‌گوییم پایمال کردن حقی نیست، حکم خداوند است که زکات مال التجاره واجب نیست، فقراء و مساکین از سایر موارد زکات بهره‌مند می‌شوند و مشکل فقر خود را حل می‌کنند، وقتی حکم خداوند چنین است، ما نیز باید به آن تن در دهیم، چنان که خداوند می‌فرماید:

«هیچ مرد و زن با ایمانی حق ندارد هنگامی که خدا و پیامبرش امری را لازم بدانند اختیاری از خود داشته باشند و هر کس نافرمانی خدا و رسول را کند به گمراهی اشکاری گرفتار شده است» (احزاب ۳۸)

در روایت مورد اشکال معاند، امام باقر علیه السلام به همین نکته تصریح می‌کند که زکات مال التجاره واجب نیست و خطاب به زواره می‌گوید:

۱. الحدائق الناضرة، ج ۱۲، ص ۱۵۰؛ تحریر الوسیله، ص ۲۴۷

۲. المغنی، ج ۳، ص ۳۰؛ الفقه علی المذاهب الخمسه، ج ۱، ص ۱۷۵

«ای زرارہ، ابوذر و عثمان در زمان پیامبر گرامی، با ہم منازعه کردند. عثمان می‌گفت هر مالی از طلا و نقره که با آن عمل و تجارت شود، زکات دارد در صورتی که یک سال بر آن بگذرد، اما ابوذر می‌گفت در صورتی که با مال، تجارت و عمل صورت گیرد، زکات ندارد، زکات آنجایی است که مال مذکور به صورت گنج در آید و مورد تجارت قرار نگیرد، و یک سال بر آن بگذرد، این دو نفر، اختلاف خود را به نزد پیامبر ﷺ بردند و پیامبر فرمود، حق با ابوذر است»

امام صادق علیه السلام در اینجا اشکال اهل سنت را مطرح کرد تا امام باقر علیه السلام پاسخ گوید و زرارہ یاد بگیرد که در برابر اشکال اهل سنت چه بگوید، لذا امام صادق علیه السلام خطاب به پدر علیه السلام فرمود:

«با این فتوا مردم دیگر به فقراء و مساکین (زکات) پرداخت نمی‌کنند (و آنان به مشقت می‌افتند)؟»

امام باقر علیه السلام پاسخ داد:

«این حکم را از من بگیر، چرا که چاره از آن نیست (و این حکم الهی است)»^۱
امام صادق علیه السلام اشکال اهل سنت را مطرح کردند تا امام باقر علیه السلام پاسخ گفته و زرارہ یاد بگیرد و بتواند در مناظراتی که با علمای اهل سنت دارد، پاسخ آنان را بدهد، اما وهابی خبیث به دروغ مدعی شده است که این روایت نشانگر اختلاف دو امام معصوم علیہ السلام است، آنچه گفتیم مورد بیان و توجه علامه مجلسی نیز قرار گرفته است؛^۲

لذا در نقل دیگری می‌بینیم که پسر امام صادق علیه السلام، اسماعیل، همین اشکال اهل سنت را مطرح کردند و این بار خود امام صادق علیه السلام پاسخ گفتند، چنان که در نقل شیخ طوسی آمده است که امام علیه السلام فرمود:

۱. التہذیب، ج ۴، ص ۷۰

۲. ملاذ الاخیار، ج ۶، ص ۱۸۸

«در مالی که با آن تجارت می‌شود، زکات واجب نیست، فرزندش اسماعیل گفت پدر با این فتوا فقراء اصحاب را به هلاکت انداخته‌ای (زیرا آنان را از یک درآمد محروم کردی) امام صادق علیه السلام به او پاسخ داد؛

«فرزندم (این حکم خداست)، حقی که خداوند حکم به ادای آن کرده است، باید ادا شود (اما در اینجا خداوند حکم به وجوب ادای زکات نکرده است)»^۱

۳۲. توجیه قتل و عام ایرانیان در دستور فقهی امام جعفر صادق دانشمند شیعیان!!!

پرسش سی و دوم:

بر طبق منابع تاریخ اسلام مردم گیلان و طبرستان و دیلمستان حدود ۲۵۰ سال در برابر سپاهیان اسلام پایداری کردند. در زمان عثمان، برای فتح طبرستان تلاش بسیاری صورت گرفت و سعید بن عاص بدستور عثمان بسوی طبرستان روانه شد اما اعراب هیچگاه نتوانستند حاکمیت خود را بر نواحی گیلان و طبرستان برقرار نمایند، بطوریکه اعراب این نواحی را «ثَغَر» می‌خواندند و «ثَغَر» در نزد مسلمانان عرب، مرزی بود که شهرهای آنان را از ولایات «اهل کفر» جدا می‌ساخت. در ضرب المثل‌های عرب نیز از مردم گیل و دیلم بعنوان «دشمنان اسلام» یاد شده است. تا جایی که در کتاب وسائل الشیعه جلد ۱۵ صفحه ۲۸ از امام صادق روایت است که درباره آیه: «با کافرانی که به شما نزدیک‌ترند پیکار کنید» (توبه ۱۲۳) چنین فرمود: منظور از آنها مردمان دیلم است! (منبع: جهاد در آینه روایات، تألیف حجت الاسلام مصطفی آخوندی، ج ۲، ص ۶۰)

پاسخ:

چنان که بارها گفته‌ایم، جهاد در اسلام دو شرط اساسی دارد؛

۱. التهذیب، ج ۴، ص ۷۰؛ وسائل الشیعه، ج ۹، ص ۷۵

۱. جهاد با دشمن حربی باشد که به مرزهای مسلمین حمله کرده و قصد نابودی اسلام و مسلمین را دارند، چنان که امام صادق علیه السلام به لزوم جهاد با دشمنان حربی تصریح کردند و فرمودند؛

«جهاد با عدو و دشمن بر جمیع امت فرض و واجب است به نحوی که اگر جهاد را ترک کنند، گرفتار عذاب می شوند»^۱

۲. جهاد با اذن و اجازه امام معصوم علیه السلام باشد لذا فتوحاتی که در زمان خلفای جور صورت گرفته است، مورد تایید ائمه علیهم السلام نبوده است، چنان که در ذیل مفصل توضیح دادیم؛^۲

بر این اساس، امامان گرامی علیهم السلام اجازه جهاد در رکاب خلفای جور، در برابر دشمنانی که به مرزهای اسلامی هجوم نیاورده بودند را نمی دادند، چنان که تا زمانی که دیلمیان به مرزهای مسلمین هجوم نیاورده بودند و اسلام در خطر محو قرار نگرفته بود، آن بزرگواران حتی اجازه نبرد با آنان را نیز نمی دادند.

دیلم، بخش کوهستانی سرزمین گیلان، واقع در شمال قزوین ایران است؛^۳
دیلمیان قومی مشرک بودند که در آن منطقه زندگی می کردند؛^۴

«راوی می گوید، من در حضور ابو الحسن الرضا علیه السلام بودم. دوستم به آن سرور گفت: پدر من از جدم روایت می کرد که با جد شما تماس گرفته و گفته است: در جوار ما شهری است به نام قزوین که اردوگاه نگهبانان مرزی است. و جنگجویان در حال آماده باش دفاعی به سر می برند. در برابر آنان دشمنی است به نام دیلم که گهگاه بر سر مسلمین می تازند. آیا رخصت جهاد و یا رخصت آماده باش

۱. الکافی، ج ۵، ص ۹

2. https://t.me/Rahnamye_Behesht/7250

۳. فرهنگ اعلام جغرافیایی - تاریخی، ص ۱۶۷

۴. ملاذ الاخیار، ج ۹، ص ۴۶۱

دفاعی می‌دهید؟ و جد شما گفته است؛

«بر شما باد که راه مکه را در پیش بگیرید و خانه خدا را زیارت کنید». جد من وضعیت مرزی را مجدداً تشریح کرده و رخصت جهاد و دفاع می‌خواسته و جد شما به او گفته است؛

«بر شما باد که راه مکه را در پیش بگیرید و در عوض جنگ و جهاد خانه خدا را زیارت کنید، آیا شیعه ما رضایت نمی‌دهد که در خانه خود راحت بنشیند و دارائی خود را برای اهل و عیال خود خرج کند و منتظر فرمان ما بماند؟ اگر شیعه ما زنده بماند و حکومت ما را درک کند، هم‌مطراز کسانی است که در رکاب رسول خدا در جنگ بدر شرکت کرده‌اند. و اگر در حال انتظار بمیرد، هم‌مطراز کسانی باشد که با قائم آل محمد قیام می‌کنند و در سرپرده او مانند این دو انگشت در کنار هم می‌نشینند. جد شما، انگشت شهادت دست راست را در کنار انگشت شهادت دست چپ نهاده و گفته: به این صورت که هیچ‌یک بر دیگری اضافه نباشد، نه مانند انگشت شهادت و انگشت وسط که یکی از دیگری بلندتر است. دوست من گفت: آیا این حدیثی که جد من از جد شما روایت کرده، صحیح است؟ ابو الحسن الرضا گفت: صحیح است.»^۱

می‌بینیم امام علیه السلام اجازه نبرد با دیلمیان را نمی‌دهد، زیرا خطری از سوی آنان کیان اسلام را تهدید نمی‌کرده است و بر مرزهای مسلمین حمله نکرده بودند. اجازه نبرد با دیلمیان زمانی صادر شده که آنان به مرزهای مسلمین حمله کرده و قصد نابودی کیان اسلام و محو نام پیامبر گرامی را داشتند، ائمه علیهم السلام برای حفظ اسلام و نام پیامبر گرامی، اجازه نبرد و دفاع در برابر آنان را صادر کردند، چنان که در نقل دیگری آمده است که راوی می‌گوید؛

«به امام رضا علیه السلام گفتم: فدایت گردم به یکی از دوستان اران شما خبر رسید که

۱. الکافی، ج ۴، ص ۲۶۰؛ وسائل الشیعه، ج ۱۵، ص ۴۷

مردی برای شرکت در جهاد، شمشیر و کمانی را عرضه کرده است. او برآن مرد وارد شد و درحالی که از حکم جهاد بی خبر بود، شمشیر و کمان را از او ستاند؛ آن گاه یارانش به او خبر دادند که جهاد همراه اینها جایز نیست و باید شمشیر و کمان را برگرداند. امام فرمود: همین کار را انجام دهد. گفتم: در پی آن مرد رفت؛ اما او را نیافت و به او گفتند: آن مرد مرده است. حضرت فرمود: به آنها پیوندد اما نبرد نکند.

گفتم در سر حدّات همانند قزوین و عسقلان و دیلم فرمود: آری. گفتم: نبرد کند؟ فرمود: نه مگر آن که نسل مسلمانان را در خطر ببیند.

گفتم: آیا شما برآنید که در صورت حمله رومیان، مسلمانان توانایی جلوگیری از نفوذ آنها را ندارند؟ آن حضرت باز فرمود: با آنها همراه شود ولی به پیکار نپردازد و اگر اساس اسلام و مسلمانان را در خطر دید نبرد کند که در این صورت، قتال او مربوط به خود اوست نه خلیفه (غاصب)

گفتم: چنانچه دشمن از نقطه‌ای که او مأمور مرزبانی است رخنه کرد چه کند؟ امام فرمود: او [با نبرد خود] از موجودیت اسلام دفاع می‌کند نه از اینها [لشکریان خلیفه] چه آن که ضعف اسلام [حکومت و نظام اسلامی] محو تدریجی دین محمد ﷺ را در پی خواهد داشت.^۱

این روایت به روشنی دلالت دارد که نبرد، با انگیزه دفاع و حفظ کیان اسلام و مسلمانان باید باشد، و این نشانگر اهم بودن حفظ نظام اسلامی است. از این رو شیخ طوسی در کتاب مبسوط، تصریح کرده است، به هنگام احساس خطر نسبت به اساس اسلام، دفاع از کیان اسلام واجب است؛ هر چند تحت فرماندهی کسی باشد که منصوب از سوی امام نیست.^۲

۱. تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۱۲۵

۲. المبسوط، ج ۲، ص ۸

بنابراین، امام علیه السلام اجازه نبرد با اهالی دیلم را زمانی داد، که آنان به مرزهای مسلمین حمله کرده بودند و خطر نابودی اسلام و کیان مسلمین بوده است، نه آنکه آن بزرگواران ابتداء، اجازه حمله به آنان تحت فرماندهی خلفای غاصب را داده باشند.

خداوند می فرماید؛

«ای کسانی که ایمان آورده اید با کافرانی که به شما نزدیکترند پیکار کنید (و دشمن دورتر شما را از دشمنان نزدیک غافل نکنند) و آنها باید در شما شدت و خشونت احساس کنند» (توبه ۱۲۳)

زمانی که دیلمیان به مرزهای مسلمین حمله کرده بودند و قصد نابودی کیان اسلامی را داشتند، امام علیه السلام مصداق آیه را نبرد با آنان دانستند که از دشمنان نزدیکی محسوب شدند که خود را به مرزهای مسلمین رسانیده و کیان اسلام را با خطر مواجه کرده بودند و فرمود؛

«مقصود آیه (در زمان کنونی) دیلمیان هستند»^۱

۳۳. آیا در دستورات فقهی از ازدواج با اهالی آفریقا به خاطر زشتی آنان نهی شده است؟

پرسش سی و سوم:

امام علی: از ازدواج با آفریقایی ها حذر کنید چون زشت اند! «قَالَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام: إِيَّاكُمْ وَ نِكَاحَ الزَّنَجِ فَإِنَّهُ خَلَقَ مُشَوَّهًا.» (الكافی، ج ۱۰، ص ۶۴۵)!!!

پاسخ:

یکی از معیارها و ملاک های صحت یک روایت، موافقت آن با قرآن کریم است چنان که امام صادق علیه السلام فرمود؛

«روایتی که از ما نقل می‌شود را تصدیق نکنید مگر زمانی که موافق با کتاب خدا باشد»^۱

قرآن به صراحت هر گونه برتری نژادی و قومی و منطقه‌ای را نفی کرده و می‌فرماید؛

«ما شما را از یک مرد و زن آفریدیم و تیره‌ها و قبیله‌ها قرار دادیم تا یکدیگر را بشناسید ولی گرامی‌ترین شما نزد خداوند با تقواترین شما است»^۲
پیامبر گرامی فرمود؛

«خدای شما یکی است و پدرتان یکی، نه عرب بر عجم برتری دارد و نه عجم بر عرب، نه سیاه پوست بر گندمگون و نه گندمگون بر سیاه پوست مگر به تقوا»^۳
علی علیه السلام فرمود؛

«هیچکس برتری بر دیگری ندارد، مگر به تقوی»^۴
بنابراین مضمون آنچه در پرسش آمده است، چون با این اصل مسلم قرآنی و روایی همخوانی ندارد، قابل قبول نمی‌باشد.

از سوی دیگر ملاک مهم در ازدواج کردن، دین و ایمان طرف مقابل است، نه نژاد و ملیت و منطقه تا بگوییم طرف مقابل اگر از فلان نژاد باشد، شایسته ازدواج کردن نیست.

امام صادق علیه السلام فرمود؛

«با زنی ازدواج کن که منسوب به خیر و حسن خلق باشد»^۱

۱. وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۱۲۳

۲. حجرات ۱۳

۳. تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص ۲۰۱؛ تفسیر قرطبی، ج ۹، ص ۶۱۶۲؛ تحف العقول، ص ۳۴؛

الاختصاص، ص ۳۴۱

۴. الکافی، ج ۸، ص ۳۶۱

پیامبر گرامی فرمود؛

«اگر کسی به خواستگاری شما آمد که شما از اخلاق و دین او راضی بودید، با او وصلت کنید که اگر چنین نکنید فتنه و فساد بزرگ اتفاق خواهد افتاد»^۲

روایتی که مورد استناد معاند قرار گرفت، بر خلاف ادعای شبهه افکن، از ازدواج با تمام آفریقاییان نهی نمی‌کند، بلکه از نژاد خاصی از آنان به نام «زنجیان» نهی می‌کند، آنان گروهی از مردمان سودان بوده‌اند؛^۳

در سند روایت مذکور نیز، «مسعده بن صدقه» وجود دارد که نجاشی او را توثیق نمی‌کند؛^۴

شیخ طوسی نیز او را سنی مذهب معرفی می‌کند؛^۵

بنابراین روایت چنین کسی، برای ما نمی‌تواند قابل قبول است، خصوصاً آنکه روایت او بر خلاف مسلمات قرآنی و روایی است.

به فرض که روایت فوق را صحیح محسوب کنیم، باز هم، گفتنی است؛

این روایت و روایاتی به مضمون آن که از ازدواج کردن با مردمانی خاص نهی می‌کند، ناظر به موقعیت زمانی و مکانی صدور آن است.

مثلاً زمانی که امام علیه السلام مضمون فوق را در نهی از ازدواج کردن با قوم مذکور بیان کردند، کسانی که منسوب به آن قوم و نژاد بودند، به واسطه دوری از تعالیم اسلام، از لحاظ دینی و اعتقادی و عملی دچار انحرافات عدیده‌ای بودند، امام علیه السلام به جهت آنکه با ازدواج کردن با آنها، این انحرافات فراگیر نشود، و جامعه

۱. الکافی، ج ۵، ص ۳۲۳

۲. وسائل الشیعه، ج ۲۰، ص ۷۶

۳. کتاب العین، ج ۶، ص ۷۱

۴. رجال نجاشی، ص ۴۱۵

۵. رجال طوسی، ص ۱۴۶

به انحراف کشیده نشود، نهی مذکور را بیان داشتند و این که آنان را قومی «زشت» معرفی کردند، حمل می‌شود به زشتی و خباثت درونی آنان، بنابراین بیان منسوب به امام علی علیه السلام بیان‌کننده یک حکم عام و همیشگی در مورد قوم زنجیان نمی‌باشد و روشن است که اگر آنان اسلام بیاورند و اصلاح رفتار داشته باشند، نهی مذکور، شامل آنان نمی‌شود، چنان که مترجم کتاب «خصال» در مورد چنین روایاتی می‌گوید:

«منظور حدیث کسانی از این افراد هستند که در زمان صدور حدیث از شهرهای خود به مدینه آمده بودند و افراد لایابالی بودند و همگان را شامل نمی‌شود»^۱

۳۴. پاسخ به شبهه وهابی در مورد علامه مجلسی و دیدگاه ایشان در مورد

حکم فقهی استعمال مواد مخدر!!!

پرسش سی و چهارم:

علامه مجلسی یکی از ستون‌های مذهب شیعه به طور مفرط «قلیان»

می‌کشیده است!!!

پاسخ:

یکی از اختلافات، در به دست آوردن حکم شرعی که میان علمای شیعه وجود دارد، این است که مثلاً اگر در موردی، به جهت نبودن نصّ و دلیل، شک در تکلیف داشته باشیم و ندانیم که چیزی از وجوب و یا حرمت به آن تعلق گرفته یا نه، آیا در صورتی که آن شیء مشکوک مخالفت شود آیا مجازات دارد یا ندارد؟

بین اصولیون و اخباریان از علمای شیعه، اختلاف در گرفته است. مشهور از فقها و مجتهدان، بعد از فحوص، احتیاط را لازم نمی‌دانند و قائل به برائت

شده‌اند و به اخباریان نسبت داده شده که آنان قائل به توقّف و احتیاط شده‌اند؛^۱ علامه مجلسی نه اخباری صرف بود و نه اصولی صرف و محض و مسلک آن بزرگمرد، حد وسط بود، چنان که شاگردش شیخ یوسف بحرانی، تصریح کرد که مسلک علامه مجلسی «حدّ وسط بین قول اخباریان و مجتهدان» بوده است؛^۲ گواهی روشن بر اعتدال علامه مجلسی، مطلبی است که محمّد معصوم شیرازی از وی نقل می‌کند که گفته است:

«مسلک حقیر در این باب، وسط است. افراط و تفریط، در جمیع امور، مذموم است»^۳

بر این اساس، علامه مجلسی در مواردی که نص و روایتی بر حرمت چیزی نیست، قائل به براءت بود، چنان که امام صادق علیه السلام فرموده بود:

«همه چیز، تا زمانی که امری و نهی دربار آن به تو نرسیده آزاد است. هر چیزی که حلال و حرام دارد، همواره برای تو حلال است، تا آنگاه که به حرام آن یقین پیدا کنی و آن را واگذاری»^۴

در رابطه با استعمال دخانیات نیز، علامه مجلسی معتقد به براءت و حلیت آن بود، زیرا نص و روایتی بر حرمت آن به عینه نبود و از سوی دیگر در آن زمان، ضررهای مصرف آن نیز روشن نشده بود تا از جهت ادله و روایات نفی ضرر، حرام محسوب شود؛^۵

علامه در مواردی که نص وارد نشده بود، برخلاف اخباریان، قائل به اصل براءت بود و بر همین اساس، مصرف توتون را حرام نمی‌دانست و خود نیز مصرف

۱. اخباری‌گری، تاریخ و عقاید، ص ۴۰۶

۲. الحدایق الناضره، ج ۱، ص ۱۴؛ الدرر النجفیه، ج ۲، ص ۳۲۳

۳. طرائق الحقائق، ج ۱، ص ۲۸۱

۴. بحار الانوار، ج ۲، ص ۲۷۴

می‌کرد و حتی نقل شده است که روی منبر هم قلیان می‌کشید^۱ شایان توجه است که این کار علامه مجلسی، تلاشی اجتماعی برای جلوگیری از تندروی‌های اخباریان افراطی بوده است. در آن زمان، بازار بگومگو میان اخباریان و اصولیان داغ بود و به دلیل اصرار و تأکید فراوان اخباریان بر نهی از دخانیات، استفاده از آن به نمادی برای مخالفت با این اخباریان تبدیل شده بود. از این رو، علامه مجلسی که خود زعامت حوزه اصفهان و ریاست عام در امور مذهبی داشت، با استفاده از موقعیت خویش می‌کوشید تا عملاً با افراط در اخباریگری بستیزد؛ هرچند خود او نیز اخبارگرا بود و مرام فکری اش فاصله دوری با اخباریگری نداشت.

ملاخلیل قزوینی، یکی از اخباریون افراطی بود که در مساله مورد بحث، قائل به احتیاط و حرمت بود. چنان که نقل می‌کنند، او چون استعمال دخانیات را حرام می‌شمارد، رساله‌ای در این باره تألیف کرد و نسخه‌ای از آن را با جلدی ظریف و لطیف، در پارچه‌ای نفیس گذاشت و برای علامه مجلسی به اصفهان فرستاد تا شاید با مطالعه آن، از کشیدن قلیان منصرف گردد؛ زیرا او زیاد قلیان می‌کشید؛ حتی روی منبر و کرسی درس. علامه مجلسی هم بعد از مطالعه کتاب، تنباکوی مرغوبی را در آن پارچه نفیس گذاشت و همراه با نامه‌ای برای وی فرستاد و در آن نامه نوشته بود: «ما آن رساله را مطالعه کرده، چیز قابل ارزشی نبود؛ مگر این که ظرف آن برای تنباکو گذاشتن، بسیار خوب و شایسته بود. لذا آن را پُر از تنباکو کرده و به خدمت شما فرستادم تا پاداش زحماتی باشد که در تنقیح این مرام، متحمّل شده‌اید».^۲

چنان که گفتیم، این کار علامه مجلسی (رحمه الله)، تلاشی اجتماعی برای

۱. روضات الجنان، ج ۳، ص ۲۷۱

۲. روضات الجنان، ج ۳، ص ۲۷۱

جلوگیری از تندروری‌های اخباریان افراطی بوده است.

حال از وهابی چند سوال می‌پرسیم؛

۱. شما چگونه به خاطر عملکرد علامه مجلسی که مطابق با وظیفه دینی‌اش بود، اشکال می‌کنید، در حالی که علمای خودتان، محرمات روشن خداوند را انجام می‌دادند که یکی از آنها، لواط کردن می‌باشد، چنان که ابن کثیر می‌نویسد؛ «بیشتر پادشاهان، امیران، تاجران، توده مردم، کاتبان، فقیهان و قاضیان، گرفتار عمل قوم لوط هستند»^۱

درباره خطیب بغدادی از علمای بزرگ شما نوشته‌اند؛

«او بدین سبب از دمشق هجرت کرد که پسر بچه خوشرویی به خانه او رفت و آمد داشت و همین باعث شد که مردم درباره او حرف‌هایی بزنند...»^۲

یا در مورد یحیی بن اکثم که ابن کثیر در مورد او می‌گوید؛

«از امامان و علمای بزرگ اهل سنت و از بزرگان فقه و حدیث و صاحب اثر بود»^۳

در مورد او تصریح کرده‌اند که اهل لواط بوده است؛^۴

۲. علمای شما و آنانی که از آنها، کسب علم و حدیث می‌کنید، شراب خوار

نیز بوده‌اند، چنان که در مورد وکیع بن جراح که از بزرگان شما و مشهورترین راویان صحاح سته بوده است؛^۵

۱. البدایه و النهایه، ج ۹، ص ۱۶۲

۲. سیر اعلام النبلاء، ج ۱۸، ص ۲۸۱

۳. البدایه و النهایه، ج ۱۰، ص ۳۱۶

۴. تاریخ بغداد، ج ۱۴، ص ۱۹۶؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۶۴، ص ۸۱؛ ثمار القلوب، ج ۱، ص ۱۵۶؛

سیر اعلام النبلاء، ج ۱۲، ص ۱۰

۵. تهذیب الکمال، ج ۳۰، ص ۴۸۴

تصریح کرده‌اید که او از شراب خواران بوده است و جریان شرابخواری او را مفصل نقل کرده‌اید.^۱

یا عمر بن عبدالله بن یعلی بن مره الثقفی که از علماء شما و راویان ابوداود و ابن ماجه بوده است؛^۲

در مورد او نیز گفته شد است که شرابخوار بوده است؛^۳
۳. عمر بن خطاب که شما دین خود را از او می‌گیرید، او نیز شرابخوار بوده است.

ابن عمر از قول پدرش نقل می‌کند که عمر می‌گفت؛

«به درستیکه من شراب خوارترین مردم بودم در جاهلیت»^۴

علمای اهل سنت نقل می‌کنند؛

«عمر علاقه شدید به نوشیدن شراب داشت، دعا می‌کرد، و می‌گفت خدایا

بیان روشنی در مورد خمر برای ما بفرما، هنگامی که آیه سوره بقره ﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ

الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ...﴾ (بقره - ۲۱۹) نازل شد پیامبر آیه را برای او قرائت کرد ولی او باز به

دعای خود ادامه می‌داد، و می‌گفت خدایا بیان روشنتری در این زمینه بفرما، تا

اینکه آیه سوره نساء ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَارَى﴾ (نساء ۴۳)

نازل شد، پیامبر ﷺ آن را نیز بر او خواند، باز به دعای خود ادامه می‌داد، تا اینکه

سوره مائده که صراحت فوق العاده‌ای در این موضوع دارد، نازل گردید، هنگامی

که پیامبر آیه را بر او خواند، گفت: **انتھینا انتھینا!** «از نوشیدن شراب خودداری

۱. تاریخ بغداد، ج ۱۳، ص ۵۰۲

۲. سنن ابی داود، ج ۲، ص ۱۴۶؛ سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۵۵۵

۳. التاریخ الکبیر، ج ۶، ص ۱۷۰؛ تہذیب الکمال، ج ۲۱، ص ۴۱۷

۴. سنن کبری، ج ۱۰، ص ۲۱۴؛ سیرہ عمر، ابن جوزی، ص ۶۸ - کنز العمال، ج ۳، ص ۱۰۷

می‌کنیم، خودداری می‌کنیم»^۱

عمر بر خلاف ادعایش، هیچ‌گاه از شراب خوردن، دست نکشید و تا آخر عمر شراب می‌خورد.

صنعانی استاد بخاری روایت می‌کند؛

«عمر بن خطاب در سفر همراه مردی روزه دار بود. موقع افطار مرد از «مشک»

عمر که در آن شراب بود نوشید و مست شد. عمر بر او حد شرب خمر جاری کرد. آن مرد به اعتراض گفت من از مشک تو نوشیدم. عمر در پاسخ گفت: تورا به خاطر نوشیدن شراب حد نزدم به خاطر مست شدن حد زدم»^۲

احمد در مسند از فرزند عمر، آنجا که آخرین لحظات زندگی عمر را شرح میدهد نقل می‌کند؛

«پدرم عمر بن الخطاب فرستاد تا دکتر را حاضر کرده تا به جراحتش نگاهی بیندازد. طبیب شراب به عمر داد و او خورد و از آن جراحی که زیر نافش ایجاد شده بود خون همراه شراب خارج شد»^۳

۴. جایگاه علامه مجلسی در نزد ما، هر چقدر هم باشد، به جایگاه صحابه در نزد شما نمی‌رسد، چنان که قرطبی در مورد صحابه می‌گوید؛

«همه صحابه، عادل و از اولیاء الهی، برگزیدگان خداوند و برترین مردم، پس از انبیاء و رسولان الهی هستند، این نظر تمامی اهل سنت و فرقه‌های مختلف آن است»^۴

۱. المستدرک علی الصحیحین، ج ۴، ص ۱۵۹- سنن ترمذی، ج ۵، ص ۲۳۶؛ مسند احمد، ج ۱،

ص ۵۳

۲. المصنف، ج ۵، ص ۵۰۲

۳. مسند احمد، ج ۱، ص ۴۲

۴. الجامع لاحکام القرآن، ج ۱۶، ص ۲۹۹

ذهبی نیز می‌گوید؛

«کسی که کوچکترین طعنی به صحابه وارد کند یا آنها را مورد توهین و دشنام قرار دهد از دین و ملت اسلام خارج شده است»^۱

اما می‌بینیم که همین صحابه که شما آنان را فرشته و آسمانی می‌دانید و دین خود را از آنان می‌گیرید، مطابق نقل‌های خودتان، شرابخوار بوده‌اند، چنان که صاحبان صحاح سته از شرابخواری گروهی از صحابه یاد می‌کنند که ساقی آنان نیز انس بن مالک بوده و در بین آنان ابوظلحه و ابوعبیده جراح و ابی بن کعب و ابودجانة و سماک بن خرشه و سهل بن بیضاء و معاذ بن جبل و ابویوب و گروهی دیگر از صحابه بوده‌اند که چون خبر به پیامبر رسید، از عملکرد آنان خشمگین شد؛^۲

یا می‌بینیم که در مورد سمره بن جندب که از صحابه پیامبر بود، نقل می‌کنید که شراب را خرید و فروش می‌کرد؛^۳

یا در مورد «قدامه بن مظعون» که صحابی بود و در جنگ بدر نیز حاضر بود، و در مورد ابوجندل نیز، نقل کرده‌اید که شراب می‌خوردند و حد نیز بر آنان جاری شد؛^۴

۱. الکبائر، ج ۱، ص ۲۳۷

۲. صحیح بخاری، ج ۶، ص ۶۷؛ صحیح مسلم، ج ۳، ص ۷۲؛ سنن ابی داود، ج ۳، ص ۳۲۵؛ سنن نسائی، ج ۸، ص ۳۰۰

۳. صحیح مسلم، ج ۵، ص ۴۱؛ صحیح بخاری، ج ۳، ص ۴۰

۴. الاستیعاب، ج ۳، ص ۱۲۷۶؛ ج ۴، ص ۱۶۲۳؛ مصنف بن عبدالرزاق، ج ۹، ص ۲۴۰

۳۵. پاسخ به شبهه وهابی در مورد عدم شرط حضور شاهد در هنگام ازدواج!!!

پرسش سی و پنجم:

جواز نکاح بدون شاهد در معتبرترین کتاب شیعه از زبان امام صادق شیعیان!!!
«سُئِلَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام عَنِ الرَّجُلِ يَتَزَوَّجُ الْمَرْأَةَ بِغَيْرِ شُهُودٍ فَقَالَ لَا بَأْسَ بِتَزْوِيجِ
الْبَيْتَةِ فِيمَا بَيْنَهُ وَبَيْنَ اللَّهِ إِنَّمَا جُعِلَ الشُّهُودُ فِي تَزْوِيجِ الْبَيْتَةِ مِنْ أَجْلِ الْوَلَدِ لَوْ لَا ذَلِكَ لَمْ
يَكُنْ بِهِ بَأْسٌ»

«زراره بن اعین می‌گوید: از امام صادق عليه السلام پرسیدند: مردی با زنی بدون گرفتن شاهد ازدواج کرده است چه حکمی دارد؟ فرمود: البتّه ازدواج بین خود و خدای خود اشکالی ندارد، گرفتن شاهدان در امر ازدواج به خاطر فرزند است؛ اگر از این جهت نبود اشکالی نداشت» (الکافی، ج ۵، ص ۳۸۷)

سوال از شیعه: اگر یک مرد را با یک زن در حال زنا دیدید و آنها گفتند ما باهم ازدواج کرده‌ایم چه دلیلی برای تکذیبشان دارید؟ آیا این دروغ زراره بن اعین بیانگر این نیست که زمینه زنا را مساعد می‌کند؟

پاسخ:

۱. ما اگر چه معتقدیم که در عقد ازدواج، شاهد گرفتن شرط نیست، اما شاهد گرفتن و اعلان را مستحب می‌دانیم؛
و در روایت مورد استناد وهابی نیز می‌بینیم، امام صادق عليه السلام، گرفتن شاهد را برای آنکه در نسب و ارث فرزندان، اختلافی ایجاد نشود، خوب می‌داند، چنان که در نقل دیگری امام باقر و امام صادق عليهما السلام فرمودند:
«بینه و شهادت در امر نکاح (به عنوان امری مستحب) قرار داده شده است

به خاطر مساله موارث و نسب»^۱

۲. وهابی که در مساله شاهد گرفتن در عقد ازدواج به ما اشکال می‌کند، غافل از آن است که علمای خودشان، شاهد گرفتن در عقد ازدواج را شرط نمی‌دانستند و معتقد بودند که پیامبر گرامی، برای عقد ازدواج شاهد نمی‌گرفت و هیچ روایتی در شرطیت شهادت در عقد ازدواج، وجود ندارد. ابن منذر می‌گوید:

«در این که دو شاهد در نکاح شرط است، هیچ روایتی نیست، پیامبر صنفیه را به عقد خود در آورد، بدون آنکه شهودی بگیرد»^۲
یزید بن هارون می‌گفت:

«خداوند امر به شهود در بیع کرد نه در نکاح، اما اصحاب رای شهود را در نکاح شرط کردند، نه در بیع»^۳

احمد معتقد بود که عقد بدون شاهد صحیح است و ابن عمر و حسن بن علی و ابن زبیر و سالم و حمزه دو فرزند ابن عمر به همین معتقد بودند، و عبدالله بن ادریس و عبدالرحمان و یزید بن هارون نیز به همین معتقد بودند»^۴
مالکیه نیز به تبع مالک بن انس معتقدند که در هنگام عقد، شاهد شرط نیست و عقدی که بدون شهادت شهود باشد، صحیح است^۵

۳. وهابی می‌گوید اگر در عقد ازدواج، شهادت شهود شرط نباشد، از کجا بدانیم که زن و مردی که با هم هستند واقعا زوجه و زوج هستند، نه زانیه و زانی؟!

۱. الکافی، ج ۵، ص ۳۸۷؛ التهذیب، ج ۷، ص ۲۴۸؛ وسائل الشیعه، ج ۲۰، ص ۹۹

۲. الشرح الکبیر، ابن قدامه، ج ۷، ص ۴۵۸

۳. همان مدرک

۴. مغنی ابن قدامه، ج ۷، ص ۳۳۹

۵. الفقه علی المذاهب الخمسه، ج ۲، ص ۲۹۶

از وهابی می پرسیم که اگر زن و مردی در شهر دیگری ازدواج کنند و دو شاهد هم بگیرند، آنگاه در شهر دیگری، افراد مشکوک شوند که آیا آنان زوج و زوجه اند یا زناکار، تکلیف چیست؟ اگر بگویید که می گوییم زوج و زوجه اند، می گوییم مگر شما شاهد عقدشان بوده اید! شاید زناکارند و ما نمی دانیم و شهود هم نیستند تا از آنان پرسیم!

بنابراین، صرف شهادت دو شاهد، نمی تواند مشکل گشای فرضی باشد که وهابی مطرح کرده است. آنچه حل مشکل می کند آن است که ما ماموریم، مومنین را تصدیق کنیم، اگر آنان می گویند ما زن و شوهریم، وظیفه ما تصدیق آنان است، چنان که قرآن در توصیف پیامبر گرامی می گوید:

﴿يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَيُؤْمِنُ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَرَحْمَةً لِّلَّذِينَ آمَنُوا مِّنْكُمْ﴾ «او ایمان به خدا دارد و تصدیق مومنان می کند، و رحمت است برای کسانی از شما که ایمان آورده اند» (توبه ۶۱)

جصاص از ابن عباس نقل می کند:

«مقصود از «یومن للمومنین» آن است که پیامبر، تصدیق کننده، مومنین بود»^۱

سیوطی از ضحاک در تفسیر آیه شریفه نقل می کند:

«پیامبر تصدیق کننده مومنین در شهادت و قسم هایشان نسبت به حقوق و فروج و اموالشان بود»^۲

ما نیز ماموریم که اقتدا به پیامبر گرامی کنیم و تصدیق کننده مومنین باشیم، چنان که قرآن می گوید:

«برای شما در زندگی رسول خدا سرمشق نیکویی بود، برای آنها که امید به

۱. احکام القرآن، ج ۳، ص ۱۸۲؛ تفسیر ابن ابی حاتم، ج ۶، ص ۱۸۲۷

۲. الدر المنثور، ج ۳، ص ۲۵۳

رحمت خدا و روز رستاخیز دارند، و خدا را بسیار یاد می‌کنند.» (احزاب ۲۱)
۴. متأسفانه اینان، بر خلاف حکم قرآن و سنت، در ازدواج، شهادت شهود را شرط حتمی می‌دانند، اما در طلاق، حضور شهود را شرط نمی‌دانند؛^۱
در حالی که قرآن، حضور شهود را در هنگام طلاق شرط لازم می‌داند و می‌گوید:

﴿فَإِذَا بَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ فَارِقُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ وَأَشْهِدُوا ذَوَيْ عَدْلٍ مِّنْكُمْ وَأَقِيمُوا الشَّهَادَةَ لِلَّهِ ذَلِكَ يُوعَظُ بِهِ مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا﴾ «هنگامی که عده آنها سرآمد یا آنها را به طرز شایسته‌ای ننگه دارید، و یا به طرز شایسته‌ای از آنها جدا شوید، و دو مرد عادل از خودتان را گواه بگیرید، و شهادت را برای خدا برپا دارید، این چیزی است که افرادی که به خدا و روز قیامت ایمان دارند به آن اندرز داده می‌شوند، و هر کس تقوای الهی پیشه کند خداوند راه نجاتی برای او فراهم می‌کند.» (طلاق ۲)

ابن عباس بر اساس آیه شریفه، معتقد بود که در طلاق، شهادت شهود، شرط است؛^۲

سیوطی از عمران بن حصین نقل می‌کند که از او در مورد مردی پرسیدند که زنش را طلاق داده است و شاهد نگرفته است... او پاسخ داد:
«بد عملی انجام داده است، در طلاق زنش، بدعت وارد کرده است (زیرا بدون شهود طلاق داده است) باید برای طلاقش، شاهد بگیرد»^۳
لذا می‌بینیم که امام کاظم علیه السلام خطاب به ابو یوسف قاضی که از مخالفین ایشان بود، فرمود:

۱. فقه السنه، ج ۲، ص ۲۳۰

۲. جامع البیان، ج ۲۸، ص ۸۸

۳. الدر المنثور، ج ۶، ص ۲۳۲

«خداوند در کتابش، امر به طلاق کرده است و حضور دو شاهد عادل را شرط دانسته است و همینطور در کتابش به ازدواج امر کرده است، اما حضور شهود را مهمل گذاشته است (و شرط به شهود در ازدواج نکرده است)، اما شما، شاهد را شرط دانستید در (عقد ازدواج) که خدا شرط ندانسته بود، و در طلاق که خدا به شهود تاکید کرده بود، شهادت را باطل کردید و شرط ندانستید»^۱

۳۶. جواز نگاه کردن به زنان و دختران روستایی در بیان امام معصوم شیعه!!!

پرسش سی و ششم:

«عَنْ عَبْدِ بْنِ صُهَيْبٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ: لَا بَأْسَ بِالنَّظْرِ إِلَى رُؤْسِ أَهْلِ التِّهَامَةِ وَالْأَعْرَابِ وَأَهْلِ السَّوَادِ وَالْعُلُوجِ لِأَنَّهُمْ إِذَا نَهَوْا لَا يَنْتَهُونَ قَالَ وَالْمَجْنُونَةِ وَالْمَغْلُوبَةَ عَلَى عَقْلِهَا وَلَا بَأْسَ بِالنَّظْرِ إِلَى شَعْرِهَا وَجَسَدِهَا مَا لَمْ يَتَعَمَّدْ ذَلِكَ.»

«عبد بن صهیب گوید: از امام صادق عليه السلام شنیدم که می فرمود: نگاه کردن به موهای زنان «تهامه»، زنان بادیه نشین و زنان بی دینان مانعی ندارد، زیرا آنان در صورتی که نهی شوند، نمی پذیرند. حضرتش فرمود: زن دیوانه و زن بی عقل و سفیه نیز همین حکم را دارند که نگاه کردن به موها و بدن آنان مانعی ندارد، در صورتی که تماشای عمدی نباشد.» (الکافی، ج ۵، ص ۵۲۴)

این روایت در حالی از امام معصوم نقل می شود که خدای متعال در سوره مبارکه نور آیه ۳۰ می فرماید:

﴿قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ بَعْضُوا مِنْ آبَائِهِمْ وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ ذَلِكَ أَزْكَى لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا يَصْنَعُونَ﴾ «(ای پیامبر) به مردان مؤمن بگو چشمهای خود را (از نگاه به نا محرم) فرو گیرند، و شرمگاهشان را حفظ کنند، این (کار) برای آنها پاکیزه تر است، بی گمان خداوند به آنچه انجام می دهند؛ آگاه است»

پاسخ:

آنچه مورد انتقاد وهابی قرار گرفته است، این روایت کافی شریف است که امام صادق علیه السلام فرمود:

«مواجه شدن با زنان کوهستانی و زنان بادیه نشین و زنان دهاتی که موی سر را نمی پوشانند مانعی ندارد، زیرا آنان موی سر خود را نمی پوشانند گرچه به آنان تکلیف شود. زنان دیوانه و زنان بی خرد و مبهوت نیز همین حکم را دارند مواجه شدن با آنان و به موها و بدن آنان نگریستن مانعی ندارد، در صورتی که تماشای عمدی نباشد»^۱

مطابق نقل دیگری فرمود:

«اشکالی ندارد که به سرهای اهل تهامه و اعراب و کوه نشینان از اهل ذمه نگاه نمود زیرا ایشان را اگر نهی کنند اطاعت نمی کنند و نیز حضرت فرمودند: اشکالی ندارد که به موها و جسد زنان مغلوبه نگاه نمودن به شرطی که عمدا نباشد»^۲

روشن است که جواز مذکور در صورتی است که نگاه کردن عمدی و از روی لذت و شهوت نباشد؛^۳

چنان که امام صادق علیه السلام فرمود:

«نگاه کردن (از روی لذت) تیری از تیرهای شیطان است و مسموم است و چه بسیار نگاه‌هایی که حسرت طولانی مدت را در پی دارد»^۴
و فرمود:

۱. الکافی، ج ۵، ص ۵۲۴

۲. علل الشرایع، ج ۲، ص ۵۶۵

۳. العروه الوثقی، ج ۵، ص ۴۹۳

۴. الکافی، ج ۵، ص ۵۵۹

«زنای چشم نگاه حرام و از روی شهوت است و زنای لب بوسه حرام است و زنای دست لمس نامحرم است»^۱

بنابراین، جواز نگاه در صورتی است که عمدی و از روی لذت و شهوت نباشد، فلسفه این جواز هم، همان نفی عسر و حرج در معاشرت اجتماعی با این گونه زنان، است، زیرا این گونه زنان، عادت به رعایت حجاب ندارند و در صورت امر به حجاب هم، مطابق امر، عمل نمی‌کنند، ممنوعیت اطلاقی نگاه به آنان، برای مردانی که در معاشرت و داد و ستد با آنها هستند، سختی‌ها و مشقت‌هایی را ایجاد می‌کند، برای نفی این سختی و عسر و حرج، اجازه نگاه غیر عمدی و بدون لذت به آنان داده شده است؛^۲

بنابراین روایات مذکور، حکم عام آیه شریفه، در ممنوعیت نگاه به نامحرم را تقیید می‌زند که در این مورد، نگاه بدون شهوت و بدون لذت به نامحرم اشکالی ندارد.

حال چند سوال از وهابی شبهه افکن داریم؛

۱. شما که مدعی هستید بر اساس آیه شریفه، مطلقاً نگاه به نامحرم ممنوع است، چگونه است که معتقدید نگاه کردن به مو و بدن زنی که انسان قصد ازدواج با او را دارد، جهت آشنایی بیشتر جایز است تا جایی که ابن قدامه می‌گوید؛

«لا نعلم بین أهل العلم خلافاً في إباحة النظر إلى المرأة لمن أراد نكاحها» «در میان اهل علم هیچ اختلافی در اباحه و جواز نگاه کردن به زنی که قصد ازدواج با او است، نمی‌باشد»^۳

۱. همان مدرک

۲. جواهر الکلام، ج ۲۹، ص ۶۹

۳. مغنی ابن قدامه، ج ۷، ص ۴۵۳

بخاری نیز روایاتی نقل می‌کند که پیامبر گرامی، به زیبایی‌های زنانی که قصد ازدواج با آنان را داشت، نگاه می‌کرد؛^۱

ابوداود نیز در نقلی از پیامبر گرامی می‌آورد که فرمود؛

«زمانی که یکی از شما قصد ازدواج با زنی را دارد، اگر توانست به آن زن و (زیبایی‌هایی که) انگیزه می‌شود برای ازدواج با آن زن، نگاه کند...»^۲

۲. پرسش دوم ما این است که طبق نظر شما، عبدالله بن عمر، از بزرگان و با تقواترین، اصحاب پیامبر گرامی بوده است، تا جایی که مسلم از پیامبر نقل می‌کند که در مورد عبدالله بن عمر می‌گفت؛

«او مردی صالح است»^۳

مصحح، یعنی آقای عبدالباقی، در پاورقی می‌نویسد؛

«او صالح است یعنی حدود الهی را اجرا می‌کند و حقوق بندگان را نیز ایفاء می‌کند»^۴

یا ابن عبدالبر در مورد عبدالله بن عمر می‌نویسد؛

«او اهل ورع و علم بود و بسیار مقید به پیروی از سنت پیامبر بود و در فتوا دادن، شدیداً احتیاط می‌کرد»^۵

حال همین عبدالله بن عمر، وقتی می‌خواست کنیز نامحرمی را بخرد، مطابق نقل بیهقی؛

«ساق پای او را برهنه می‌کرد و دستش را بین دو سینه و بر روی باسن او

۱. صحیح بخاری، ج ۸، ص ۱۵۱ «باب النظر الی المراه قبل التزویج»

۲. سنن ابی داود، ج ۲، ص ۸۹۰

۳. صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۹۲۷

۴. همان

۵. الاستیعاب، ج ۳، ص ۹۵۱

می گذاشت»^۱

آلبانی تصریح می کند که سند روایت، صحیح است؛^۲
چگونه عبدالله بن عمر بر خلاف حکم قرآن، کنیزانی را که هنوز مالک نشده
است، برهنه می کند و به آنان نگاه می کند و آنان را لمس می کند، و این عمل را
سنت پیامبر می داند!!!

چرا شما به روایت کافی شریف اشکال می کنید، در حالی که روایات شنیع
کتب خودتان را مورد مطالعه قرار نمی دهید!

۳. چگونه به عمر اشکال نمی کنید که زنان مردم را با تازیانه برهنه می کرد و به
آنان نظر می کرد! چنان که نقل می کنید؛

«چون خالد بن ولید مرد، زنها در خانه میمونه جمع شدند و شروع کردند به
گریه کردن، عمر آمد و شروع کرد، به زدن آنها با شلاقش، روسری یکی از آنها افتاد،
گفتند ای رهبر مسلمین روسری او افتاد و موهایش برهنه شد، گفت ول کنید او را
که برایش احترامی نیست»^۳

شبیبه همین ماجرا را صنعانی نقل می کند که؛

«عمر زنی را که برای مرده اش نوحه سرایی می کرد، با تازیانه زد که موهایش
برهنه شد، به او گفتند ای امیر مومنان، موهایش برهنه شد، عمر گفت اشکالی
ندارد، زیرا حرمتی برای او نیست»^۴

۴. و شنیع تر از همه، نقل می کنید که پیامبر در بغل زنان نامحرم قرار
می گرفت و آنان موهای پیامبر را می بستند، چنان که انس بن مالک می گوید؛

۱. السنن الکبری، ج ۵، ص ۳۲۹؛ المصنف، صنعانی، ج ۷، ص ۲۸۷؛ کنزالعمال، ج ۴، ص ۱۴۳

۲. ارواء الغلیل، ج ۶، ص ۲۱۰

۳. کنزالعمال، ج ۱۵، ص ۷۳۰

۴. المصنف، صنعانی، ج ۳، ص ۵۵۷

«هرگاه رسول خدا به قبا می‌رفت، نزد ام حرام دختر ملحان، همسر عباده بن صامت می‌رفت و او از پیامبر پذیرایی می‌کرد، در یکی از روزها که پیامبر آنجا رفت، پس از پذیرایی، آن زن مشغول بافتن موهای پیامبر شد، پیامبر همانجا خوابید، سپس خنده کنان از خواب برخاست»^۱

چگونه است که پیامبر شما بدون رعایت مسائل محرم و نامحرم، حاضر میشود که زن بیگانه موهای او را بیافند؟ آیا این روایات جعلی، خلاف قرآن و اهانت به شخصیت پیامبر گرامی نمی‌باشد که در روایات به اصطلاح صحیح شما آمده است!!!

۳۷. آیا مراجع تقلید فتوا به جواز ترمیم پرده بکارت داده‌اند؟

پرسش سی و هفتم:

بنابر فتوای مراجع بزرگ شیعه اگر یک مرد تصمیم به ازدواج بگیرد ولی نتواند خودش را کنترل کند می‌تواند با دختری باکره قبل ازدواج دائم؛ بدون اجازه و اذن پدر چند ساعتی با او همبستر شود و در صورت دخول و ازبین بردن پرده بکارت می‌تواند پرده بکارت را ترمیم کرده و دوباره ازدواج کند! آیا این ترویج فحشاء و هرزگی در جامعه نیست؟

پاسخ:

۱. در گذشته مفصل توضیح دادیم که ازدواج موقت با فحشاء و هرزگی، زمین تا آسمان تفاوت دارد و مقایسه این دو با یکدیگر نشانه جهالت و خباثت است، در ذیل بیشتر بخوانید؛^۲

۲. و در گذشته توضیح دادیم که آنچه از روایات استفاده می‌شود، آن است

۱. صحیح بخاری، ج ۵، ص ۳۹؛ موطا مالک، ج ۳، ص ۶۶۱؛ سنن ترمذی، ج ۳، ص ۵۷۶
2. https://t.me/Rahnamye_Behesht/9217

که اذن پدر در ازدواج دختر باکره، شرط است و فرقی نمی‌کند که چه ازدواج موقت باشد و چه دائم، اکثر مراجع نیز مطابق مدلول همین روایات فتوا داده‌اند، در ذیل بیشتر بخوانید؛^۱

۳. شهید مطهری در این رابطه بیان زیبایی دارد و می‌گوید:

«فلسفه اینکه دوشیزگان لازم است، یا لااقل خوب است بدون موافقت پدران با مردی ازدواج نکنند، ناشی از این نیست که دختر قاصر شناخته شده و از لحاظ رشد اجتماعی کمتر از مرد به حساب آمده است. اگر به این جهت بود، چه فرقی است میان بیوه و دوشیزه که بیوه شانزده ساله نیازی به موافقت پدر ندارد و دوشیزه هجده ساله طبق این قول نیاز دارد.... این مطلب به قصور و عدم رشد عقلی و فکری زن مربوط نیست، به گوشه‌ای از روانشناسی زن و مرد مربوط است، مربوط است به حس شکارچی‌گری مرد از یک طرف و به خوش باوری زن نسبت به وفا و صداقت مرد از طرف دیگر. مرد بنده شهوت است و زن اسیر محبت. آنچه مرد را می‌لغزاند و از پا درمی‌آورد شهوت است، و زن به اعتراف روان‌شناسان صبر و استقامتش در مقابل شهوت از مرد بیشتر است. اما آن چیزی که زن را از پا در می‌آورد و اسیر می‌کند این است که نغمه محبت و صفا و وفا و عشق از دهان مردی بشنود. خوش باوری زن در همین جاست. زن مادامی که دوشیزه است و هنوز صابون مردان به جامه‌اش نخورده است، زمزمه‌های محبت مردان را به سهولت باور می‌کند.... مردان شکارچی از این احساس زن همواره استفاده می‌کنند. دام «عزیزم از عشق تو می‌میرم» برای شکار دخترانی که در باره مردان تجربه‌ای ندارند بهترین دامهاست.... اینجاست که لازم است دختر مرد ناآزموده، با پدرش - که از احساسات مردان بهتر آگاه است و پدران جز در شرایط

1. https://t.me/Rahnamye_Behesht/9536
https://t.me/Rahnamye_Behesht/7009

استثنایی برای دختران خیر و سعادت می خواهند - مشورت کند و لزوماً موافقت او را جلب کند. در اینجا قانون به هیچ وجه زن را تحقیر نکرده است، بلکه دست حمایت خود را روی شانه او گذاشته است»^۱

۴. این که دختری که بکارت خود را از راه زنا یا ازدواج، از دست داده است، آیا جایز است که عمل جراحی کرده و ترمیم بکارت کند و خود را باکره معرفی کند و با فرد دیگری به عنوان باکره ازدواج کند؟

روشن است که این عمل مصداق تدلیس و فریب دادن و دروغ گویی به مرد است و آیات و روایات فراوانی که صدق و راستی را واجب و کذب و فریب را حرام اعلام می کند، این نوع تدلیس و فریب گویی را اجازه نمی دهد؛^۲

۵. فقهاء فتوا داده اند که اگر مرد بفهمد که زن او را فریب داده و به دروغ باکره معرفی کرده است، در این صورت، حق فسخ نکاح را دارد؛^۳

۶. مراجع کنونی نیز در پاسخ به پرسشی که می گوید: «کمک کردن به زن زناکار به جهت ترمیم پرده بکارت وی که بتواند باکره بودنش را به خاطر ازدواج بدست آورد، چه حکمی دارد؟»

پاسخ داده اند؛

مرجع عالی قدر؛ آیت الله خامنه ای: «در صورتی که مستلزم لمس و نظر حرام باشد، جایز نیست.»

مرجع عالی قدر؛ آیت الله سیستانی؛

۱. مجموعه آثار شهید مطهری، ج ۱۹، ص ۹۱

۲. وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۱۶۲ باب ۱۰۸؛ ص ۲۴۳ باب ۱۳۸ «باب وجوب الصدق - باب تحریم الکذب»

۳. القواعد، ج ۳، ص ۷۰؛ جامع المقاصد، ج ۱۳، ص ۳۰۳؛ المسالک، ج ۸، ص ۱۴۸؛ الریاض، ج ۱۰، ص ۴۰۴؛ جواهر الکلام، ج ۳۰، ص ۳۷۶

این عمل جراحی حرام است چون مستلزم نگاه به عورت و احیاناً لمس آن است. و همچنین فریب دادن و معرفی خود به خواستگار به عنوان باکره جایز نیست.»

مرجع عالی قدر؛ آیت الله صافی گلپایگانی؛

«چنانچه مستلزم لمس و یا نظر به عورت او باشد جایز نیست.»^۱

بنابراین؛

اولاً؛ ازدواج موقت هیچ شباهتی با فاحشگی و هرزگی ندارد، بلکه جلوی فاحشگی و هرزگی را می‌گیرد.

ثانیاً؛ مطابق روایات و فتاوی اکثر فقهاء، اذن پدر در ازدواج دختر باکره شرط است.

ثالثاً؛ ترمیم پرده بکارت به قصد، فریب کاری و دروغ‌گویی جایز نیست و برخی از فقهای کنونی نیز مطابق این سخن فتوا داده‌اند.

۳۸. آیا احکام فقهی اجازه سر بریدن دشمنان را می‌دهد؟

پرسش سی و هشتم:

آیا می‌دانستید اعدام به روش سر بریدن توسط مدافعین حرم نیز انجام می‌شود؟ توحش اسلامی، شیعه و سنی نمی‌شناسد، مادامی که همه‌ی این گروه‌های جنایتکار پیرو این آیات قرآن هستند:

«شکستن هر حرمتی را قصاص است. پس هر کس به شما تجاوز کرد، به همان اندازه تجاوزش، بر او تجاوز کنید و از خدا بترسید و بدانید که او، با پرهیزگاران است.» ﴿وَالْحُرْمَاتُ قِصَاصٌ فَمَنْ اعْتَدَى عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدَى عَلَيْكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ﴾ (سوره بقره آیه ۱۹۴)

پاسخ:

اسلام بر خلاف مسیحیت کنونی که می‌گوید؛

«هر کس که به رخساره راست تو تپانچه زند رخساره دیگر را به سوی او بگردان»^۱

چنین دستوری را نمی‌دهد، چرا که این دستور انحرافی باعث جرأت و جسارت ظالم و تجاوزگر است، حتی مسیحیان جهان امروز نیز هرگز به چنین دستوری عمل نمی‌کنند و کمترین تجاوزی را با پاسخی شدیدتر، که آن هم بر خلاف دستور اسلام است جواب می‌گویند.

اسلام می‌گوید در برابر متجاوز، باید ایستاد، و به هر کس حق می‌دهد که اگر به او تعدی شود، به همان مقدار مقابله کند، تسلیم در برابر متجاوز مساوی است با مرگ و مقاومت مساوی است با حیات، این است منطق اسلام.^۲

آیات مورد استناد معاند نیز می‌گوید که در برابر ظالم به همان اندازه‌ای که مورد ظلم واقع شده‌اید، حق مقابله دارید و اجازه تعدی را ندارید، اگر ظالم چشم شما را کور کرد، شما نیز حق قصاص و مقابله به مثل دارید و می‌توانید چشمش را کور کنید و همینطور در مورد سایر جراحاتی که بر شما وارد می‌کند، به همان اندازه حق مقابله و قصاص ثابت است.

حال اگر ظالم، مظلوم را مثله کرد، یعنی او را کشت و سرش را جدا کرد و اعضای بدنش را پس از مرگ تکه تکه کرد، آیا ما هم حق مقابله به مثل و مثله کردن را داریم یا خیر

از حکم مذکور که حق مقابله را اجازه می‌دهد، مثله کردن استثناء شده است، یعنی اگر ظالمی، مظلوم را کشت و مثله کرد، اولیاء مظلوم تنها حق

۱. انجیل متی، باب پنجم آیه ۳۹

۲. تفسیر نمونه، ج ۲، ص ۳۳

قصاص و کشتن ظالم را دارند نه حق مثله کردن و تکه تکه کردن اعضای بدنش را.

خداوند می فرماید؛

«کس که مظلوم کشته شده برای ولیش سلطه (حق قصاص) قرار دادیم، اما در قتل اسراف نکند» (اسراء ۳۳)

اسحاق بن عمار از امام صادق علیه السلام سوال کرد که مقصود از اسراف در قتل که خداوند نهی کرده است چیست امام علیه السلام فرمود؛
«خداوند نهی کرد که غیر قاتل بجای قاتل قصاص شود یا قاتل مثله و تکه تکه شود»^۱

یکی از صحابه می گوید؛

«رسول خدا هرگز خطبه ای برای ما (در مسیر میدان جهاد) ایراد نفرمود مگر اینکه در آن به صدقه دستور داد و از مثله کردن نهی نمود»^۲

در کتاب قرب الاسناد نیز چنین نقل شده است؛

«علی علیه السلام زمانی که مورد ضربه ابن ملجم قرار گرفت فرمود که این اسیر را حبس کنید و به او غذا بدهید و با او خوب رفتار کنید. اگر زنده ماندم خودم تصمیم می گیرم که چگونه با او برخورد کنم اگر بخواهم قصاص می کنم و اگر بخواهم می بخشم و اگر از دنیا رفتم امر دست شما است. اگر تصمیم بر قصاص گرفتید او را مثله نکنید»^۳

و در مورد نحوه قصاص ابن ملجم فرمودند؛

«ای فرزندان عبدالمطلب نکند بعد از شهادتم (به بهانه قتل من) در خون

۱. الکافی، ج ۷، ص ۳۷۰

۲. بحار الانوار، ج ۱۰۱، ص ۲۱۶

۳. قرب الاسناد، ص ۶۷؛ وسائل الشیعه، ج ۲۹، ص ۱۲۷؛ المناقب ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۳۱۲

مسلمانان فرو روید و بگویید امیر مومنان کشته شد. آگاه باشید جز قاتل من را به سبب قتل من نکشید (درست) بنگرید هر گاه من از این ضربت از دنیا چشم پوشیدم، او را تنها یک ضربه بزنید تا یک ضربت در برابر یک ضربت باشد و او را مثله نکنید (گوش و بینی و اعضای بدن او را جدا نسازید) که من از رسول خدا شنیدم که می فرمود از مثله کردن پرهیزید هر چند نسبت به سگ گزنده باشد»^۱

روایاتی که از مثله کردن قاتل نهی می کند، متعدد است که محدث جلیل القدر، شیخ حر عاملی، در باب ذیل روایات مذکور را نقل می کند؛^۲

در پرسشی از مراجع تقلید نیز سوال کردند؛

«اخیرا در منازعات بین مسلمین متاسفانه دیده می شود که سر افراد مسلمان بریده شده یا اجساد ایشان مثله می شوند و دشمنان اسلام نیز با انتشار و انعکاس وسیع تصاویر چنین اقداماتی در جهان موجب خدشه به وجهه اسلام و مسلمانان می شوند. دیدگاه شرع مقدس در این باره چیست؟

شیری زنجانی؛

«بر طبق روایات متعدد، مثله کردن اجساد مقتولین، حرام است»

صافی گلپایگانی؛

«عمل مذکور خلاف شرع و حرام است و دیه دارد این عمل مربوط به اسلام نیست دین مبین اسلام از چنین اعمال وحشیانه اکیدا منع نموده است.»

مکارم شیرازی؛

«اسلام با هیچ یک از این کارها موافق نیست و این شرارتی است که تکفیری ها مرتکب می شوند و لطمه به حیثیت تمام مسلمین می زند»

۱. نهج البلاغه نامه ۴۷ بخش چهارم

۲. وسائل الشیعه، ج ۲۹، ص ۱۲۶ باب ۶۲ «باب در اینکه... مثله کردن جایز نیست، حتی اگر قاتل مثله کند»

سبحانی تبریزی؛

«قتل انسان مسلمان گناه کبیره است و قاتل مخلد در آتش است و مثله کردن گناهش فزون تر است. انتشار این نوع مظاهر دلخراش مایه ی وهن اسلام است بنابراین از مجموع این کارها باید دوری جست.»^۱

بنابراین در اسلام مثله کردن حرام است و اگر افرادی از مدافعین حرم هم چنین کاری را کرده باشند، کاری انجام داده اند که خلاف حکم قرآن و روایات معصومین علیهم السلام و خلاف فتاوی مراجع تقلید بوده است.

۳۹. آیا عمل داعش در برده کردن زنان ایزدی مبتنی بر احکام فقهی بوده است؟

پرسش سی و نهم:

دخترگرد ایزدی: داعشی‌ها ما رو به بردگی گرفتن و از ما استفاده جنسی می‌کردند. ما رو دائما به یکدیگر می‌فروختند و به زور با ما همبستر می‌شدند.

روایت از امام صادق شیعیان:

«راوی می‌گوید از امام صادق پرسیدم: اگر کردها و یا سایر مشرکین بجنگند و زنان و فرزندان آنان به اسارت درآیند، خرید و فروش و همبستری با آنان حلال است؟ حضرت فرمود: بلی.» «سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام عَنْ سَيِّئِ الْأَكْرَادِ إِذَا حَارَبُوا وَمَنْ حَارَبَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ هَلْ يَحِلُّ نِكَاحُهُمْ وَشِرَاؤُهُمْ قَالَ نَعَمْ.» (ملاذ الاخيار، ج ۱۳، ص ۳۹۰)

پاسخ:

مطابق آموزه‌های اسلامی و قرآنی، ما موظفیم که با تمام طوائف غیر مسلمان اعم از اهل کتاب یا غیر آنها به صلح و مسالمت رفتار کنیم و حق حمله به غیر

مسلمین و اسیر و برده کردن آنان را نداریم، داعش بر خلاف این حکم صریح قرآنی رفتار کرده است، در ذیل مفصل بخوانید؛^۱

ایزدیان کرد نیز از غیر مسلمینی هستند که حمله کردن به آنان و اسیر ساختن آنها حرام بوده است و داعش بر خلاف این حکم صریح اسلامی به آنان حمله کرده و آنان را اسیر کرده است.

جنگ و نبرد در اسلام تنها با کسانی مشروع است که مصداق دشمن حربی باشند یعنی بر ضد مسلمین اقدام کنند و به آنها حمله کنند و با فراهم کردن زمینه‌ها، قصد نابودی مسلمین را داشته باشند، جهاد تنها با چنین کسانی است، چنان که امام صادق علیه السلام به لزوم جهاد با دشمنان حربی تصریح کردند و فرمودند؛ «جهاد با عدو و دشمن بر جمیع امت فرض و واجب است به نحوی که اگر جهاد را ترک کنند، گرفتار عذاب می‌شوند»^۲

روایت مورد استناد معاند نیز در مورد کردهایی است که غیر مسلمان بوده و با همکاری مشرکین، به ممالک مسلمین حمله می‌کنند و مصداق کافر حربی‌اند، چنان که در روایت آمده است «اذا حاربوا و من حارب من المشرکین»^۳ یعنی مقصود کردهایی است که دست به دست مشرکین داده‌اند و محاربه و نبرد را آغاز می‌کنند و به ممالک مسلمین حمله می‌کنند.

راوی از امام صادق علیه السلام سوال می‌کند که اگر این کردهای محارب و مشرکینی که به ممالک مسلمین حمله کرده‌اند به دست مسلمین اسیر شوند، با توجه به این که زمام امر حکومت به دست شما نیست، آیا ما می‌توانیم اسیرانی را که مسلمین تحت امر خلفای جور، اسیر کرده‌اند را بخریم و با آنان ازدواج و نکاح

1. https://t.me/Rahnamye_Behesht/12052
https://t.me/Rahnamye_Behesht/9494

۲. الکافی، ج ۵، ص ۹

۳. تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۱۶۱

کنیم

امام علیه السلام می فرماید اشکالی ندارد، چرا که آنان محارب بوده اند و اسیر کردن محارب و خرید و فروش آن جایز است، چنان که در نقل دیگری امام رضا علیه السلام فرمود:

«اگر برده از دشمن و محاربی باشد که دشمنی اش آشکار است، خرید او اشکالی ندارد»^۱

بنابراین؛

۱. عمل داعش در حمله به ایزدیان کرد و اسیر کردن آنان خلاف احکام اسلامی بوده است.

۲. جهاد در اسلام تنها با کفار حربی که به ممالیک مسلمین حمله کرده اند جایز است.

۳. تنها اسیر و برده گرفتن از کفار حربی آن هم به صلاح دید امام و رهبر مسلمین جایز است، چنان که در ذیل توضیح داده ایم؛^۲

۴. چرا بر خلاف عید فطر و عید قربان، عید غدیر نماز ندارد و روزه آن هم مستحب است نه حرام؟

پرسش چهارم:

گفتیم عید فطر و قربان مسلمانان نماز دارد و دو رکعت است لکن عید غدیر نماز ندارد مگر اینکه آخوندها اختراع کنند! اختلاف دیگر این عید با عید مسلمانان این است که روزه گرفتن در روز عید فطر و عید قربان حرام است لکن روایات جعلی آخوندها می گویند روزه گرفتن در عید غدیر کفاره یک عمر است و پاداش فراوان

۱. وسائل الشیعه، ج ۱۵، ص ۱۳۰

2. https://t.me/Rahnamye_Behesht/9717

دارد!!!

پاسخ:

مبدأ عید بزرگ غدیر به عصر پیامبر گرامی باز می‌گردد. مبدأ آن زمانی بود که پیامبر گرامی در صحرای غدیر خم حضرت علی علیه السلام را به امامت و ولایت از جانب خداوند منصوب کرد. در آن روز هر مؤمنی بدین جهت مسرور شد. و لذا نزد حضرت علی علیه السلام آمده و بر او تبریک گفتند. از جمله کسانی که او را تبریک گفتند عمر و ابوبکر بود که قبلاً به آن اشاره کردیم.

و نیز به جهت تبریک و بزرگداشت این واقعه افرادی از قبیل حسان بن ثابت، قیس بن سعد بن عبادہ انصاری و دیگران این واقعه را به شعر درآوردند، در ذیل بیشتر بخوانید؛^۱

بزرگانی تصریح کرده‌اند که هواداران و دوستان علی علیه السلام از هر فرقه‌ای از دیرباز، روز غدیر را عید می‌گرفته‌اند.

ابوریحان بیرونی در «الأثار الباقية» روز غدیر خم را از روزهایی می‌داند که اهل اسلام آن را از اعیاد به حساب آورده‌اند.^۲

ابن طلحه شافعی از علمای اهل سنت می‌گوید؛

«روز غدیر خم، امیر المؤمنین علیه السلام آن را در شعر خود ذکر کرده و آن روز عید و موسم به حساب می‌آید، زیرا آن روز وقتی است که رسول خدا او را به این منزلت منصوب کرده و بر سایر خلائق برتری داده است».^۳

و نیز می‌گوید؛

«هر معنایی که اثباتش ممکن است و لفظ مولی برای رسول خدا بر آن دلالت

1. https://t.me/Rahnamye_Behesht/4693
https://t.me/Rahnamye_Behesht/7217

۲. الأثار الباقية في القرون الخالية، ص ۳۳۴

۳. مطالب السؤل، ص ۵۳

داشته باشد، حضرت آن را برای علی علیه السلام قرار داده است، و این مرتبه‌ای است بلند، و منزلتی است عظیم، و درجه‌ای است عالی، و مکانتی است رفیع، که پیامبر حضرت علی علیه السلام را به آن اختصاص داده است. و لذا آن روز، روز عید و موسم سرور برای اولیای الهی گشته است.^۱

از کتب تاریخ، استفاده می‌شود که امت اسلامی در شرق و غرب، در عید بودن آن متفق اند و مصریان و مغربیان و عراقیان، به جایگاه آن اعتنا و اهتمام داشته‌اند. و روز غدیر نزد آنان به عنوان روزی مشخص برای نماز، دعا، خطبه و مدیحه سرایی مشهور بوده است، و نامگذاری این روز به عید، مورد اتفاق بوده است.^۲

ابن خلکان می‌گوید؛

«پیامبر اکرم هنگام بازگشت از مکه در حجة الوداع، وقتی به غدیر خم رسید، میان خود و علی علیه السلام عقد برادری بست و او را برای خود، همچون هارون برای حضرت موسی علیه السلام دانست و فرمود: «خدایا! کسانی که ولایت او را پذیرا شدند دوست بدار و کسانی که تحت سلطه ولایت او نرفته و با او دشمنی ورزیدند دشمن بدار، و یارانش را یاور باش و خوار کنندگانش را خوار کن.» و شیعه را به این روز، دل بستگی خاصی است.^۳

سخن ابن خلکان را مسعودی تأیید کرده است، آنجا که می‌گوید: فرزندان حضرت علی علیه السلام و شیعیان او این روز را بزرگ می‌دارند.^۴

ثعالبی نیز پس از آن که شب غدیر را از شب‌های مشهور نزد امت شمرده

۱. همان، ص ۵۶

۲. وفیات الاعیان، ابن خلکان، ج ۱، ص ۶۰ و، ج ۲، ص ۲۲۳

۳. همان منبع

۴. التنبيه و الإشراف، مسعودی، ص ۲۲۱

است می‌نویسد؛

«و این، شبی است که فردایش پیامبر خدا در غدیر خم، بر فراز جهاز شتران خطبه خواند و فرمود: «**من كنت مولاه فعلي مولاه...**»، و شیعیان، این شب را گرامی داشته، به احیاء و عبادت می‌پردازند»^۱.

در روایات اهل سنت هم شواهد بر عید بودن روز غدیر می‌باشد، چنان که خطیب بغدادی از ابوهزیره نقل می‌کند که گفت؛

«هر کس در روز هجدهم از ماه ذی حجّه روزه بگیرد برای او معادل شصت ماه روزه نوشته می‌شود. و آن روز غدیر خم است، هنگامی که پیامبر دست علی بن ابی طالب علیه السلام را گرفته و فرمود: «آیا من سرپرست مؤمنین نیستم؟» گفتند: آری، ای رسول خدا! حضرت فرمود: هر کس که من مولای اویم پس علی مولای اوست. عمر بن خطاب گفت: مبارک باد، مبارک باد بر تو ای فرزند ابی طالب! تو مولای من و مولای هر مسلمان شدی. آن گاه خداوند این آیه را نازل کرد: «**أَلْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ...**»^۲

در روایات متعددی از اهل بیت علیهم السلام هم تصریح به عید بودن روز غدیر و این که عید غدیر افضل اعیاد است شده است چنان که امام صادق علیه السلام از رسول خدا نقل می‌کند که فرمود؛

«روز غدیر خم برترین عیدهای امت من است، آن روز، روزی است که خداوند مرا امر کرد که علی را به عنوان امام و راهنما منصوب و معرفی کنم، تا امت پس از من توسط او هدایت شوند، و آن روز، روزی است که خداوند دینش را کامل کرد و بر اتم نعمتش را به اتمام رساند و اسلام را برای آنان برگزید»^۳

۱. ثمار القلوب، ثعالبی، ص ۵۱۱

۲. تاریخ بغداد، ج ۸، ص ۲۹۰

۳. امالی صدوق، ص ۱۲۵

برای عید غدیر، نماز با فضیلتی نیز نقل شده است چنان که امام صادق علیه السلام فرمود:

«هرکس در روز غدیر دو رکعت نماز بخواند و به مقدار نیم ساعت قبل از ظهر غسل کند و دعا کند و در هر رکعت یک سوره حمد و ده مرتبه سوره توحید و ده مرتبه آیه الکرسی و ده مرتبه سوره قدر را بخواند، این نماز در نزد خداوند برابری می‌کند با صد هزار حج و صد هزار عمره و هیچ حاجتی از حوائج دنیا و آخرت از خدا خواسته نمی‌شود مگر آنکه اجابت می‌شود»^۱

در نقل دیگر فرمود:

«هرکس در روز غدیر در هر وقتی که بخواهد، دو رکعت نماز بخواند اگر چه افضل آن است که نزدیک ظهر باشد چرا که همان ساعتی است که پیامبر صلی الله علیه و آله را به عنوان راهنمای مردم منصوب کرد... پس هرکس در این ساعت دو رکعت نماز بخواند و پس از آن سجده کند و صد مرتبه شکر الله بگوید و دعایی را که وارد شده است پس از نماز بخواند (پاداش فراوانی در نزد خداوند دارد)»^۲

البته توجه به این نکته لازم است که نماز عید غدیر خم از نمازهای مستحبی است و طبق قاعده کلی فقه شیعه، نمازهای مستحبی را نمی‌توان به جماعت خواند جز مواردی که استثناء شده است مانند نماز استسقاء، چنان که امام رضا علیه السلام فرمود:

«جایز نیست که نماز مستحبی به جماعت خوانده شود چرا که بدعت است و هر بدعتی ضلالت است و هر ضلالتی در آتش است»^۳

۱. تهذیب الاحکام، ج ۳، ص ۱۴۳

۲. وسائل الشیعه، ج ۸، ص ۹۰ (جهت دیدن دعای مذکور به کتاب مفاتیح نوین، مکارم شیرازی، ص ۸۸۹ رجوع کنید)

۳. عیون الاخبار، ج ۲، ص ۱۲۴- خصال، ج ۲، ص ۶۰۶

بنابراین نماز عید غدیر هم، چون نماز مستحبی است، باید فرادا خوانده شود و به جماعت خواندن آن جایز نیست (که متأسفانه برخی به این عدم جواز توجه ندارند و به جماعت می‌خوانند)، صاحبان کتابهای فقه استدلالی، به این نکته تصریح کرده‌اند؛^۱

مرحوم صاحب عروه نیز فتوا می‌دهد؛

«جماعت خواندن در نمازهای نافله اصلیه مشروع نیست... حتی به جماعت خواندن نماز غدیر بنا بر اقوی» (فقهایی که بر عروه شرح زده‌اند، مانند امام خمینی، خوئی، گلپایگانی، مکارم شیرازی و... این سخن صاحب عروه را پذیرفته‌اند و رد نکرده‌اند)^۲

اما این که گفته شد روزه در عید قربان و فطر حرام است چگونه در عید غدیر روزه مستحب است نیز پاسخ روشنی دارد چرا که قرار نیست در هر عیدی روزه گرفتن حرام باشد، ما عید مبعث یا عید جمعه و... را داریم که روزه در آن مستحب است نه حرام؛^۳

ما باید سرسپرده پیامبر گرامی باشیم چنان که خداوند می‌فرماید؛

«آنچه را رسول خدا برای شما آورده بگیریید و اجرا کنید، و آنچه را از آن نهی کرده خودداری نمائید، و از مخالفت خدا بپرهیزید که خداوند شدید العقاب است.» (حشر ۷)

و می‌فرماید؛

«هیچ مرد و زن با ایمانی حق ندارد هنگامی که خدا و پیامبرش امری را لازم بدانند اختیاری از خود داشته باشند و هر کس نافرمانی خدا و رسول را کند به

۱. جواهر الکلام، ج ۱۳، ص ۱۴۰؛ الحدائق الناضره، ج ۱۰، ص ۵۳۶

۲. العروه الوثقی مع التعليقات، ج ۱، ص ۶۵۰

۳. روضه الطالبین، ج ۲، ص ۲۵۳؛ غنیه الطالبین، ص ۵۰۲

گمراهی اشکاری گرفتار شده است» (احزاب ۳۸)

خداوند و رسولش روز غدیر را عید اعلام کرده‌اند و پیامبر گرامی به روزه آن روز توصیه کرده است و ما نیز باید امر آنان را به روی چشم بگذاریم، چرا که روزه روز غدیر برای شکرگزاری خداوند به خاطر نعمت ولایت و امامت جعل شده است چنان که در نقلی آمده است مفضل از امام صادق علیه السلام سوال می‌کند؛ «برای مسلمین چه تعداد عید است؟ امام علیه السلام پاسخ داد چهار عید. سوال کرد عید فطر و قربان و جمعه را می‌دانم، عید دیگر چیست؟ امام علیه السلام پاسخ داد؛

«عید دیگر بزرگترین و با شرافترین آنهاست و آن عید غدیر روز هجدهم ذی الحجه است، روزی که پیامبر علی را به عنوان امام منصوب کرد. مفضل سوال کرد در آن روز چه چیزی بر ما لازم است؟ امام پاسخ داد؛ «بر شما روزه آن روز برای شکر خداوند و حمد او لازم است چنان که تمام انبیاء به اوصیاء خودشان امر می‌کردند که روزی را که وصی پیامبر خاتم به وصایت منصوب می‌شود را عید بگیرند و هر کس آن روز را روزه بگیرد، برتر از عبادت و عمل شصت سال ثواب دارد»^۱

۴۱. نقدی بر حسن اللهیاری در مورد حکم شرعی کروات بستن!!!

پرشش چهل و یکم:

حسن اللهیاری: «کروات در تمام دنیا زینت است برای مردان ایران را نگاه نکنید که آنجا از بقیه دنیا منقطع است.»!!!

پاسخ:

طرفداران جناب اللهیاری در پیامهای متعددی از او می‌خواهند که «کروات»

نپوشد، اما اللهیاری با استدلال به این که بستن کروات «زینت» است، درخواست آنان را رد می‌کند چرا که خداوند استفاده از زینتهای دنیوی را حلال کرده است.

استدلال اللهیاری به این آیه شریفه است که می‌فرماید؛

﴿قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ﴾ «بگو چه کسی

زینتهای الهی را که برای بندگان خود آفریده و روزی‌های پاکیزه را حرام کرده است» (اعراف ۳۲)

اللهیاری می‌گوید به مقتضای آیه شریفه، زینت‌های دنیوی حلال است و کروات بستن هم مصداق زینت است و حلال، در حالی که در ادامه آیه مذکور «فواحش» استثناء می‌خورد و زینت‌های که مصداق «فواحش و اعمال زشت» هستند، حرام و ممنوع می‌گردد و می‌فرماید؛

﴿قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّيَ الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَّنَ وَالْإِثْمَ﴾ «بگو خداوند تنها

اعمال زشت را، چه آشکار باشد چه پنهان، حرام کرده است و (همچنین) گناه را...» (اعراف ۳۳)

بنابراین زینت‌هایی حلال است که مصداق «فواحش» نباشد، بر این اساس می‌بینیم که پوشش طلا یا حریر در اسلام برای مردان حرام است زیرا برای آنان مصداق «فواحش و زشتی» است چنان که پیامبر گرامی فرمود؛
«پوشیدن حریر و طلا برای مردان اتم حرام و برای زنانشان حلال گشته است»^۱

یا پوشیدن لباس مردانه برای زنان با لباس زنانه برای مردان حرام است زیرا اگر چه ممکن است زینت باشد، اما مصداق فواحش و زشتی نیز می‌باشد چنان که پیامبر گرامی فرمود؛

«لعنت خدا بر مردی که به طرز زنان لباس پوشد و بر زنی که به شکل مردان

لباس پوشد»^۱

امام صادق علیه السلام فرمود؛

«رسول خدا نهی می‌کرد مردان را که خود را به زنان شبیه کند و زنان را نهی می‌کرد که در لباس پوشیدن خود را به مردان شبیه کنند»^۲

بنابراین زینت تا زمانی استفاده از آن جایز است که از مصادیق «فواحش و زشتی‌ها» نباشد و از مواردی باشد که خداوند استفاده از آن را حلال کرده باشد چنان که میبینیم به این نکته در روایات نیز اشاره شده است و امام صادق علیه السلام می‌فرماید؛

«لباس بی‌پوش و خود را زینت و زیباکن چرا که خداوند جمیل است و زیبایی را دوست دارد و ولیکن باید از حلال باشد»^۳

حال پرسش اینجاست که بستن «کروات» آیا از مصادیق زینت حلال است یا حرام که اگر حلال است پوشیدن آن بی‌اشکال باشد و اگر حرام است، پوشیدن آن ممنوع باشد!

پاسخ روشن است.

اگر کروات از لباسهای اختصاصی کفار باشد به گونه‌ای که پوشیدن آن شبیه سازی به کفار و ترویج فرهنگ آنان محسوب شود و هویت فرهنگی اسلامی فرد مسلمان از دست برود، پوشش آن ممنوع است.

امام صادق علیه السلام فرمود؛

«خداوند به یکی از پیامبران خود چنین وحی کرد که به مردم بگو لباس دشمنانم را ننوشید و خوراک دشمنان مرا نخورید و خود را به شکل و شمائل

۱. میزان الحکمه، ج ۵، ص ۴۷۶

۲. وسائل الشیعه، ج ۵، ص ۲۵

۳. الکافی، ج ۶، ص ۴۴۲

دشمنان من در نیاورید که در این صورت شما نیز همچون آنها دشمن من خواهید بود»^۱

علی علیه السلام فرمود؛

«هر کس خود را شبیه قوم خاصی بسازد، از آن قوم شمرده می شود»^۲

و فرمود؛

«کمتر کسی است که خود را شبیه گروهی کند و بزودی یکی از آنها نشود»^۳

و فرمود؛

«این امت همیشه در نیک بختی به سر برند تا وقتی که لباس بیگانگان را نپوشند و غذای بیگانگان را نخورند؛ اما وقتی چنین کردند خداوند آنان را به خواری اندازد»^۴

برداشت طرفداران اللهیاری بر این است که «کروات» لباس اختصاصی کفار است و مثلاً مانند «کت و شلوار» نیست که پوشش آن همگانی شده و اختصاص به کفار ندارد، اما چون کروات اختصاص به کفار دارد و تداعی کننده فرهنگ آنان و تقلید از دشمنان خدا است، نباید مورد استفاده قرار گیرد، با این وجود در کمال ناباوری، «اللهیاری» که خود را عالم و فاضل زمان می داند، با استدلال به این که «کروات» زینت است، در مقابل درخواست آنان ایستادگی می کند، در حالی که توجه و آگاهی ندارد که هر نوع زینتی حلال نیست و تنها باید زینتی مورد استفاده قرار گیرد که مصداق «فواحش» نباشد.

اگر به صورت قطعی هم نگوییم که کروات لباس اختصاصی کفار است، باز

۱. الفقیه، ج ۱، ص ۲۵۲؛ وسایل الشیعه، ج ۴، ص ۳۸۵

۲. مستدرک الوسائل، ج ۱۷، ص ۴۴۰

۳. نهج البلاغه حکمت ۲۰۷

۴. المحاسن، ج ۲، ص ۱۷۸

تردیدی نیست که این شبهه است که ممکن است کروات لباس اختصاصی کفار و دشمنان دین خدا تلقی شود و خود اللهیاری قائل است (چنان که در کلیپهایش بارها به آن تصریح کرده است) که باید در شبهات توقف کرد و آن را مرتکب نشد.

امام صادق علیه السلام فرمود؛

«با ورع‌ترین مردمان کسی است که در هنگام شبهه، احتیاط و توقف کند»^۱

پیامبر گرامی نیز فرمود؛

«اموری است درستی آن آشکار است که باید از آن پیروی کرد و اموری است که گمراهی آن آشکار است و باید از آن اجتناب نمود و امور مشکوک و مشتبه‌ی است در میان این دو؛ کسی که شبهات را ترک کند از محرمات آشکار رهایی می‌یابد و کسی که به سراغ شبهات برود مرتکب محرمات می‌شود و از آنجا که نمی‌داند هلاک خواهد شد»^۲

بنابراین یا به صورت قطعی می‌دانیم که کروات لباس اختصاصی دشمنان دین خدا است یا در صدق این مفهوم شک و شبهه داریم، در هر دو صورت باید از پوشش آن به حسب روایات اهل بیت علیهم السلام خودداری کنیم و جای تعجب است که اللهیاری که دیگران را جاهل به روایات می‌داند، چگونه مخالف با نصوص و روایات فتوا می‌دهد که پوشش کروات اشکالی ندارد و جهل خودش را به روایات بیشتر نمایان می‌کند.

۴۲. آیا تعریف کردن از خود ممنوعیت فقهی دارد؟

پرسش چهل و دوم:

۱. وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۱۶۲

۲. الکافی، ج ۱، ص ۶۸

شما روایت نقل کردید که هرکس بگوید من عالمم، او جاهل است، در حالی که علی علیه السلام پیوسته می گفت من عالمم و از من سوال کنید قبل از آنکه مرا از دست بدهید، بنابراین طبق سخن شما معاذ الله علی علیه السلام هم جاهل است!!!؟

پاسخ:

مخاطب روایت مورد اشاره در تعریف از خود، افرادی عادی جامعه اند که طبق نص قرآن بهره آنان از علم و دانش اندک است؛ «جز اندکی از دانش به شما داده نشده است» (اسراء ۸۵)

این گونه افراد اگر گول همین اندک دانش خود را بخورند و ندای «من عالم هستم» را همه جا سر دهند و خود را از همگان بالاتر ببینند، طولی نمی کشد که گرفتار خود برتر بینی و عجب و غرور می شوند و چون خود را «عالم کل» می بینند، از دستیابی به دانش بیشتر محروم می شوند و برای رسیدن به دانش بیشتر سعی و تلاش نمی کنند.

اما اهل بیت علیهم السلام از آنجایی که دانششان اندک نیست و از سوی دیگر معصوم هستند، هیچ مانعی ندارد که برای معرفی خود، از علم و فضل الهی خود سخن گویند، تا مردمان، دیگران را جایگزین آنها نکنند و توجه داشته باشند که آنان حجت الهی اند و باید از آنان تبعیت کنند.

این که علم و دانش آن بزرگواران اندک نیست، بلکه دارای علم ماکان و ما یکون اند، شکی در آن نیست.

مرحوم کلینی در کافی شریف بابی را گشوده تحت عنوان؛
«باب در مورد اینکه امامان می دانند جمیع آنچه در گذشته بوده و تا آینده خواهد بود و چیزی از آنان پنهان نیست»^۱
از امام صادق نقل می کند که فرمود؛

«من می دانم آنچه در آسمانها وزمین و بهشت ودوزخ است و می دانم آنچه در گذشته بوده و تا روز قیامت خواهد بود»^۱

علی علیه السلام فرمود؛

«من جمیع علم پیامبر و علم گذشته و علم آینده تا روز قیامت را می دانم»^۲

امام صادق علیه السلام فرمود؛

«خداوند بزرگتر از آن است که از طریق امام بر بنده ای احتجاج کند آنگاه چیزی از اخبار آسمان و زمین را از امام مخفی بدارد»^۳

و این که آنان معصوم اند و هیچگاه دچار عجب و غرور و خود پسندی نمی شود، این مساله هم روشن و قطعی است.

پیامبر گرامی فرمود؛

«من و علی و حسن و حسین و نه نفر از فرزندان حسین، مطهر و معصوم هستیم»^۴

و فرمود؛

«هر کس می خواهد رستگار شود، به علی و امامان از فرزندانش تمسک کند، زیرا آنان برگزیدگان الهی بوده و از هر گناه و خطایی معصوم هستند»^۵

علی علیه السلام نیز در وصف امامان فرمودند؛

«آنان معصوم هستند از تمام گناهان صغیره و کبیره و در جواب دادن خطا

۱. همان مدرک

۲. بصایر الدرجات، ج ۱، ص ۱۲۷

۳. بحار الانوار، ج ۲۶، ص ۱۱۰

۴. کمال الدین، ج ۱، ص ۲۸۰

۵. عیون الاخبار، ج ۲، ص ۵۷

نمی‌کنند و هیچ‌گاه گرفتار سهو و نسیان نمی‌شوند»^۱
بنابراین هیچ مانعی ندارد که آن بزرگواران از علم و فضل خود سخن به میان بیاورند تا مردمان مسیر هدایت را گم نکنند و سراغ غیر آنان نروند، چنان که در قرآن می‌خوانیم یوسف علیه السلام برای معرفی خود به پادشاه مصر از علم و امانتداری خود سخن به میان آورد تا بجای او افراد ناصالح، سرپرستی امور را به دست نگیرند و فرمود:

«گفت مرا سرپرست خزائن سرزمین (مصر) قرار ده که نگهدارنده و آگاهم»
(یوسف ۵۵)

در تفسیر نمونه می‌خوانیم؛
«گاه ضرورت‌هایی ایجاب می‌کند که انسان خود را با تمام امتیازاتی که دارد معرفی کند، چرا که بدون آن هدفهای مقدسی پایمال می‌گردد، میان اینگونه سخنان، با خودستایی و تزکیه نفس تفاوت بسیار است.

نمونه این سخن خطبه امام سجاد علیه السلام در مسجد شام است، در آن هنگام که می‌خواهد خود و خاندانش را به مردم شام معرفی کند، تا توطئه بنی‌امیه در زمینه خارجی بودن شهیدان کربلا عقیم گردد، و نقشه‌های شیطانی آنها نقش بر آب شود.» (مقتل الحسین، خوارزمی، ج ۲، ص ۶۹ - الملهوف، ص ۲۱۱)^۲
و در جای دیگر می‌خوانیم؛

«بدون شک تعریف خویش کردن کار ناپسندی است، ولی با این حال این یک قانون کلی نیست، گاهی شرائط ایجاب می‌کند که انسان خود را به جامعه معرفی کند تا مردم او را بشناسند و از سرمایه‌های وجودش استفاده کنند و بصورت یک گنج مخفی و متروک باقی نماند.

۱. بحار الانوار، ج ۲۵، ص ۳۵۱

۲. تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص ۵۴۴

در آیات فوق نیز خواندیم که یوسف به هنگام پیشنهاد پست خزانه داری مصر خود را با جمله «حفیظ علیم» ستود، زیرا لازم بود سلطان مصر و مردم بدانند که او واجد صفاتی است که برای سرپرستی این کار نهایت لزوم را دارد.

لذا در تفسیر عیاشی از امام صادق علیه السلام می خوانیم که در پاسخ این سؤال که آیا جایز است انسان خودستایی کند و مدح خویش نماید؟ فرمود:

«نعم اذا اضطر اليه اما سمعت قول يوسف اجعلني على خزائن الأرض ايني حفيظ علیم و قول العبد الصالح و أنا لكم ناصح أمين»

«آری هنگامی که ناچار شود مانعی ندارد آیا نشنیده‌ای گفتار یوسف را که فرمود مرا بر خزائن زمین قرار ده که من امین و آگاهم، و همچنین گفتار بنده صالح خدا (هود) من برای شما خیرخواه و امینم (اعراف ۶۸)»^۱

و از اینجا روشن می شود اینکه در خطبه شقشقیه و بعضی دیگر از خطبه های نهج البلاغه علی علیه السلام به مدح خویشتن می پردازد و خود را محور آسیای خلافت می شمرد، که همای بلند پرواز اندیشه ها به اوج فکر و مقام او نمی رسد، و سیل علوم و دانشها از کوهسار وجودش سرازیر می شود، و امثال این تعریفها همه برای این است که مردم نا آگاه و بی خبر به مقام او پی ببرند و از گنجینه وجودش برای بهبود وضع جامعه استفاده کنند.^۲

۴۳. نقدی بر حسن اللهیاری در مورد تقلید از مراجع تقلید!!!

پرسش چهل و سوم:

اللهیاری اخیراً مدعی شده است که تقلید از علمای شیعه باطل است و هرکس باید خودش مطابق روایات اهل بیت علیهم السلام رفتار کند و کلام غیر اهل بیت علیهم السلام باطل

۱. تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۸۱

۲. تفسیر نمونه، ج ۱۰، ص ۱۲

است!!!

پاسخ:

ما هم می‌گوییم تنها باید از اهل بیت علیهم‌السلام تبعیت کرد، چنان که در گذشته در پاسخی که به کمال حیدری دادیم آوردیم:

«ما ماموریم که در اصول و فروع از تعالیم اهل بیت علیهم‌السلام تبعیت کنیم، و اعتقادات و احکام خود را بر طبق نص و سخن آنان ساماندهی کنیم، نه طبق برداشت شخصی، در این صورت است که مخالفت با نص، مخالفت با اصل دین است.

خداوند می‌فرماید:

«فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» «اگر نمی‌دانید از اهل اطلاع سؤال

کنید.» (نحل ۴۳)

در روایات متعددی که از طرق اهل بیت علیهم‌السلام، وارد شده می‌خوانیم که اهل ذکر امامان هستند، از جمله در روایتی از امام علی بن موسی الرضا می‌خوانیم که در پاسخ سؤال از آیه فوق فرمود:

«ما اهل ذکریم، و از ما باید سؤال شود»^۱

در بسیاری از تفاسیر و کتب اهل سنت نیز روایاتی به همین مضمون می‌خوانیم از جمله در تفسیرهای دوازده گانه معروف اهل سنت از ابن عباس در ذیل آیه فوق چنین نقل شده که گفت: «اینان محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین هستند آنها اهل ذکرند و اهل علم و عقل و بیان»^۲

امام باقر علیه‌السلام فرمود:

«اگر کسی همواره شب‌هایش را به عبادت بگذراند، و روزهایش را روزه بگیرد،

۱. الکافی، ج ۱، ص ۲۱۰

۲. احقاق الحق، ج ۳، ص ۴۸۳

و همه مالش را انفاق کند، و همه عمرش را حج بگذارد، اما ولایت ولیّ خدا را نشناسد تا تحت ولایت او در آید و همه کارهایش با راه‌نمایی او صورت بگیرد، بر عهده خداوند عز و جل نیست که به او ثواب دهد، و از مؤمنان هم به شمار نمی‌آید»^۱

علماء و مراجع شیعه نیز بر طبق نص و روایت اهل بیت علیهم‌السلام قدم بر می‌دارند و حکم و فتوا می‌دهند، و از اعمال نظر و رای شخصی ابا می‌ورزند، چگونه چنین نباشد در حالی که پیامبر گرامی فرمود:

«امت من به زودی به هفتاد و سه فرقه تقسیم می‌شوند که یک فرقه اهل نجات است و سایر فرق، هلاک می‌شوند، فرقه ناجیه آنانی اند که به ولایت امامان تمسک کنند و از علم آنان اقتباس و بهره‌گیرند، و به رای و برداشت خود، عمل نکنند»^۲

لذا علی علیه‌السلام فرمود: «**لا رای فی الدین**» (رای و برداشت شخصی جایگاهی در دین ندارد)^۳

در این صورت تبعیت و تقلید از علماء و مراجع، عین تقلید از اهل بیت علیهم‌السلام است، به خاطر همین امام عسکری علیه‌السلام فرمود:

«هر یک از فقهای شیعه که خود نگه دار باشد و از دینش محافظت کند و با هوای نفسش مخالفت کند و مطیع امر خداوند باشد بر مردم واجب است که از او تقلید کنند»^۴

در این رابطه و دلیل عقلایی تقلید در گذشته بیشتر توضیح دادیم؛^۵

۱. الکافی، ج ۲، ص ۱۸

۲. وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۴۹

۳. المحاسن، ج ۱، ص ۲۱۱

۴. وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۱۳۱

بنابراین تقلید از علماء و مراجع، عین تقلید از اهل بیت علیهم السلام است چرا که آنان راوی حدیث هستند و مطابق حکم اهل بیت علیهم السلام حکم می‌دهند، و امام عصر علیه السلام آنان را حجت قرار داده است، آنجا که فرمود:

«اما در پیشامدهایی که روی می‌دهند، به راویان حدیث ما مراجعه کنید، که آنان، حجت من بر شما، و من حجت خدا بر ایشان هستم»^۱

و امام صادق علیه السلام رد چنین علمایی را که مروج احادیث معصومین علیهم السلام هستند را رد حکم خداوند شمرده و فرمود:

«در اختلافات و شکایات، به فردی از شما که حدیث ما را روایت می‌کند و در حلال و حرام ما می‌نگرد و احکام ما را می‌شناسد، مراجعه کنید و او را به قضاوت و داوری بپذیرید؛ چرا که من چنین فردی را بر شما حاکم قرار دادم. پس اگر به حکم ما قضاوت کرد و از او نپذیرفتند، حکم الهی را کوچک شمرده و ما را رد کرده‌اند و هرکس حکم ما را مردود داند، حکم الهی را مردود دانسته و چنین کسی در حد شرک به خداست»^۲

و در نقلهای دیگری چنین علمایی که ناقلین روایات معصومین علیهم السلام هستند به عنوان خلفای پیامبر و امینان رسولان و حاکمان بر مردم معرفی شده‌اند که مردم مامور به تبعیت از آنان هستند، همانگونه که مامور به تبعیت از پیامبر و اهل بیت ایشان هستند؛ «الفقهاء امناء الرسل - مجاری الامور و الاحکام علی ایدی العلماء بالله الامناء علی حلاله و حرامه - العلماء حکام علی الملوک - العلماء حکام علی الناس - اللهم ارحم خلفائی... الذین یروون حدیثی و سنتی»^۳

در نقلهای متعددی می‌خوانیم که امامان علیهم السلام، شیعیان را به راویان حدیث

۱. کمال الدین، ج ۲، ص ۴۸۴

۲. الکافی، ج ۱، ص ۶۷

۳. مستدرک الوسائل، ج ۱۷، ص ۳۱۱ باب ۱۱؛ الفقیه، ج ۴، ص ۴۲۰

ارجاع می‌دادند و مردم را به تبعیت از آنچه آنان روایت می‌کردند، مامور می‌کردند؛^۱

و می‌فرمودند؛

«خداوند رحمت کند بنده‌ای را که امر ما را زنده کند، علوم ما را فراگیرد و به مردم تعلیم دهد»^۲

لذا می‌بینیم که امام صادق علیه السلام درباره چهار تن از یاران خویش به نامهای برید بن معاویه عجلی، زراره بن اعین، محمد بن مسلم و لیث مرادی که راویان حدیث بودند و مردم را هدایت می‌کردند فرمود؛

«این چهار تن از شخصیت‌ها و برجستگان، و امین بر (بیان) حلال و حرام خداوند هستند و اگر آنان نبودند، آثار نبوت گسسته و نابود می‌شد»^۳

لذا امام عصر علیه السلام فرمود؛

«برای هیچ کس از شیعیان ما عذری نیست که تشکیک کنند در آنچه که ثقات ما (یعنی علمای عادل) از روایات برای آنان نقل می‌کنند»^۴

بنابراین عامه مردم که غیر متخصص در امر دین اند، باید به علماء و متخصصین رجوع کنند و از آنان تقلید کنند و چون علماء نیز ناقلین و راویان روایات هستند، تقلید از آنان عین تقلید از معصومین علیهم السلام است و «کسی که از عالمی تقلید کند به طبق محکومات قرآن و حدیث فتوا می‌دهد و عادل و مورد اعتماد است، چنین تقلید کردنی تقلید از آن عالم نیست بلکه تقلید کسی است که خداوند اطاعت او را واجب کرده است (یعنی امام علیه السلام)» کلام آنان چون روایت

۱. وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۱۳۶ باب ۱۱

۲. معانی الاخبار، ص ۱۸۰

۳. رجال کشی، ج ۱، ص ۳۹۸

۴. رجال کشی، ج ۲، ص ۵۳۵

کلام معصومین علیهم السلام است، حجت است، چنان که علامه مجلسی می‌گوید؛^۱ اگر مردم به علماء رجوع نکنند و خودشان بخواهند بدون آنکه تخصص لازم را داشته باشند، در مسائل دینی اظهار نظر کنند و فتوا دهند، این همان فتوا دادن بدون علم و آگاهی نسبت به قرآن و سنت است و چنین کسانی ملعونین درگاه الهی اند.

خداوند می‌فرماید؛

«هر کس بر طبق حکم خدا، حکم ندهد، فاسق است» (مائده ۴۷)
در سایر آیات این عمل مصداق ظلم و کفر شمرده شده است؛ (مائده ۴۴ -

۴۵)

امام باقر علیه السلام فرمود؛

«کسی که بدون علم و هدایت پذیری از خداوند به مردم فتوا دهد، ملائکه رحمت و عذاب او را لعنت می‌کنند و بارگناه کسانی که به فتوای او عمل کرده‌اند، به ذمه او است»^۲

جناب اللهیاری، شما که مردم را دعوت می‌کنید خودشان بدون آنکه تخصص داشته باشند به روایات رجوع کنند و فتوای شرعی دهند، لطفاً روایات آدرس ذیل در حرمت و عقاب فتوای بدون علم را مطالعه فرمایید؛^۳

بنابراین ملاک حجیت کلام معصومین علیهم السلام است و کلام علماء نیز چون بیان‌کننده احادیث است حجت است و مردم عامی موظفند برای فهم دین به علماء رجوع کنند و از آنان تقلید کنند و تقلید از آنان عین تقلید از معصومین علیهم السلام است چرا که آنان بیان‌کننده آیات و احادیث هستند.

۱. مراه العقول، ج ۱، ص ۱۸۳

۲. الکافی، ج ۷، ص ۴۰۹

۳. وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۲۰ باب ۴

لذا می‌بینیم که در روایات از چنین علمایی که مروج سنت معصومین علیهم‌السلام هستند به عظمت یاد شده است، چنان که امام هادی علیه‌السلام فرمود:

«اگر پس از غیبت قائم فقه‌های الهی که به سوی او می‌خوانند و راهنمایی می‌کنند و از دینش دفاع می‌کنند و بندگان ناتوان را از تله شیطان و دام‌های دشمنان اهل بیت نجات می‌دهند نبودند هیچ کس نمی‌ماند مگر آنکه از دین باز می‌گشت، ولی آنان هستند که زمام دل‌های ناتوان شیعه را همچون سکان در دست ناخدای کشتی به دست گرفته‌اند، اینان همان انسان‌های برتر خدایند»^۱

امام صادق علیه‌السلام نیز فرمود:

«دانشمندان شیعه ما مزداران مرزی هستند که ابلیس و عفریت هایش در ورای آن قرار دارند، آنان از تسلط یافتن ابلیس و یارانش بر پیروان ناتوان ما جلوگیری می‌کنند و از تسلط ابلیس و پیروان ناصبی او مانع می‌شوند. کسانی که خود را بر این امر بگمارد هزاران هزار برابر از مجاهدان برتر هستند زیرا آنان از دین محبین ما دفاع می‌کنند اما مجاهدان از بدنهای آنها»^۲

۴۴. آیا پیامبر گرامی اسلام، ازدواج موقت را در روز جنگ خیر حرام کردند؟

پرسش‌چهارم و چهارم:

اخیراً اهل تسنن سوالی را مطرح کرده‌اند که صیغه و نکاح متعه را پیامبر اسلام در روز خیر حرام کرده‌اند و فقط عمر دستور به حرمت آن نداده است و به حدیثی در تهذیب، استبصار و وسائل الشیعه استناد نموده‌اند، آیا صحت دارد؟!

پاسخ:

این که متعه و ازدواج موقت حکم خداوند است که عمر آن را حرام نمود و از

۱. الاحتجاج، ج ۲، ص ۵۰۲

۲. بحار الانوار، ج ۲، ص ۵

آن جلوگیری کرد، مساله ای قطعی طبق روایات اهل سنت و تشیع است.

خداوند می فرماید؛

«زنانی را که متعه می کنید باید مهر آنان را بپردازید» (نساء ۲۴)

قرطبی بزرگ مفسر اهل سنت می گوید؛

«جمهور علما گفته اند که مراد از آیه ازدواج موقت است که در صدر اسلام

مشروع بوده است»^۱

مسلم در صحیح خود از جابر روایت می کند که؛

«منادی رسول خدا به میان ما آمد و اعلام کرد که پیامبر به شما اجازه داده

است که استمتاع کنید یعنی با زنان ازدواج موقت نمایید»^۲

مسلم از جابر روایت می کند؛

«در دوران پیامبر و ابوبکر در مقابل یک مشت خرما وارد با زنان ازدواج موقت

می کردیم تا آیین که عمر در جریان عمرو بن حریث از این ازدواج جلوگیری کرد»^۳

ابونضره می گوید؛

«من در مجلس جابر بن عبدالله بودم که یک نفر وارد شد و گفت اینک ابن

عباس و ابن زبیر درباره متعه حج و متعه زنان با هم اختلاف و مشاجره دارند. جابر

گفت آری ما هر دو متعه را در زمان رسول خدا انجام دادیم سپس عمر ما را از

آن ها منع کرد و دیگر به سوی آن بازگشتیم»^۴

سیوطی می گوید؛

۱. الجامع لاحکام القرآن، ج ۵، ص ۱۳۰

۲. صحیح مسلم، ج ۴ کتاب النکاح، باب نکاح المتعه، ح ۱۴۰۵؛ صحیح بخاری، ج ۶، ص ۱۲۹

۳. صحیح مسلم، ج ۴ کتاب النکاح، باب نکاح المتعه، ح ۱۴۰۵

۴. صحیح مسلم، ج ۴ کتاب النکاح، باب نکاح المتعه، ح ۱۴۰۵

«عمر بن خطاب اول کسی است که از ازدواج موقت جلوگیری کرد»^۱
 احمد در مسند خود از ابن حصین روایت می‌کند؛
 «آیه متعه در کتاب خدا نازل شد و ما به آن عمل کردیم و آیه‌ای که آن را نسخ
 کند نازل نشد تا پیامبر چشم از دنیا فرو بست»^۲
 ترمذی روایت می‌کند که مردی از اهل شام از ابن عمر در مورد ازدواج موقت
 سوال کرد. ابن عمر گفت: حلال است. شامی گفت پدرت از آن نهی کرده است
 ابن عمر گفت: اگر پدرم نهی کرده است اما رسول الله آن را مشروع دانسته
 است آیا از پدرم تبعیت کنم یا رسول الله»^۳
 علمای اهل سنت حدیث معروفی را از عمر نقل کرده‌اند که گفت؛
 «دو نوع متعه در عصر رسول الله مشروع و جایز بود ولی من از آنها نهی می‌کنم
 حج به صورت تمتع و ازدواج موقت»^۴
 همینطور در روایات متعددی از شیعه، تصریح به حلّیت متعه شده است؛^۵
 عبدالله بن عمر لیبی خطاب به امام باقر علیه السلام عرضه داشت که نظر شما در
 مورد متعه زنان چیست؟ امام علیه السلام فرمود؛ خداوند در کتابش و در سنت پیامبرش
 آن را حلال کرده است، پس متعه حلال است تا روز قیامت. لیبی گفت چگونه
 می‌گویی حلال است در حالی که عمر آن را حرام کرد؟ امام علیه السلام فرمود؛
 «تو بر قول صاحب خود باش و من بر قول رسول الله، حق آن است که پیامبر

۱. تاریخ الخلفاء، ص ۱۲۸

۲. مسند احمد، ج ۴، ص ۴۳۶

۳. سنن ترمذی، ج ۳، ص ۱۸۶

۴. مسند احمد، ج ۳، ص ۳۲۵؛ سنن بیهقی، ج ۷، ص ۲۰۶

۵. وسائل الشیعه، ج ۲۱، ص ۵ باب ۱ باب اباحتها

گفته است و باطل آن است که صاحب تو گفته است»^۱

حال اهل سنت به روایتی از کتب شیعه استناد می‌کنند که پیامبر گرامی در غزوه خیبر متعه را حرام کرده است، آنجایی که از علی رضی الله عنه نقل است که فرمود:

«پیامبر در روز خیبر گوشت الاغ‌های اهلی و نکاح متعه را حرام نمود»^۲

استدلال به این روایت از جهاتی مخدوش است؛

۱. طبق روایات متواتر از کتب اهل سنت و تشیع که در بالا گذشت ثابت شد که متعه حلال است و عمر آن را ممنوع و حرام اعلام کرد و روایت تحریم در خیبر خبر واحدی است که توان معارضه با روایات متواتر حلیت را ندارد.
۲. روایت مذکور سنداً ضعیف است، چرا که در سند آن حسین بن علوان وجود دارد که توثیقی ندارد؛^۳
- و عمرو بن خالد وجود دارد که مجهول است؛^۴
- و در مورد او گفته شده است که زیدی مذهب بوده است؛^۵
- و به احتمال زیاد، عمرو بن خالد خبر مذکور را مطابق با مذهب زیدیه جعل کرده است، چنان که علامه مجلسی می‌گوید؛

«اظهر آن است که روایت تحریم متعه در خیبر از جعلیات فرقه زیدیه است، چنان که این تحریم از اکثر اخبارشان استفاده می‌شود»^۶

۳. به فرض روایت مذکور صحیح هم باشد، می‌توانیم بگوییم از باب تقیه

۱. الکافی، ج ۵، ص ۴۴۹

۲. تهذیب الاحکام، ج ۷، ص ۲۵۱

۳. رجال نجاشی، ص ۵۲

۴. زبده المقال، ج ۲، ص ۱۱۳

۵. مستدرکات رجال الحدیث، ج ۶، ص ۳۵

۶. ملاذ الاخیار، ج ۱۲، ص ۳۲

صادر شده است، چرا که اهل سنت در نقلی دروغین به پیامبر نسبت می دهند که در غزوه خیبر متعه را حرام کرده است، در حالی که روایات خودشان تصریح دارد که متعه در زمان پیامبر حلال بود و عمر آن را تحریم کرد؛^۱ به بیان دیگر؛

میان روایاتی که تصریح به حلیت متعه می کند و روایتی که سخن از تحریم متعه در خیبر به میان می آورد، تعارض پیش می آید، در هنگام تعارض، ما ماموریم روایتی را اخذ کنیم که مخالف عقیده اهل سنت است، چنان که در نقلی آمده است که راوی از امام صادق علیه السلام سوال کرد که؛

«دو خبر از شما می بینیم که یکی از آنها موافق اهل سنت و دیگری مخالف عقیده اهل سنت است، کدام خبر را اخذ کنیم؟ امام علیه السلام فرمود آن خبری را که با اهل سنت مخالف است، آن را اخذ کنید چرا که رشد و هدایت در آن است»^۲

روایت تحریم در خیبر چون موافق روایت اهل سنت است، نزد ما مطرود است و میگوییم از روی تقیه صادر شده است.

۴. اگر از سه پاسخ بالا نیز صرف نظر کنیم، می گوییم تعبیر «حرم» (حرام کرد) در روایت مذکور، دلالت بر کراهت می کند، چنان که در همان روایت پیامبر گرامی، ذبح الاغ های اهلی را حرام کرد، امامان علیهم السلام فرمودند حرمت گوشت الاغ های اهلی در لسان پیامبر در غزوه خیبر، برای بیان کراهت بوده است چرا که برای بارکشی به آنان نیاز بوده و از نظر تغذیه ای نیز به گوشت آنان نیازی نبوده است، لذا پیامبر از ذبح آنان نهی کرد، آن هم نهی کراهتی «فکره ان یفنوها - نهامهم عنها و لم یحرمها»^۳

۱. در المنثور، ج ۲، ص ۴۸۶

۲. الکافی، ج ۱، ص ۶۸

۳. قرب الاسناد، ص ۱۱۷؛ التهذیب، ج ۹، ص ۴۱

در روایت مذکور آمده است؛ «حرم رسول الله یوم خیبر لحوم الحمر الاھلیه و نکاح المتعه»، وقتی ثابت شد که «حرم» در مورد الاغ‌های اهلی برای بیان کراهت است، چون ذبح آنان مفسده داشته است، همینطور ناگزیر، در مورد نکاح متعه هم برای بیان کراهت است، آنجایی که مفسده دارد، چنان که شیخ حر عاملی این پاسخ را عرضه می‌دارد؛^۱

یعنی آنجایی که انجام ازدواج موقت مفسده دارد، انجام آن مکروه است، پیامبر هم برخی از صحابه را از ارتکاب ازدواج موقت در غزوه خیبر نهی کرد، که طبیعتاً آنان کسانی بودند که نیازی به ازدواج موقت نداشتند و انجام آن برایشان مفسده‌زا بود، چنان که امام کاظم علیه السلام فرمود؛

«ازدواج موقت حلال و مباح و مطلق است برای کسی که با ازدواج دائم از آن بی‌نیاز نشده باشد، در صورتی که ازدواج دائم صورت گرفته باشد دیگر نباید ازدواج موقت کرد مگر در صورتی که همسر دائم در دسترس نباشد و غائب باشد»^۲

و فرمود؛

«بر متعه کردن اصرار نداشته باشید تا با سرگرمی به آن از خانواده خود غافل شوید (تا مبادا آنان به انحراف و فساد کشیده شوند و جملات کفر آمیز به زبان جاری کنند)»^۳

۴۵. آیا اجرای حدود در ملاء عام سبب هتک حیثیت افراد نمی‌شود!؟

پرسش چهل و پنجم:

۱. وسائل الشیعه، ج ۲۱، ص ۱۲

۲. وسائل الشیعه، ج ۲۱، ص ۲۲

۳. وسائل الشیعه، ج ۲۱، ص ۲۳

آیا می دانستید که در اسلام هتک حیثیت شخص در حین اجرای حکم شلاق ثواب دارد؟!!

آیت الله فاضل لنکرانی از فقهای بنام عالم تشیع می گوید:

«اجرای حدود در ملاعام مشروع است و حضور عده ای برای دیدن عذاب مجرم اگر واجب نباشد مستحب است و بعضی قائل به وجوب آنند!»
لازم به ذکر است که این فتوای آیت الله، دقیقاً برگرفته از آیه ی قرآن است:
«زن و مرد زناکار را هر یک صد ضربه شلاق بزنید. و اگر به خدا و روز قیامت ایمان دارید، در اجرای حکم خدا نسبت به آن دو مبادا دچار ترحم شوید! و باید که به هنگام شکنجه کردنشان گروهی از مؤمنان حاضر باشند» (سوره نور آیه ۲)!!!
پاسخ:

۱. کسی که متجاهر به فسق است، یعنی در برابر دیگران دست به ارتکاب معصیت می زند، حرمت و احترامی ندارد چرا که خودش حیثیت خود را با گناه علنی که انجام داده بر باد داده است.

امام صادق علیه السلام فرمود:

«هنگامی که گنه کار تجاهر به گناه کند احترام او سلب می شود»^۱

امام باقر علیه السلام فرمود:

«سه کس احترام ندارند؛ بدعت گزار، پیشوای ظالم و گنه کار متظاهر به

گناه»^۲

پیامبر گرامی فرمود:

«آیا از بردن نام فاجر که مردم او را بشناسند باز می ایستید؟ فاجر را با اعمال و

۱. وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۲۸۹

۲. قرب الاسناد، ص ۸۲

کردارش معرفی کنید، تا مردم از او بر حذر باشند»^۱
بنابراین زناکاری که در ملاعام و در برابر انظار دیگران، دست به زنا می‌زند و شاهدانی که ناظر عمل او بوده‌اند به زنای او شهادت می‌دهند، خودش پرده احترام و هیثیت خود را دریده است و اجرای علنی حد او، تنبیهی بر پرده دریش و سبک شمردن گناه محسوب می‌شود.

۲. اگرچه زناکار متجاهر، حرمت و احترامی ندارد، اما باز خداوند ستار، حکم نکرده است که اجرای حد او باید در جمع چند هزار نفری یا حتی چند صد نفری یا چند ده نفری، صورت گیرد، و اگر فرمود گروهی از مومنین باید شاهد اجرای حد باشند (نور ۲)، روایاتی که در تفسیر آیه وارد شده است، تصریح کرده‌اند که حداقل حضور یک نفر از طائفه مومنین برای شهادت اجرای حد کافی است.

علی رضی الله عنه فرمود: «الطائفة واحد»^۲ «از طائفه مومنین یک نفر هم شاهد باشد کافی است»^۲

و فرمود؛

«طائفة مومنین، شامل یک تا ده تن می‌شود (حد اقل، شهادت یک نفر کافی است)»^۳

مرحوم طبرسی نیز می‌نویسد؛

«در معنای طائفه مومنین که باید شاهد اجرای حد باشند، از امام باقر رضی الله عنه روایت شده است که اقل و کمترین آن یک نفر است»^۴

۳. در تفسیر نمونه نیز در رابطه با حکم مذکور چنین می‌خوانیم؛

۱. میزان الحکمه، ج ۸، ص ۵۸۶

۲. التهذیب، ج ۱۰، ص ۱۵۰؛ وسائل الشیعه، ج ۲۸، ص ۹۳

۳. مستدرک الوسائل، ج ۱۸، ص ۴۹؛ دعائم الاسلام، ج ۲، ص ۴۵۱

۴. مجمع البیان، ج ۷، ص ۱۹۷

«دستور حضور جمعی از مؤمنان در صحنه مجازات است چرا که هدف تنها این نیست که گنهکار عبرت گیرد، بلکه هدف آنست که مجازات او سبب عبرت دیگران هم شود، و به تعبیر دیگر، با توجه به بافت زندگی اجتماعی بشر، آلودگیهای اخلاقی در یک فرد ثابت نمی ماند، و به جامعه سرایت می کند، برای پاکسازی باید همانگونه که گناه برملا شده مجازات نیز برملا گردد.

به این ترتیب اساس پاسخ این سؤال که چرا اسلام اجازه می دهد آبروی انسانی در جمع بریزد روشن می شود، زیرا ما دام که گناه آشکار نگردیده و به دادگاه اسلامی کشیده نشده است «خداوند ستار العیوب» راضی به پرده دری نیست اما بعد از ثبوت جرم و بیرون افتادن راز از پرده استتار، و آلوده شدن جامعه و کم شدن اهمیت گناه، باید به گونه ای مجازات صورت گیرد که اثرات منفی گناه خنثی شود و عظمت گناه به حال نخستین باز گردد.

اصولاً در یک جامعه سالم باید «تخلف از قانون» با اهمیت تلقی شود، مسلماً اگر تخلف تکرار گردد آن اهمیت شکسته می شود و تجدید آن تنها با علنی شدن کیفر متخلفان است. این واقعیت را نیز از نظر نباید دور داشت که بسیاری از مردم برای حیثیت و آبروی خود بیش از مساله تنبیهات بدنی اهمیت قائلند، و همین علنی شدن کیفر ترمز نیرومندی بر روی هوسهای سرکش آنها است»^۱

۴۶. فلسفه رمی جمرات و سنگ زدن به شیطان در اعمال حج چیست!؟

پرسش چهل و ششم:

این فلسفه رمی جمرات در اعمال حج در چیست! سنگ زدن به شیطان چه مفهومی دارد؟ آیا کار مسخره ای نیست؟

پاسخ:

سنت رمی جمرات برخاسته از عملکرد سه پیامبر الهی یعنی آدم و ابراهیم و پیامبر گرامی اسلام ﷺ، در مبارزه با ابلیس لعین است.

در نقلی از امام صادق ﷺ در بیان چگونگی حج آدم ﷺ آمده است؛
«جبرئیل او را آورد به منی و امر کرد او را که سر بتراشد، پس برگردانید او را به سوی مکه؛ و چون به نزد جمره اولی رسید شیطان بر سر راه او آمد و گفت:
ای آدم! اراده کجا داری؟ پس جبرئیل امر کرد آدم را که هفت سنگ بر او بیندازد و با هر سنگی الله اکبر بگوید، چون چنین کرد شیطان رفت؛ و نزد جمره ثانیه باز بر سر راه آدم آمد، پس جبرئیل گفت که باز او را به هفت سنگ بزن، و او را به هفت سنگ زد و با هر سنگ الله اکبر گفت؛ پس شیطان رفت و نزد جمره ثالثه پیدا شد، و به امر جبرئیل هفت سنگ بسوی او انداخت و با هر سنگ الله اکبر گفت، پس شیطان رفت و جبرئیل گفت، بعد از این هرگز او را نخواهی دید.
پس جبرئیل آدم را آورد به سوی کعبه و امر کرد او را که هفت شوط طواف کند، پس به او گفت خدا توبه تو را قبول کرد و زنت بر تو حلال شد»^۱
علی ﷺ فرمود؛

«جَمَرَه‌ها بدین سبب با سنگ زده می‌شوند که چون جبرئیل ﷺ، محل‌های عبادت را به ابراهیم ﷺ نشان داد، ابلیس بر او نمایان شد. جبرئیل ﷺ به ایشان فرمان داد که او را برانند. ایشان هم شیطان را با هفت سنگ، راند. او کنار جَمَرَه اول، زیر زمین پنهان شد و کنار جَمَرَه دوم، سر برآورد. با هفت سنگ دیگر، او را راند. در جای دوم به زیر زمین رفت و از محلّ جَمَرَه سوم، آشکار شد. با هفت سنگ، او را زد و او در همان جا به زیر زمین رفت.»^۲

امام صادق ﷺ فرمود؛

۱. الکافی، ج ۴، ص ۱۹۳

۲. قرب الاسناد، ص ۱۴۷؛ بحار الانوار، ج ۹۶، ص ۳۹

«علت رمی جمره‌ها آن است که نزدیک آن محل، شیطان بر ابراهیم علیه السلام نمایان شد. جبرئیل علیه السلام به او دستور داد که با هفت سنگ ریزه، شیطان را بزند و با هر سنگ، تکبیر بگوید. او هم چنان کرد و سنت، بر این جاری شد.»^۱
و فرمودند؛

«اول کسی که رمی جمار را انجام داد، آدم و سپس ابراهیم علیه السلام بودند»^۲
در تفسیر نمونه می‌خوانیم؛

«هنگامی که به سراغ جمرات (سه ستون سنگی مخصوصی که حجاج در مراسم حج آنها را سنگباران می‌کنند و در هر بار هفت سنگ با مراسم مخصوص به آنها می‌زنند) این معما در نظر ما خودنمایی می‌کند که پرتاب اینهمه سنگ به یک ستون بی‌روح چه مفهومی می‌تواند داشته باشد؟ و چه مشکلی را حل می‌کند؟

اما هنگامی که به خاطر می‌آوریم اینها یاد آور خاطره مبارزه ابراهیم قهرمان توحید با وسوسه‌های شیطان است که سه بار بر سر راه او ظاهر شد و تصمیم داشت او را در این میدان جهاد اکبر گرفتار سستی و تردید کند، اما هر زمان ابراهیم قهرمان او را با سنگ از خود دور ساخت، محتوای این مراسم روشنتر می‌شود. مفهوم این مراسم این است که همه شما نیز در طول عمر در میدان جهاد اکبر با وسوسه‌های شیاطین روبرو هستید، و تا آنها را سنگ‌سار نکنید و از خود نرانید پیروز نخواهید شد. اگر انتظار دارید که خداوند بزرگ همانگونه که سلام بر ابراهیم فرستاده و مکتب و یاد او را جاودان نموده به شما نظر لطف و مرحمتی کند باید خط او را تداوم بخشید.»^۳

۱. کنزالفوائد، ج ۲، ص ۸۲؛ الفقیه، ج ۲، ص ۲۰۰

۲. الفقیه، ج ۲، ص ۲۰۰

۳. تفسیر نمونه، ج ۱۹، ص ۱۲۶

از روایات اهل سنت استفاده می‌شود که این جریان برای پیامبر گرامی نیز اتفاق افتاده است، نقل می‌کنند؛

«جبرئیل علیه السلام نزد پیامبر خدا آمد و او را بُرد تا عبادتگاه‌ها را نشانش دهد. کوه ثبیر، شکافته شد و وارد منا گشت و جَمَره‌ها را نشانش داد. سپس مشعر و آن‌گاه عرفات را. شیطان، کنار جَمَره بر پیامبر نمایان شد. ایشان، با هفت سنگ او را راند، تا این که پنهان شد و از کنار جمره دوم، سربرآورد. پیامبر با هفت سنگ او را زد، تا این که ناپدید شد، سپس در آخرین جمره، آشکار شد. هفت سنگ بر او زد، تا این که پنهان گشت.»^۱

بنابراین حکمت و نماد رمی جمرات، دشمنی با شیطان و هواهای نفسانی است چنان که در نقلی امام صادق علیه السلام فرمود؛

«در موقع رمی جمرات شهوتها و پستی‌ها و زشتی‌ها را دور بیفکن»^۲
و به خاطر همین مخالفت و دشمنی کردن با شیطان و هوای نفس است که رمی جمرات موجب پاکسازی گناهان می‌شود، چنان که فرمودند؛
«حاجی وقتی جمرات را رمی می‌کند، از گناهانش خارج می‌شود، و به ازای هر سنگریزه، گناه کبیره هلاک‌کننده‌ای، از او بخشیده می‌شود»^۳
در پایان کلام مرحوم فیض کاشانی را در حکمت رمی جمرات از نظر بگذرانیم که فرمود؛

«باید قصد تو در این عمل، اطاعت امر الهی و اظهار رقیّت و بندگی و صرف امتثال باشد بی آن که عقل و نفس در آن دخالت و تصرفی کند و نیز به منظور تشبّه جستن به ابراهیم علیه السلام باشد، چه شیطان در این محلّ به نزد او آمد تا در حجّ

۱. المستدرک علی الصحیحین، ج ۱، ص ۶۵۰؛ صحیح ابن خزیمه، ج ۴، ص ۳۱۶

۲. بحار الانوار، ج ۹۶، ص ۱۲۵

۳. وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۵۵

او شبهه‌ای پدید آورد یا با ارتکاب گناهی او را دچار فتنه‌ای سازد و خداوند به ابراهیم علیه السلام دستور داد که با انداختن سنگ او را دور و از خود مأیوس گرداند. اینک اگر از دلت بگذرد که ابراهیم علیه السلام به شیطان سنگ انداخت و او را از پیش خود دور ساخت برای این بود که شیطان بر او وارد شده بود و ابراهیم علیه السلام او را دید، لیکن شیطان نزد من نیامده و من او را ندیده‌ام دیگر سنگ انداختن چه معنا دارد. باید بدانی که این خیال از شیطان است و او آن را در دل تو انداخته تا اراده ات را در رمی جمرات سست گرداند و به دلت اندازد که این کاری بیهوده و شبیه بازی کودکان است که نباید به آن مشغول شوی لیکن تو باید با جدیت و کوشش در رمی او را از پیش خود برانی و دماغش را به خاک بمالی و بدانی که تو در ظاهر سنگ به سوی عقبه می‌اندازی اما در واقع سنگ را بر چهره شیطان می‌زنی و پشت او را می‌شکنی، زیرا خواری و مقهوریت شیطان جز با تعظیم و امتثال امر الهی و به مجرد فرمان او بی‌آن که عقل و نفس در آن دخالتی کنند حاصل نمی‌شود.^۱

۴۷. کمال حیدری: «فقط افعالی که از جنبه الهی و وحیانی پیامبر صلی الله علیه و آله صادر شده حجیت و تعبد و تبعیت دارد، نه آن دسته از افعال ایشان که جنبه بشری و شخصی داشته!»

پرسش چهل و هفتم:

ضرورت تفکیک میان بُعد «الهی» و بُعد «بشری» پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله!

سید کمال حیدری: فقط افعالی که از جنبه الهی و وحیانی پیامبر صلی الله علیه و آله صادر شده حجیت و تعبد و تبعیت دارد، نه آن دسته از افعال ایشان که جنبه بشری و شخصی داشته! صحابه وقتی پیامبر امری می‌کرد می‌گفتند این از سوی توست و

۱. راه روشن (ترجمه المحجّه البیضاء)، فیض کاشانی، ج ۲، ص ۲۸۲

اجتهاد خود توست یا از سوی خدا است اگر از سوی خداست قبول می‌کنیم چنان که در قضیه بدر این اتفاق افتاد یا قضیه خندق که پیامبر طبق نظر صحابه عمل کرد قرآن هم می‌گوید پیامبر بعد بشری دارد «بشر مثلکم» آنچه حجیت دارد بعد الهی پیامبر است نه بعد بشری!!!

پاسخ:

پیامبر گرامی کمالات تحت تربیت الهی بودند و تمام افعال و رفتارشان به تعلیم و تربیت الهی بوده است و تفکیک بین بعد الهی و بعد بشری پیامبر، مطلبی مجعول اهل سنت است تا نشان دهند، پیامبر از نظر بشری مجتهد بوده و گاهی اشتباه می‌کردند، و غرضشان از این نسبت، تبرئه خلفا و صحابه از اجتهادات باطل بوده است.

در نهج البلاغه آمده که علی علیه السلام می‌گوید؛

«خداوند از آن زمان که رسول خدا از شیر باز گرفته شد بزرگترین فرشته‌اش را قرین وی ساخت، تا شب و روز او را به راههای مکارم، و طرق اخلاق نیک سوق دهد.»^۱

پیامبر گرامی می‌فرمود؛

«مرا پروردگارم تربیت کرد و نیکو تربیت کرد»^۲

امام صادق علیه السلام فرمود؛

«خداوند عز و جل پیامبرش را تربیت کرد و نیکو تربیتش کرد و چون ادب و تربیت او را به کمال رساند، فرمود: «همانا تو دارای خویی والا هستی». آن گاه، کار دین و امت را به او واگذار کرد تا بندگان او را تربیت و اداره کند. پس فرمود: «آنچه پیامبر به شما فرمود، به کار گیرید و از آنچه شما را از آن نهی کرد، باز ایستید».

۱. نهج البلاغه خطبه ۱۹۲

۲. مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۵۰۰

پیامبر خدا، هدایت شده و توفیق یافته بود و به وسیله «روح القدس» تأیید و کمک می‌شد. در هیچ امری از امور اداره مردم، دچار لغزش و خطا نمی‌شد؛ چرا که آراسته به آداب الهی^۱

بنابراین چون پیامبر گرامی تربیت شده خداوند بوده است، تمام افعال و رفتارهایش برای ما درس بوده و حجت است چرا که پیامبر گرامی همه آنها را به تعلیم الهی انجام می‌داده است، به خاطر همین خداوند امر به اقتدای مطلق به ایشان کرده و می‌فرماید:

«برای شما در زندگی رسول خدا سرمشق نیکویی بود، برای آنها که امید به رحمت خدا و روز رستاخیز دارند، و خدا را بسیار یاد می‌کنند» (احزاب ۲۱)

و به خاطر همین، خداوند امر به اخذ هر آنچه از پیامبر صادر می‌شود کرده و می‌فرماید:

«آنچه را رسول خدا برای شما آورده بپذیرید و اجرا کنید، و آنچه را از آن نهی کرده خودداری نمائید، و از مخالفت خدا بپرهیزید که خداوند شدید العقاب است.» (حشر ۷)

و در آیه‌ای دیگر تصریح می‌کند که تمام عملکرد پیامبر مطابق وحی الهی بوده است و همگان موظف به تبعیت مطلق از ایشان چنان که فرمود:

«هرگز از روی هوای نفس سخن نمی‌گویید، آنچه آورده چیزی جز وحی نیست که به او وحی شده است.» (نجم ۳-۴)

از سوی دیگر پیامبر گرامی عالم و آگاه به تمام امور و مسائل بوده است و هر تصمیمی که ایشان بگیرند، چون آن تصمیم برخاسته از علم خارق العاده ایشان است، برای همگان حجت و لازم الاتباع است.

از علی علیه السلام در مورد علم پیامبر گرامی سوال کردند، ایشان در پاسخ فرمود:

«علم پیامبر عبارت بود از علم تمام پیامبران و علم هر آنچه در گذشته بوده و علم هر آنچه در آینده تا روز قیامت است»^۱
امام صادق علیه السلام فرمود:

«پیامبر اسلام علم گذشته و آینده تا روز قیامت را دارا بود و ما آن علم را از پیامبر به ارث بردیم»^۲
و خطاب به مفضل فرمود:

«آیا محمّد و علی و فاطمه و حسن و حسین را خوب میشناسی؟ مفضل می‌گوید عرض کردم شناسائی واقعی آنها چگونه است فرمود: ای مفضل هر کس آنها را با کنه معرفت بشناسد مؤمن خواهد بود در درجه اعلیٰ.
عرض کردم آقا مرا آشنا به کنه معرفت ایشان بفرما. فرمود:

«مفضل! آیا میدانی آنها اطلاع از آنچه خدا آفریده و بوجود آورده دارند و آنها کلمه تقوی و خازنان آسمانها و زمینها و کوهها و ریگستانها و دریاها هستند و میدانند در آسمان چقدر ستاره و فرشته است و وزن کوهها و مقدار آب دریاها و نهرها و چشمه‌ها و هر برگی که بیافتد آنها میدانند و هر دانه‌ای که در تاریکی‌های زمین و هر تر و خشکی که در کتاب مبین است همه را میدانند و به آن اطلاع دارند»^۳

بنابراین پیامبری که عالم به همه چیز است، هر تصمیمی بگیرد مطابق حق و حقیقت است و تفکیک قائل شدن میان بعد الهی و بشری، تفکیکی بی‌اساس و اجتهاد به رای و برگرفته از اهل سنت است، چرا که آنان معتقدند پیامبر از

۱. بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۱۲۷

۲. بحار الانوار، ج ۲۶، ص ۱۱۱

۳. همان منبع، ص ۱۱۶

جنبه بشری مجتهد بوده و گاهی در اجتهاد خود خطا می‌کرده است.^۱
بر این اساس نسبت‌های جعلی به پیامبر می‌دهند، مثلاً نقل می‌کنند؛
«پیامبر از کنار نخلستانی عبور می‌کرد، مردانی بر سر درختان خرما مشغول
گرد افشانی برای نخل‌های ماده بودند، پیامبر به آنها فرمود اگر این کار را نکنید
خرمای درختان شما بهتر خواهد بود، مسلمانان نیز به دستور پیامبر عمل کردند
و در نتیجه خرمای آن سال مدینه خراب شد و چون پیامبر از این موضوع آگاه
شد فرمود شما در کار دنیای خود از من آگاه‌ترید»^۲
این در حالی است که طبق روایات اهل سنت، پیامبر گرامی در همه مسائل
عالم‌ترین و آگاه‌ترین افراد بوده است و هدایت و راهنمایی ایشان، بهترین
هدایت بوده است.

نقل می‌کنند که پیامبر گرامی می‌فرمود؛

«بهترین سخن، سخنان خدا و قرآن است. و بهترین راهنمایی‌ها، راهنمایی
محمد است»^۳

«ابن عمر» از رسول خدا روایت کرده است که پیامبر گرامی فرمود؛
«خدای تعالی کلیدهای همه چیز و علم به آنها را در اختیار من در آورده
است»^۴

«وهب بن منبّه» روایت کرده است که؛

«هفتاد و یک کتاب را خواندم و در همگی آنها آمده است، خدای تعالی از
آغاز دنیا تا انجام آن، مردمی را که از خرد برخوردار ساخته است، خردمندی

۱. اصول سرخسی، ج ۲، ص ۳۱۸؛ الاحکام فی اصول الاحکام، ج ۴، ص ۱۸۷

۲. صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۸۳۶

۳. صحیح مسلم، ج ۲، ص ۵۹۲؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۷۴

۴. مجمع الزوائد، هیشمی، ج ۸، ص ۲۶۳

هیچیک از آنها را به اندازه خردمندی محمد قرار نداده است و در مقام مقایسه باید گفت، خردمندی آنان در برابر خردمندی محمد، مساوی با یک ریگ است از همگی ریگهای دنیا و پیغمبر اکرم در عقل و فضل، از همه مردم برتر و والاتر بود»^۱

بنابراین طبق مبانی و روایات خود اهل سنت هم، تمام افعال پیامبر و سخنان ایشان حجت و هدایت است، چرا که ایشان عالم‌ترین افراد و راهنمایی ایشان بهترین راهنمایی‌ها است و تفکیکی بین بعد الهی و بشری در ایشان نیست.

البته برخی از صحابه ناآگاه، گاهی در برابر توصیه‌های پیامبر می‌گفتند که این توصیه از وحی الهی است یا از اجتهاد شخصی و اگر پیامبر می‌گفت مستقیماً وحی الهی نیست و توصیه خودم است با آن مخالفت می‌کردند، و نظر دیگری ارائه می‌دادند؛^۲

اینان توجه نداشتند که توصیه‌های شخصی پیامبر هم، چون از علم خارق العاده ایشان صادر شده بود، بهترین توصیه‌ها بوده است، اما به هر حال عملکرد ناصواب این دسته از صحابه، نمی‌تواند دلیل بر این باشد که بگوییم اگر پیامبر توصیه شخصی و از جانب خودش بکند، برای ما حجت نیست.

مشورت‌های پیامبر با صحابه نیز نمی‌تواند دلیلی بر این باشد که بگوییم پیامبر، جدای از وحی الهی، نیازمند رای دیگران است و توصیه‌های شخصی پیامبر برای ما حجت نیست، چرا که پیامبر گرامی بدون آنکه نیازی به مشورت داشته باشند، صرفاً به امر خداوند، جهت سنت‌گذاری فرهنگ مشاوره در اسلام، دست به مشورت با صحابه می‌زدند، چنان که در گذشته توضیح

۱. حلیه الاولیاء، ج ۴، ص ۲۶

۲. سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۶۲۰ و تاریخ طبری، ج ۲، ص ۱۴۴

داده‌ایم؛^۱

آیه شریفه هم که می‌فرماید؛

﴿قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهُ وَاحِدٌ﴾ (کهف ۱۱۰)

به این معنا نیست که چون پیامبر جنبه بشری دارد، لذا ممکن است اشتباه کند و باید بین بعد الهی و بشری ایشان تفکیک قائل شد، بلکه آیه می‌گوید؛ «یعنی بگو من از نظر ساختمان جسمانی بشری مانند شما هستم. می‌خورم و راه می‌روم و می‌خواهم و ازدواج می‌کنم و... من مدعی فرشته بودن نیستم و یا ادعای الوهیت و فرزند خدا بودن را ندارم بلکه انسان هستم با این تفاوت که پیوسته فرمان توحید بر من وحی می‌شود»^۲

پیرامون آیه مذکور در گذشته بیشتر توضیح داده‌ایم؛^۳

۴۸. کمال حیدری: دین، غیر از «معرفت دینی» عالمان دین است!

پرسش چهل و هشتم:

سید کمال حیدری:

«دین»، غیر از «معرفت دینی» عالمان دین است! دین واحد است، اما معرفت

دینی متعدد و متکثر است

فهم عالمان از دین، لزوماً عین دین نیست. نقد و ابطال دیدگاه علما، به معنای نقد و ابطال خود دین نمی‌باشد. اگر فهم علما از دین عین دین باشد، پس باید به تعداد آراء علما، دین داشته باشیم! پس از اینکه قبول کردیم در بین علما اختلاف نظرهای جدی وجود دارد، مشخص می‌شود رأی هیچ یک از علما مساوی خود دین و مذهب نمی‌باشد؛ یعنی هر عالمی باید بگوید «این نظر و برداشت من از دین

1. https://t.me/Rahnamye_Behesht/9001

۲. تفسیر نمونه، ج ۲۰، ص ۲۱۴

3. https://t.me/Rahnamye_Behesht/6144

است» - که ممکن است مطابق با واقع باشد یا نباشد - ، نه اینکه بگوید «دین این را می‌گوید و هر کس با نظر من مخالف باشد، با اصل دین مخالف است!!!
پاسخ:

به راستی انسان متعجب می‌شود که افرادی چون کمال حیدری که ادعای علمیت و دیانت دارند، چگونه برای رواج دادن افکار اهل سنت در میان تشیع، چنین دست به مغالطات آشکار می‌زنند!

طبق بیان آقای کمال حیدری، هیچ کس حق سرزنش اهل سنت را ندارد که چرا علی علیه السلام را کنار زده و ابوبکر و عمر را به جای ایشان نصب کرده‌اند، چون آنان می‌گویند برداشت ما از کتاب و سنت یا دین این است که ابوبکر و عمر جانشین پیامبرند، یا فردی دیگر حق سرزنش عایشه و طلحه و زبیر را ندارد که چرا جنگ جمل را بر علیه علی علیه السلام راه اندازی کردند، چرا که می‌گویند برداشت و اجتهاد ما از دین چنین بود که علی علیه السلام خلیفه مشروع پیامبر نیست یا همینطور کسی حق ملامت معاویه را در مورد جنگ صفین ندارد، زیرا راه اندازی جنگ صفین طبق برداشت و اجتهاد معاویه از دین بوده است!

همینطور افراد می‌توانند بگویند برداشت ما از دین این است که نماز واجب نیست، زکات واجب نیست، امامان اهل بیت علیهم السلام، امام از جانب خداوند نیستند و همینطور تمام اصول و فروع دین را زیر سوال ببرند، به بهانه اینکه این برداشت و اجتهاد ما است و شما هم حق سرزنش ما را ندارید!!!

این همان اجتهاد در مقابل نص است که اهل سنت قائل به آن هستند و ابوبکر و عمر و سایر صحابه مطابق آن عمل می‌کردند که جهت آگاهی از موارد آن کتاب اجتهاد در برابر نص، اثر مرحوم شرف الدین را مطالعه فرمایید.

ما ماموریم که در اصول و فروع از تعالیم اهل بیت علیهم السلام تبعیت کنیم، و اعتقادات و احکام خود را بر طبق نص و سخن آنان ساماندهی کنیم، نه طبق

برداشت شخصی، در این صورت است که مخالفت با نص، مخالفت با اصل دین است.

خداوند می فرماید؛

﴿فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾ «اگر نمی دانید از اهل اطلاع سؤال کنید.» (نحل ۴۳)

در روایات متعددی که از طرق اهل بیت علیهم السلام، وارد شده می خوانیم که اهل ذکر امامان هستند، از جمله در روایتی از امام علی بن موسی الرضا می خوانیم که در پاسخ سؤال از آیه فوق فرمود؛

«ما اهل ذکریم، و از ما باید سؤال شود»^۱

در بسیاری از تفاسیر و کتب اهل سنت نیز روایاتی به همین مضمون می خوانیم از جمله در تفسیرهای دوازده گانه معروف اهل سنت از ابن عباس در ذیل آیه فوق چنین نقل شده که گفت؛ «اینان محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین هستند آنها اهل ذکرند و اهل علم و عقل و بیان»^۲

امام باقر علیه السلام فرمود؛

«اگر کسی همواره شب هایش را به عبادت بگذراند، و روزهایش را روزه بگیرد، و همه مالش را انفاق کند، و همه عمرش را حج بگذارد، اما ولایت ولی خدا را نشناسد تا تحت ولایت او در آید و همه کارهایش با راه نمایی او صورت بگیرد، بر عهده خداوند عز و جل نیست که به او ثواب دهد، و از مؤمنان هم به شمار نمی آید»^۳

بنابراین ملاک دین، نص و روایت معصومین علیهم السلام است، نه رای و اجتهاد و

۱. الکافی، ج ۱، ص ۲۱۰

۲. احقاق الحق، ج ۳، ص ۴۸۳

۳. الکافی، ج ۲، ص ۱۸

برداشت عالمان دینی و چون ملاک فهم دین، نص و روایت است، مخالفت با نص، مخالفت با اصل دین است و اجتهاد و رای علماء هیچگونه موضوعیتی ندارد و اساساً اگر دین مبتنی بر رای و برداشت شخصی باشد نه نص و روایت، این همان اجتهاد بالرای است که مورد مذمت و ملامت اهل بیت علیهم السلام است.

راوی می‌گوید به امام صادق علیه السلام عرضه داشتیم، چیزهایی بر ما وارد می‌شود که حکم آنها را از کتاب خدا و سنت پیامبر خدا نمی‌شناسیم. آیا در آنها نظر و اجتهاد کنم؟ امام صادق فرمود:

«نه! اگر به واقع بررسی، اجری نداری و اگر اشتباه بکنی، بر خداوند دروغ بسته‌ای»^۱

و فرمود:

«کسی که بدون علم و بصیرت و الهام الهی و بدون این از اهل بیت هدایت شود، فتوا دهد، فرشتگان رحمت و عذاب الهی، او را لعن می‌کنند و گناه کسانی که به فتوای او عمل می‌کنند، برگردن اوست»^۲

پیامبر گرامی فرمود:

«امت من به زودی به هفتاد و سه فرقه تقسیم می‌شوند که یک فرقه اهل نجات است و سایر فرق، هلاک می‌شوند، فرقه ناجیه آنانی اند که به ولایت امامان تمسک کنند و از علم آنان اقتباس و بهره گیرند، و به رای و برداشت خود، عمل نکنند»^۳

لذا علی علیه السلام فرمود: «**لا رای فی الدین**» (رای و برداشت شخصی جایگاهی در

۱. الکافی، ج ۱، ص ۵۶

۲. الکافی، ج ۱، ص ۴۲

۳. وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۴۹

دین ندارد»^۱

بنابراین چون دین عبارت است از نص و کلام معصومین و فهم آیات قرآن هم باید مطابق با تبیین و نصوص اهل بیت علیهم السلام باشد، چنان که فرمود:

«[اگر] به شرق و غرب عالم بروید، دانش صحیحی را نمی یابید، مگر آن که از نزد ما اهل بیت، بیرون آمده باشد.»^۲

مخالفت با نص و کلام آن بزرگواران، یعنی مخالفت با اصل دین. دین عبارت از برداشت علماء نیست که شما بگویید مخالفت با علماء، مخالفت با دین نیست، دین یعنی نص و کلام معصومین علیهم السلام و علماء نیز باید بیان کننده و راوی حدیث باشند، نه اهل رای و نظر و برداشت شخصی، در این صورت رد کلام عالم، رد کلام معصوم است و رد معصوم هم رد دین و رد خداوند است، چرا که عالمی که اهل رای و برداشت شخصی نیست و تنها نصوص و روایات معصومین را بیان می کند، حجت معصومین است و رد او، رد معصومین است، چنان که امام عصر علیه السلام در توقیع شریف فرمود:

«اما در پیشامدهایی که روی می دهند، به راویان حدیث ما مراجعه کنید، که آنان، حجت من بر شما، و من حجت خدا بر ایشان هستم»^۳

متأسفانه مروج نظریه رای و اجتهاد و برداشت شخصی، اهل سنت بودند، چرا که روایات پیامبر به آنان نرسیده بود و ناچار می شدند که برای حل سوالات و مشکلات مطابق رای و ظنشان فتوا دهند، و حدیث جعلی نیز آوردند که پیامبر به ما توصیه کرده است که وقتی نصی در کار نیست، مطابق رای و ظن خودمان نظر دهیم و نقل می کنند؛

۱. المحاسن، ج ۱، ص ۲۱۱

۲. الکافی، ج ۱، ص ۳۹۹

۳. کمال الدین، ج ۲، ص ۴۸۴

«وقتی پیامبر معاذ را به سوی یمن میفرستاد، پیامبر به معاذ گفت اگر قضاوتی پیش آید چگونه قضاوت می‌کنی؟ معاذ گفت به کتاب خدا، اگر در کتاب خدا حکمش نباشد به سنت پیامبر و الا به رای و نظر شخصی، اجتهاد می‌کنم، پیامبر نیز معاذ را تایید کرد»^۱

وقتی ابوبکر خلافت را قبضه کرد و در برابر سوالات و مسائل وامیمانند، طبق توصیه عمر، اجتهاد به رای می‌کرد چنان که نقل می‌کنند؛

«ابوبکر پس از رسیدن به خلافت، محزون در خانه نشسته بود، عمر بر او وارد شد، ابوبکر شروع به سرزش عمر کرد (که چرا خلافت را به من دادی در حالی که علم و آگاهی لازم را ندارم)، و گفت تو مرا گرفتار این وضعیت کردی، و از حکم و دعاوی مردم شکایت کرد که نمی‌تواند پاسخگو باشد، عمر گفت (اجتهاد به رای کن) مگر از پیامبر نشنیدی که والی اگر اجتهاد کند و به واقع برسد، دو اجر دارد و اگر خطا کند، یک اجر دارد، چنین حدیث عمر کار ابوبکر را آسان کرد»^۲

اما ما نیازی به اجتهاد بالرای نداریم، چرا که معتقدیم تمام سنت، نزد اهل بیت علیهم‌السلام است و هیچ مساله‌ای نیست که حکمش در نزد آنان نباشد، لذا ما مور به تبعیت از نصوص اهل بیت علیهم‌السلام هستیم؛^۳

متأسفانه با این وجود، امروزه می‌بینیم که برخی عالمان که در لباس روحانیت و تشیع هستند، از اجتهاد اهل سنت تاثیر پذیرفته و مطابق آنان اجتهاد و برداشت شخصی می‌کنند و به نصوص توجه خاصی ندارند، و حتی مطابق رای شخصی نصوص را کنار می‌زنند، تا جایی که کمال حیدری به قدری

۱. مسند دارمی، ج ۱، ص ۲۶۸

۲. المصنف، صنعانی، ج ۱۱، ص ۳۲۸

۳. بحار الانوار، ج ۲، ص ۱۶۸ باب ۲۲ «أن لكل شيء حدا وأنه ليس شيء إلا ورد فيه كتاب أو سنة و علم ذلك كله عند الإمام»

در این اجتهاد بالرای غرق شده است که گمان کرده است که گویی دین عبارت است از برداشت و اجتهاد شخصی علماء، اما مخالفت با علماء، مخالفت با دین نیست، در حالی که برداشت شخصی علماء هیچ ارزش و جایگاهی ندارد و آنچه حجت است نص و کلام اهل بیت علیهم السلام است که مخالفت با آن مخالفت با اصل دین است و سخن عالم هم اگر نقل نص و روایت باشد، مخالفت با آن، مخالفت با اصل دین است.

در این رابطه در گذشته، توضیحات بیشتری ارائه داده‌ایم؛^۱ از آنجایی که ملاک فهم دین نص و روایت است و نصوص هم روشن است و مطلب را کاملاً بیان کرده است، میان علمای شیعه در مبانی اعتقادی و فقهی و فرعی، اختلاف چندانی نیست و به نظر می‌رسد که اختلافات جزئی هم که است، ناشی می‌شود از عدم توجه کافی و شافی به برخی از نصوص که باید در شورای فقهی مراجع که در گذشته طرحش را دادیم، این اختلافات جزئی هم حل شود؛^۲

۴۹. پاسخ به شبهه ارث بردن مسلمان از کافری که دارای فرزند خردسال است!!!

پرسش چهل و نهم:

برخی می‌گویند چرا از احکام قرآن در مورد حق ایتام چیزی نمی‌گویید؟ مثلاً در سوره انعام آیه ۱۵۲ در مورد دفاع از حق یتیم به زیبایی گفته است: به مال یتیم - جز به نحوی هر چه نیکوتر نزدیک مشوید...

اما اصل موضوع چیست؟

گفته شده به مال یتیم دست‌درازی نکنید مگر به بهترین شیوه، حال اگر وارث

1. https://t.me/Rahnamye_Behesht/9413

2. https://t.me/Rahnamye_Behesht/11812

کافر باشد، از ارث محروم است و تمامی مال را مسلمان می‌برد. کافر از مسلمان ارث نمی‌برد ولی مسلمان از کافر ارث می‌برد و اگر فرزندان مورث (صاحب ارث)، کافر باشند و پسرعموی مورث، مسلمان باشد تمامی مال و اموال مورث را مسلمان می‌برد و کافر ارثی نخواهد برد! به چه علت؟ تنها بدلیل اینکه به اسلام باور ندارند! حال از شما می‌پرسم، این حکم برای استحقاق حق یتیم است یا پایمال کردنش؟ تبعیض، ناعدالتی و بی‌انصافی در تک‌تک آیات قرآن نمود دارد و حرف حکمی هم که ظاهراً زیباست، مختص مسلمانان است زیرا از دید قرآن غیر مسلمانان حتی حق حیات ندارند!!!

پاسخ:

بر اساس آموزه‌های دینی، مسلمان از کافر ارث می‌برد، اما کافر از مسلمان ارث نمی‌برد و این نیست جز از جهت عزت اسلام و ذلت کفر، چرا که کفر و شرک، گناهی بس بزرگ است و خداوند با محروم کردن کافر از برخی شئون و چون ارث بردن از مسلمان و ممنوعیت ارث بردن سایر کفار از او در صورتی که مسلمانی از ورثه باشد، کافر را بر کفرش تنبیه می‌کند.

امام باقر علیه السلام فرمود؛

«خداوند با اسلام بر عزت ما افزود، بنابراین ما از کفار ارث می‌بریم، اما آنان از ما ارث نمی‌برند»^۱

شیخ صدوق می‌گوید؛

«کفار از میراث محروم شده‌اند و این نیست مگر بخاطر عقوبت آنان به خاطر کفرشان»^۲

بنابراین اگر در ورثه کافر، مسلمانی باشد، اگر چه از طبقات دوم و سوم باشد،

۱. وسائل الشیعه، ج ۲۶، ص ۱۲

۲. الفقیه، ج ۴، ص ۳۳۴

همان مسلمان ارث می‌برد و ورثه کافر او هر چند، فرزندان او باشند، ارث نمی‌برند، مگر در صورتی که در میان ورثه، هیچ مسلمانی نباشد که در این صورت ارث به فرزندان کافر می‌رسد؛^۱

حال معاند فرضی را مطرح کرده است که اگر پسر عموی کافر مسلمان باشد، ارث به او می‌رسد و فرزندان خردسال کافر هیچ چیز نصیب آنها نمی‌شود! آیا این بی‌انصافی و بی‌عدالتی در حق فرزندان خردسال کافر نیست؟ پاسخ می‌گوییم، خیر زیرا مطابق آیات قرآن و روایات، ورثه مسلمان باید به فرزندان کافر که یتیم شده‌اند، نهایت احسان را بکنند و آنان را تحت پوشش خود قرار دهند، چنان که خداوند می‌فرماید؛

«اگر به هنگام تقسیم (ارث) خویشاوندان (و طبقه‌ای که ارث نمی‌برند) و یتیمان و مستمندان حضور داشته باشند، چیزی از آن اموال را به آنها بدهید و با آنها به طرز شایسته سخن بگوئید» (نساء ۸)

در آیات دیگر توصیه به اکرام و توجه به یتیمان خصوصاً زمانی که یتیم از اقوام باشد شده است که اطلاق این آیات شامل یتیم کافر و مسلمان می‌گردد؛^۲ بنابراین ورثه مسلمان موظفند که ایتام کافر را تا زمان رشد، تحت پوشش قرار دهند به این نکته صراحتاً در روایتی تصریح شده است.

در روایت مذکور، آمده است که ورثه مسلمان از کافر ارث می‌برند، اما در صورتی که کافر فرزندان خردسالی دارند، هرکس به مقدار سهمی که برده است، باید خرج فرزندان خردسال کند و آنان را تحت پوشش قرار دهد، اگر فرزندان خردسال کافر در همان کودکی مسلمان شوند، اموال کافر به ارث برده نمی‌شود، بلکه به امام و حاکم شرع منتقل می‌شود، (و امام آنان را تحت پوشش قرار

۱. وسائل الشیعه، ج ۲۶، ص ۲۳ باب ۴

۲. فجر ۱۷؛ ضحی ۹؛ بقره ۲۲۰؛ نساء ۳۶؛ بلد ۱۵ و...

می دهد)، پس از رشد فرزندان، اموال را به آنان باز می گرداند، بنابراین هیچ گونه بی عدالتی در حق فرزندان کافر صورت نمی گیرد.

راوی از امام باقر علیه السلام سوال کرد در مورد یک مرد مسیحی که از دنیا رفته است و برادرزاده و خواهرزاده مسلمانی دارد و فرزندان و همسر مسیحی نیز دارد؟
امام علیه السلام فرمود؛

«برادرزاده او دوم سوم ترکه و خواهر زاده او، یک سوم ترکه را به ارث می برد و این در صورتی است که فرزندان خردسالی نباشند، اما اگر فرزندان خردسالی باشند، بر وارثین است که از آنچه به ارث برده اند، خرج آنان کنند تا به سن رشد برسند، آنکه دو سوم ارث برده است باید متکفل دو سوم نفقه آنان شود و آنکه یک سوم ارث برده است باید متکفل یک سوم نفقه آنان شود...»

راوی سوال کرد که اگر فرزندان او در خردسالی اسلام بیاورند تکلیف چیست؟ امام علیه السلام فرمود؛

«ما ترک پدرشان به امام منتقل می شود تا به سن رشد برسند، اگر اسلامشان حتمی بود و در سن رشد بر اسلام بودند، امام میراث پدرشان را به آنها منتقل می کند...»^۱

۵۰. جواز تحت فشار قرار دادن زن برای بخشش مهریه در احکام فقهی اسلام!!!

پرسش پنجاهم:

«ای کسانی که ایمان آورده اید برای شما حلال نیست که زنان را به اکراه ارث برید و آنان را زیر فشار مگذارید تا بخشی از آنچه را به آنان داده اید [از چنگشان به در] برید مگر آنکه مرتکب زشتکاری آشکاری شوند و با آنها بشایستگی رفتار کنید

۱. الفقیه، ج ۴، ص ۳۳۷؛ الکافی، ج ۷، ص ۱۴۳؛ التهذیب، ج ۹، ص ۳۶۸

و اگر از آنان خوشتان نیامد پس چه بسا چیزی را خوش نمی‌دارید و خدا در آن مصلحت فراوان قرار می‌دهد» (سوره نساء آیه ۱۹)

آیا این حکم بر طبق عدالت و عقل است؟ چون زنی با مردی زنا کرده است مهریه‌ش را می‌توانید به زور بگیرید؟ اگر اینطور است چرا مشابه این کار با مردی که زنا کرده است انجام نمی‌گیرد!!!

پاسخ:

خداوند می‌فرماید؛

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید برای شما حلال نیست که از زنان از روی اکراه (و ایجاد ناراحتی برای آنها) ارث ببرید. و آنها را تحت فشار قرار ندهید که قسمتی از آنچه به آنها پرداخته‌اید (از مهر) تملک کنید مگر اینکه آنها عمل زشت آشکاری انجام دهند و با آنان به طور شایسته رفتار کنید و اگر از آنها (به جهاتی) کراهت داشتید (فورا تصمیم به جدایی نگیرید) چه بسا از چیزی کراهت دارید و خداوند در آن نیکی فراوان قرار داده است» (نساء ۱۹)

در تفسیر مجمع البیان از امام باقر علیه السلام، نقل شده که این آیه درباره کسانی نازل گردیده که همسران خود را بدون این که همچون یک همسر با آنها رفتار کنند، نگه می‌داشتند، به انتظار این که آنها بمیرند و اموالشان را تملک کنند.

و از ابن عباس نقل شده که آیه فوق در باره افرادی نازل شده که همسرانشان مهر سنگین داشتند و در عین این که تمایل به ادامه زناشویی با آنها نداشتند بخاطر سنگین بودن مهر حاضر به طلاق آنها نمی‌شدند، و آنها را تحت فشار قرار می‌دادند تا مهرشان را ببخشند و طلاق گیرند.^۱

یکی از عادات نکوهیده جاهلیت این بود که زنان را با وسائل گوناگون، تحت فشار می‌گذاشتند تا مهر خود را ببخشند و طلاق گیرند، این کار مخصوصا بیشتر

در موقعی بود که زن مهریه سنگینی داشت، آیه فوق با جمله ﴿وَلَا تَعْضُلُوهُنَّ﴾^۱ این کار را ممنوع ساخته و می‌فرماید؛ «آنها را تحت فشار قرار ندهید، بخاطر این که قسمتی از آنچه را به آنها پرداخته‌اید تملک کنید» ولی این حکم استثنایی دارد که در جمله ﴿إِلَّا أَنْ يَأْتِيَنَّ بِفَاحِشَةٍ مَبِينَةٍ﴾^۲ به آن اشاره شده است و آن این که اگر آنها مرتکب عمل زشت و ننگینی گردند شوهران می‌توانند آنها را تحت فشار قرار دهند، تا مهر خود را حلال کرده و طلاق بگیرند و در حقیقت این کار یک نوع مجازات و شبیه به گرفتن غرامت در برابر کارهای ناروای این دسته از زنان است.

آیا منظور از فاحشه مبینه (عمل زشت آشکار) در آیه فوق، خصوصاً اعمال منافی عفت است یا هر گونه ناسازگاری شدید؟ در میان مفسران گفتگو است، ولی در حدیثی که از امام باقر علیه السلام نقل شده تصریح گردیده که هر گونه مخالفت شدید زن و نافرمانی و ناسازگاری او را شامل می‌شود.^۱

البته روشن است که منظور هر مخالفت جزئی نیست زیرا در مفهوم کلمه «فاحشه» اهمیت و فوق العادگی افتاده است و ذکر کلمه مبینه نیز آن را تاکید می‌کند.^۲

حال اگر مردی در قبال همسر خویش مرتکب «فاحشه مبینه» شود، و وظایف زناشویی و زندگی، را رعایت نکند، تکلیف چیست؟

روشن است که زن می‌تواند از او جدا شود و مهریه و حق و حقوق خود را تمام و کمال از او بگیرد که این سخت‌ترین تنبیه برای این مردان است، زنان از دوراه می‌توانند حق و حقوق خود را در برابر چنین شوهرانی بگیرند؛

۱. از راه مذاکره و سازش و بدون مراجعه به حاکم شرع و جبر و اجبار، چنان

۱. البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۲، ص ۴۸

۲. تفسیر نمونه، ج ۳، ص ۳۱۸

که خداوند می‌فرماید؛

«و اگر زنی از طغیان و سرکشی یا اعراض شوهرش، بیم داشته باشد، مانعی ندارد با هم صلح کنند (و مثلاً با سازش از هم جدا شوند و حقوق زن ادا شود) و صلح بهتر است، اگر چه مردم (طبق غریزه حب ذات در اینگونه موارد) بخل می‌ورزند» (نساء ۱۲۸)

۲. به حاکم شرع مراجعه کند، در این صورت اگر شوهر از ادای حق و حقوق زن امتناع ورزد، حاکم شرع، طلاق زن را صادر می‌کند و حق و حقوق زن را به او می‌دهد.

در نقلی آمده است؛

«مردی به همسر خود اجحاف کرده بود و به هیچ قیمت حاضر به تسلیم در برابر حق نبود و علی علیه السلام او را با شدت عمل و حتی با تهدید به شمشیر وادار به تسلیم کرد»^۱

امام باقر علیه السلام فرمود؛

«کسی که همسری در نزد اوست، اما پوشش و خوراک او را مهیا نمی‌کند (و از ادای وظائف خود سرپیچی می‌کند)، بر امام لازم است که میان آن دو جدایی اندازد (و حقوق و مهریه زن را از مرد بگیرد)»^۲

۵۱. آیا در دستورات فقهی برای شراب خوار مجازات اعدام هم در نظر گرفته شده است؟

پرسش پنجاه و یکم:

استاد عبدالفتاح خدمتی، از چهره‌های مذهبی اهل سنت ایران: در اسلام برای

۱. الامثل فی تفسیر کتاب الله المنزل، ج ۳، ص ۲۲۱

۲. الفقیه، ج ۳، ص ۴۴۱

شرب خمر کیفر اعدام نداریم، احکامی که آخوندها مردم را با آن محاکمه می کنند مغایر احکام و قوانین اسلام است!!!

پاسخ:

شراب خواری از گناهان بزرگ است که به خاطر مفاسد و ضررهای غیر قابل انکاری، حرام اعلام شده است و برای شراب خوار، حد تعیین شده است.

علی علیه السلام فرمود:

«خداوند برای حفظ عقل، ترک شراب خواری را واجب گردانید.»^۱

امام باقر علیه السلام فرمود:

«خداوند شراب را به علت تأثیر بد و فساد انگیز بودن آن حرام فرمود»^۲

امام باقر علیه السلام فرمود:

«تأثیرات بد شراب از هر گناهی بیشتر است»^۳

امام صادق علیه السلام در پاسخ به سؤال مفضل از علت تحریم شراب فرمود:

«خداوند شراب را به علت تأثیر بد و فسادی که به وجود می آورد حرام کرد؛ زیرا میگسار دچار رعشه [در اندام] می شود، و شراب نورانیت و جوانمردی و مروتش را از بین می برد و او را در ارتکاب کارهای حرام و خونریزی و زنا، گستاخ می کند و این خطر برایش وجود دارد که چون مست و لایعقل شود به محارم خود تجاوز کند. شراب بر شراب خوار جز شر و بدی نمی افزاید.»^۴

امام رضا علیه السلام فرمود:

«خداوند شراب را حرام فرمود؛ زیرا شراب تباهی می آورد، عقل شراب خواران

۱. نهج البلاغه حکمت ۲۵۲

۲. بحار الانوار، ج ۷۹، ص ۱۳۶

۳. همان، ص ۱۴۱

۴. علل الشرایع، ج ۲، ص ۴۷۶

را دگرگون می‌کند و آنان را به انکار خدای عزوجل و دروغ و تهمت بستن به او و پیامبرش و او می‌دارد و دیگر اعمالی چون تبهکاری و قتل که از شراب خواران سر می‌زند.^۱

در گذشته در رابطه با مفساد شرابخواری، بیشتر توضیح داده‌ایم؛^۲ در روایات ما بیان شده است که اگر فردی گناه کبیره‌ای انجام دهد و به خاطر آن حد بخورد، و برای بار دوم انجام دهد و باز حد بخورد، در مرحله سوم کشته می‌شود مگر زانی که در مرحله چهارم کشته می‌شود؛^۳ شرابخوار نیز، اگر دو مرتبه حد بر او جاری شود، در مرتبه سوم کشته می‌شود، چنان که پیامبر گرامی فرمود:

«کسی که شراب بنوشد، حد بر او جاری کنید، اگر دو مرتبه نوشید، حد بر او جاری کنید، و اگر برای مرحله سوم چنین کرد، او را بکشید»^۴

شیخ حر عاملی در این رابطه پانزده روایت نقل می‌کند و مرحوم میرزای نوری نیز پنج روایت نقل می‌کند، که این مقدار نقل، فوق حد تواتر است در صحت حکم مذکور در مورد شرابخوار؛^۵

فلسفه این شدت عمل هم برخورد با رواج شراب خواری در جامعه است، چرا که شراب خواری که مطابق نقلهای فوق، ریشه سایر گناهان بوده و هیچ گناهی به اندازه آن دارای مفسده نمی‌باشد.

امام رضا علیه السلام در مورد افرادی که پس از چند مرتبه حد خوردن، اعدام می‌گردند و فلسفه آن، فرمود:

۱. عیون الاخبار، ج ۲، ص ۹۸

2. https://t.me/Rahnamye_Behesht/4390

۳. وسائل الشیعه، ج ۲۸، ص ۱۹ باب ۵

۴. الکافی، ج ۷، ص ۲۱۸

۵. وسائل الشیعه، ج ۲۸، ص ۲۳۳ باب ۱۱؛ مستدرک الوسائل، ج ۱۸، ص ۱۱۵، باب ۹

«آنان، تازیانه خوردن را به چیزی نمی گیرند و به آن اهمیتی نمی دهند چندان که گویی آزادند و سرخود. علت دیگرش این است که کسی که خدا و حدّ را سبک بشمارد کافر است و به سبب کافر شدن مستوجب قتل می باشد.»^۱

حال تعجب اینجاست که وهابیون مفت خوری چون خدمتی، کارشناس شبکه کلمه، حکم مذکور را ساخته دست آخوندها می داند و می گوید چنین حکمی در اسلام نیست و ما برای شرب خمر در اسلام، کیفر اعدام نداریم، در حالی که خودشان از پیامبر گرامی روایت می کنند که فرمود:

«اگر شراب خوار، شراب خورد، او را تازیانه بزنید، اگر تا چهار مرتبه چنین کرد، در مرتبه چهارم او را بکشید»^۲
یا نقل می کنند که فرمود:

«گردن شرابخوار را در مرتبه چهارم بزنید»^۳

ابن حزم مطابق همین نقل ها، هم خود معتقد به اعدام شراب خمر در صورت تکرار شرب خمر است هم این قول را از علمای اهل سنت نقل می کند؛^۴

۱. عیون الاخبار، ج ۲، ص ۹۷

۲. سنن ابی داود، ج ۴، ص ۱۹۱۹؛ مسند احمد، ج ۳۸، ص ۲۱۰؛ سنن دارمی، ج ۳، ص ۱۴۸۹؛ سنن نسائی، ج ۳، ص ۲۵۶؛ مستدرک علی الصحیحین، ج ۴، ص ۳۷۳؛ نیل الاوطار، ج ۷، ص ۳۲۵؛ سنن الکبری، ج ۸، ص ۳۱۳؛ مجمع الزوائد، ج ۶، ص ۲۷۸؛ فتح الباری، ج ۱۲، ص ۶۹؛ مسند طیالسی، ص ۳۰۷؛ معجم الکبیر، ج ۲، ص ۳۳۵؛ الاستیعاب، ج ۲، ص ۶۹۸؛ کنز العمال، ج ۵، ص ۳۵۵

۳. مسند احمد، ج ۱۱، ص ۵۵۷؛ سنن ابن ماجه، ج ۴، ص ۱۸۱؛ سنن نسائی، ج ۳، ص ۲۲۸؛ نیل الاوطار، ج ۷، ص ۳۲۵ و...

۴. المحلی، ابن حزم، ج ۱۱، ص ۳۶۸

۵۲. توضیحاتی پیرامون خالکوبی و تئو زدن از دید اسلام!!!

پرسش پنجاه و دوم:

دیدگاه اسلام در مورد خالکوبی چیست؟ آیا حرام است یا جایز؟

پاسخ:

از آیت الله مکارم شیرازی سوال شد:

«خالکوبی چه حکمی دارد و آیا برای غسل و وضو مشکلی ایجاد می‌کند؟»

ایشان پاسخ دادند:

«هرگاه ضرر خاصی برای بدن نداشته باشد و عکسهای موجب فساد اخلاق

در آن نباشد جایز است و در هر حال برای وضو و غسل مشکلی ایجاد نمی‌کند.»^۱

بنابراین اگر خالکوبی موجب وارد شدن ضرر مهمی به بدن یا موجب

گسترش فساد شود، ممنوعیت شرعی دارد، چرا که خداوند می‌فرماید: «خود را با

دست خود به هلاکت نیفکنید» ﴿وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ﴾ (بقره ۱۹۵)

امام رضا علیه السلام فرمود:

«هر آنچه در آن فساد نهفته شده و مایه ضرر برای جسم و نفس است حرام

شمرده شده است» ﴿كُلُّ أَمْرٍ يَكُونُ فِيهِ الْفَسَادُ مِمَّا قَدْ نَهِيَ عَنْهُ... فَحَرَامٌ صَافً

لِلْجِسْمِ وَ فَسَادٌ لِلنَّفْسِ»^۲

همینطور در روایات ما آمده است «لا ضرر و لا ضرار فی الاسلام» که بر اساس

آن هر گونه مساله‌ای که سبب آسیب رسیدن به خود و دیگران و اجتماع شود در

اسلام بر داشته شده است:^۳

۱. استفتاءات جدید، ج ۱، ص ۳۶

۲. بحار الانوار، ج ۱۰۰، ص ۵۱

۳. وسائل الشیعه، ج ۲۶، ص ۱۴

برخی از محققان معتقدند که خالکوبی موجب ایجاد ضرر بر بدن می‌شود و می‌نویسند:

«خالکوبی (تاتو) که تزریق جوهرهای مخصوص به لایه‌های پوست است، در بخش‌های مختلف بدن ایجاد عوارض می‌کند که از آن جمله می‌توان به بیماری‌های خونی، بیماری‌های پوستی، حساسیت‌های پوست و... اشاره کرد»^۱ برخی از سایت‌های علمی و پزشکی با استناد به یافته‌های دانشمندان، عوارض و آسیب‌هایی را برای تتو و خالکوبی ذکر می‌کنند، عوارضی مانند: «واکنش‌های آلرژیک، عفونت‌های پوستی، بیماری‌های خونی، پنهان شدن سرطان پوست، زخم‌های خطرناک پوستی، تداخل در تعریق، ابتلاء به سرطان، خون‌ریزی، کبودی‌های ناخوشایند، مشکل در سیستم لنفاوی و...»^۲ لذا در فتوای آیت الله صافی می‌خوانیم:

«خال‌کوبی اگر برای غرض عقلائی مثل درمان باشد جایز است و در غیر این صورت چون فی الجمله مضر است حکم بجواز، محلّ تأمل است»^۳ از سوی دیگر امروزه خالکوبی یک فرهنگ مورد توجه در جوامع کافر و کشورهای غربی محسوب می‌شود به گونه‌ای که عملکرد آنان چه در اصل عمل خالکوبی و چه در نقش و نگارهای صورت گرفته مورد تقلید سایر افراد و جوامع قرار می‌گیرد. روایات اسلامی مسلمانان را از پیروی در سنت‌های خاص کفار مورد نهی قرار داده است.

امام صادق علیه السلام فرمود:

۱. آراستگی و مدگرایی، سید حسن موسوی، ص ۱۱۹

2. <https://B2n.ir/e35119>

۳. جامع الاحکام، ج ۱، ص ۲۷

«خداوند به یکی از پیامبران خود چنین وحی کرد که به مردم بگو لباس دشمنانم را نپوشید و خوراک دشمنان مرا نخورید و خود را به شکل و شمائل دشمنان من در نیاورید که در این صورت شما نیز همچون آنها دشمن من خواهید بود» «عَنِ الصَّادِقِ عليه السلام أَنَّهُ قَالَ قَالَ أَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَى نَبِيِّ مِنْ أَنْبِيَائِهِ قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ لَا يَلْبَسُوا لِبَاسَ أَعْدَائِي وَلَا يَطْعَمُوا مَطَاعِمَ أَعْدَائِي وَلَا يَسْلُكُوا مَسَالِكَ أَعْدَائِي فَيَكُونُوا أَعْدَائِي كَمَا هُمْ أَعْدَائِي»^۱

همینطور در روایاتی، زنانی به عنوان: «الواشمة» و «الموتشمة یا المستوشمة» مورد لعنت پیامبر گرامی اسلام قرار گرفته‌اند: «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَنَانٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله الْوَأَشْمَةُ وَالْمُوتِشْمَةُ وَالنَّاجِشُ وَالْمُنْجُوشُ مَلْعُونُونَ عَلَى لِسَانِ مُحَمَّدٍ. - «عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام قَالَ: لَعَنَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله النَّامِصَةَ وَالْمُنْتَمِصَةَ وَالْوَأَشِرَةَ وَالْمُسْتَوَشِرَةَ وَالْوَأِصِلَةَ وَالْمُسْتَوِصِلَةَ وَالْوَأَشْمَةَ وَالْمُسْتَوَشْمَةَ.»^۲

علامه مجلسی در معنای روایات مورد اشاره نقل می‌کند:

«الواشمة کسی است که در دستان و بدن زن خالکوبی نماید. بدین ترتیب که دستها یا قسمتی از بدن زنی را سوراخ کرده، سپس آن را با سرمه یا خضاب پر نماید تا سبز شود و المستوشمة کسی است که خالکوبی بر او انجام شود.» «الواشمة التي تشم وشما في يدي المرأة أو في شيء من بدنها وهي أن تغرز يديها أو ظهر كفها أو شيئاً من بدنها بإبرة حتى تؤثر فيه ثم تحشوه بالكحل أو بالنورة فيخضّر والمستوشمة التي يفعل بها ذلك»^۳

بنابراین بالخصوص زنانی که خالکوبی و تتو می‌زنند تا این زینت را به

۱. الفقیه، ج ۱، ص ۲۵۲؛ وسایل الشیعه، ج ۴، ص ۳۸۵

۲. الکافی ج ۵، ص ۵۵۹؛ معانی الأخبار، ص: ۲۵۰

۳. بحار الأنوار ج ۱۰۰، ص ۲۵۷

نامحرمان نشان دهند و نیز فردی که زن را به هدف نشان دادن به نامحرم خالکوبی و تتو می‌زند، ملعون و از رحمت الهی به دور هستند: «و لکن من هذه الامور ما لا شك في جوازها ظاهرا إذا كان لزوجها أو لأهلها، لأنها زينة كالوشم»^۱

بر این اساس، اگر زنی خالکوبی و تتو انجام داد باید تتوی خود را از نامحرم بپوشاند، چرا که این عمل نوعی آرایش و زینت محسوب می‌شود و قرآن دستور می‌دهد که زنان تنها حق دارند در برابر محارمشان زینتهای خود را آشکار کنند: ﴿وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا لِبُعُولَتِهِنَّ أَوْ آبَائِهِنَّ أَوْ آبَائِ بُعُولَتِهِنَّ أَوْ إِخْوَانِهِنَّ...﴾ (نور ۳۱)

در روایتی آمده است:

«پیامبر زنان را منع کرد که برای غیر شوهر، خودشان را زینت کنند و اگر چنین کنند بر خداوند است که آنان را وارد آتش دوزخ کند» «مَهْيَ أَنْ تَتَزَيَّنَ لِغَيْرِ زَوْجِهَا فَإِنَّ فَعَلْتَ كَانَ حَقًّا عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ أَنْ يُحْرِقَهَا بِالنَّارِ»^۲

۵۳. آیا این که ازدواج کردن سنت پیامبر است به این معناست که امتهای قبلی ازدواج نداشتند؟

پرسش پنجاه و سوم:

یکی اشکالی کرد که در برخی روایات آمده که ازدواج سنت پیامبر است، این روایت یعنی چه؟ یعنی قبل از پیامبر اسلام ازدواج نبوده و پیامبر اسلام ازدواج کردن را تشریع کردند؟ در این صورت مردم قبل از پیامبر اسلام یا حتی معاذ الله خود پیامبر حرامزاده بودند؟

پاسخ:

۱. انوار الفقاهة (کتاب التجارة)، ص ۱۴۷

۲. من لا يحضره الفقيه، ج ۴، ص ۶

سنت ازدواج کردن میان انسانها، قبل از پیامبر گرامی اسلام و از زمان آدم علیه السلام بوده است و قرآن جناب حواء را همسر آدم علیه السلام معرفی می‌کند: ﴿وَقُلْنَا يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ وَكُلَا مِنْهَا رَغَدًا حَيْثُ شِئْتُمَا﴾ (سوره بقره آیه ۳۵)

در روایات تصریح شده که خود خداوند، جناب حواء را به همسری و تزویج آدم علیه السلام در آورد: ﴿وَقَدْ زَوَّجْتُمَهَا فَصَمَّهَا إِلَيْكَ﴾^۱
همینطور قرآن از ازدواج موسی با دختر شعیب علیه السلام یاد کرده و نقل می‌کند که شعیب به موسی عرضه داشت:

«من می‌خواهم یکی از این دو دخترم را به همسری و نکاح تو در آورم به این شرط که هشت سال برای من کار کنی، و اگر آن را تا ده سال افزایش دهی محبتی از ناحیه تو است، من نمی‌خواهم کار سنگینی بر دوش تو بگذارم و ان شاء الله مرا از صالحان خواهی یافت.» ﴿قَالَ إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أُنكِحَكَ إِحْدَى ابْنَتَيَّ هَاتَيْنِ عَلَى أَنْ تَأْجُرَنِي ثَمَانِي حَجَّجٍ فَإِنْ أُنْمَمْتَ عَشْرًا فَمِنْ عِنْدِكَ وَمَا أُرِيدُ أَنْ أَمْلِكَ عَلَيْكَ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّالِحِينَ﴾ (سوره قصص ۲۷)

لذا در قرآن می‌خوانیم که خداوند اساساً خلقت انسانها از دو جنس مرد و زن را از این جهت می‌داند که آن دو با هم ازدواج کرده و از آرامش و مودت تزویج بهره مند شوند: ﴿وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ﴾ (سوره روم آیه ۲۱)

پیامبر گرامی و امامان اهل بیت هم تصریح می‌کردند که از زمان آدم علیه السلام، پیوسته از طریق ازدواج شرعی پدران و مادران، از نسلی به نسل دیگر منتقل شده و در میان پدران و مادرانشان رابطه نامشروع و ناپاک وجود نداشته است: «يَعْنِي فِي أَضْلَابِ النَّبِيِّينَ وَ أَزْوَاجِ نِسَائِهِمْ فَعَلَى هَذَا أَجْرَانَا اللَّهُ تَعَالَى فِي الْأَضْلَابِ وَ

الْأَرْحَامَ وَوَلَدْنَا الْآبَاءَ وَ الْأُمَّهَاتُ مِنْ لَدُنْ آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ»^۱

حال اشکال این است که چرا بر اساس نقل معروفی، پیامبر گرامی اسلام ازدواج کردن را سنت خودشان معرفی کردند: «الْبَيْكَاخُ سُنَّتِي فَكُنْ رَغَبٌ عَنِّي فَلَيْسَ مِنِّي»^۲

در این رابطه باید توجه داشت که:

«کلمه سنت در لغت عرب به معنای طریقه و سیره عملی آمده است. اما در اصطلاح: در روایات نبویه رسول خدا (صلی الله علیه و آله) پیروان خویش را امر فرمود به اینکه از سنت من متابعت کنید، سپس این کلمه مکرر در مکرر در قول و فعل و تقریر پیامبر بکار رفته تا آنجا که علم بالغلبه گردیده و هرگاه به نحو مطلق استعمال شود از آن امری که متضمن بیان حکمی از احکام شرعیه از سوی پیامبر باشد چه با قول و چه با عمل و یا با تقریر اراده می شود سنت به این معنی را شیعه و سنی قبول دارد»^۳

بنابراین اگر پیامبر گرامی اسلام فرمودند که ازدواج سنت من است یعنی تزویج و ازدواج کردن، طریقه و سیره عملی من بوده و در شریعت من نیز این عمل تشریح شده و مردم به ازدواج کردن دستور داده شده اند و اگر کسی با ازدواج کردن مخالفت کند به این معناست که با سنت و شریعت پیامبر اسلام مخالفت کرده و چنین فردی نمی تواند خود را مسلمان حقیقی و پیرو واقعی پیامبر اسلام بداند.

۵۴. آیا فقط زنان مومنه مامور به حجاب هستند نه زنان مسلمان؟

پرسش پنجاه و چهارم:

۱. بحار الأنوار ج ۲۵، ص ۲۰

۲. جامع الأخبار للشعیری، ص ۱۰۱

۳. واژه شناسی اصطلاحات اصول فقه، ص ۱۱۹

یکی شبهه کرد که خداوند در سوره نور فرموده است که مومنات و مومنین باید حجاب داشته باشند نتیجه این سخن آن است که مسلمانان معاف از حجاب هستند!!!

پاسخ:

خداوند در دو آیه قرآن با صراحت حکم حجاب را بیان کرده و می فرماید:
«ای پیامبر! به همسران و دختران و زنان مؤمنان بگو جلبابها (روسری های بلند) خود را بر خویش فرو افکنند، این کار برای اینکه شناخته شوند و مورد آزار قرار نگیرند بهتر است و (اگر تا کنون خطا و کوتاهی از آنها سر زده) خداوند همواره غفور و رحیم است. ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِّأَزْوَاجِكَ وَبَنَاتِكَ وَنِسَاءِ الْمُؤْمِنِينَ يُدْنِينَ عَلَيْهِنَّ مِنْ جَلَابِيبِهِنَّ ذَلِكَ أَدْنَى أَنْ يُعْرَفْنَ فَلَا يُؤْذَيْنَ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا﴾ (سوره احزاب آیه ۵۹)

و در جای دیگر فرمود:

«به زنان با ایمان بگو چشمهای خود را (از نگاه هوس آلود) فرو گیرند، و دامان خویش را حفظ کنند، و زینت خود را جز آن مقدار که ظاهر است آشکار ننمایند، و (اطراف) روسری های خود را بر سینه خود افکنند (تا گردن و سینه با آن پوشانده شود) و زینت خود را آشکار ن سازند مگر برای شوهرانشان...» ﴿وَقُلْ لِّلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ وَيَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَلْيَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلَىٰ جُيُوبِهِنَّ وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا لِبُعُولَتِهِنَّ﴾ (سوره نور آیه ۳۱)

اشکال کننده مدعی شده است که در آیات فوق، حجاب تنها بر زنان مومن واجب شده نه بر زنان مسلمان، بنابراین تمام زنان جامعه اسلامی لازم نیست حجاب بگیرند!!!

در پاسخ باید توجه داشت که درست است که بین اسلام و ایمان تفاوت است و مثلاً یک تفاوت آن است که جایگاه ایمان قلب است و جایگاه اسلام

زبان. یعنی همین که شخص به زبان اقرار به وحدانیت خداوند و رسالت پیامبر اسلام کند مسلمان است اگر چه در قلب و دل باور به وحدانیت خداوند و رسالت پیامبر اسلام نداشته باشد و در صورتی مومن محسوب می شود که با قلب و دل باور به خداوند و پیامبر داشته باشد.

با توجه به توضیح فوق روشن می شود که اکثر افراد در جامعه اسلامی مصداق افراد با ایمان هستند، زیرا با قلب و دل باور به وحدانیت خداوند و نبوت پیامبر اسلام دارند، بنابراین احکام و دستوراتی مانند دستورات مربوط به حجاب شامل اکثریت غالب افراد جامعه می شود و تنها موارد اندکی شاید پیدا بشوند که برای دستیابی به برخی منافع مادی و دنیوی تنها اقرار زبانی به اسلام می کنند و در قلب و دل به آموزه های اسلامی باور ندارند. این افراد مصداق مسلمان هستند نه مومن.

خداوند در مورد فرق بین ایمان و اسلام و این که جایگاه ایمان دل و قلب است بر خلاف اسلام که جایگاهش تنها زبان است، می فرماید:

«عربهای بادیه نشین گفتند: ایمان آورده ایم، بگو شما ایمان نیاورده اید ولی بگوئید اسلام آورده ایم، اما هنوز ایمان وارد قلب شما نشده است! و اگر از خدا و رسولش اطاعت کنید پاداش اعمال شما را به طور کامل می دهد، خداوند غفور و رحیم است.» ﴿قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ نُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ وَإِنْ تُطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَا يَلِتْكُمْ مِنْ أَعْمَالِكُمْ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾ (سوره حجرات آیه ۱۴)

برخی می نویسند:

«بسیاری از مفسران، شان نزولی برای آیه ذکر کرده اند که خلاصه اش چنین است: جمعی از طایفه «بنی اسد» در یکی از سالهای قحطی و خشکسالی وارد مدینه شدند، و به امید گرفتن کمکی از پیامبر ﷺ شهادتین بر زبان جاری کردند،

و به پیامبر ﷺ گفتند: طوائف عرب بر مرکبها سوار شدند و با تو پیکار کردند، ولی ما بازن و فرزندان نزد تو آمدیم، و دست به جنگ نزدیم، و از این طریق می خواستند بر پیامبر ﷺ منت بگذارند. آیات فوق، نازل شد (و به آنها خاطر نشان کرد که اسلام آنها ظاهری است، و ایمان در اعماق قلبشان نیست! بعلاوه اگر هم ایمان آورده اند نباید منتی بر پیامبر ﷺ بگذارند، بلکه خدا بر آنها منت دارد که هدایتشان کرده) «(تفسیر المیزان)» و «روح البیان» و «فی ظلال» ذیل آیات مورد بحث)

«طبق این آیه تفاوت اسلام و ایمان در این است که اسلام شکل ظاهری قانونی دارد، و هر کس شهادتین را بر زبان جاری کند در سلک مسلمانان وارد می شود، و احکام اسلام بر او جاری می گردد. ولی ایمان یک امر واقعی و باطنی است و جایگاه آن قلب آدمی است، نه زبان و ظاهر او.

اسلام ممکن است انگیزه های مختلفی داشته باشد، حتی انگیزه های مادی و منافع شخصی، ولی ایمان حتما از انگیزه های معنوی، از علم و آگاهی، سرچشمه می گیرد... این همان چیزی است که در عبارت گویایی از پیغمبر گرامی اسلام ﷺ آمده است:

«الاسلام علانیة، و الایمان فی القلب؛ اسلام امر آشکاری است، ولی جای ایمان دل است» (مجمع البیان، ج ۹، ص ۱۳۸)

و در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام می خوانیم: «الاسلام یحقن به الدم و تؤدی به الامانة، و تستحل به الفروج، و الثواب علی الایمان» «با اسلام خون انسان محفوظ، و ادای امانت او لازم، و ازدواج با او حلال می شود، ولی ثواب بر ایمان است» (الکافی، ج ۲ باب ان الاسلام یحقن به الدم ح ۱ و ۲)

و نیز به همین دلیل است که در بعضی از روایات مفهوم «اسلام» منحصر به

اقرار لفظی شمرده شده...^۱

در روایات فراوان دیگری تصریح شده است که جایگاه ایمان قلب و دل است و اگر باور قلبی باشد فرد مومن است: «عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ الْإِيمَانُ مَا اسْتَقَرَّ فِي الْقَلْبِ» - «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الْإِيمَانِ فَقَالَ شَهَادَةٌ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ [وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ] وَالْإِقْرَارُ بِمَا جَاءَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَمَا اسْتَقَرَّ فِي الْقُلُوبِ مِنَ التَّصَدِيقِ بِذَلِكَ» - «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله الْإِيمَانُ مَعْرِفَةٌ بِالْقَلْبِ» - «قَالَ صلى الله عليه وآله الْإِيمَانُ عَقْدٌ بِالْقَلْبِ - «الْإِسْلَامُ إِذَا مَا أَقْرَزْتَ بِهِ قُلْتَ الْإِيمَانُ الْإِقْرَارُ بَعْدَ الْمَعْرِفَةِ قَالَ مَنْ عَرَفَهُ اللَّهُ نَفْسَهُ وَنَبِيِّهِ وَ إِمَامَهُ ثُمَّ أَقْرَزَ بِطَاعَتِهِ فَهُوَ مُؤْمِنٌ»^۲

بنابراین کسانی که با قلب و دل معتقد به خدا و پیامبر اسلام هستند مومن هستند و بیان کردیم که اکثریت غالب افراد جامعه اسلامی از این دسته اند و تنها افراد اندکی شاید باشند که برای دستیابی به برخی منافع مادی تنها به زبان اقرار به اسلام می کنند و در قلب و دل باور به اسلام نداشته باشند. با توجه به توضیح فوق روشن می شود که اکثریت قاطع زنان در جامعه اسلامی مخاطب آیات و جوب حجاب هستند.

از سوی دیگر در کنار قرآن، سنت پیامبر اسلام هم حجت و واجب العمل بوده و قرآن ما را مامور به پیروی از سنت کرده و می فرماید:

«آنچه را رسول خدا برای شما آورده بگیریید و اجرا کنید، و آنچه را از آن نهی کرده خودداری نمائید، و از مخالفت خدا پرهیزید که خداوند شدید العقاب است.» ﴿وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ

۱. تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص ۲۰۹

۲. الکافی ج ۲ ص ۲۶-۳۸. الخصال، ج ۱، ص ۱۷۸. تحف العقول، ص ۵۷. بحار الأنوار ج ۶۵،

الْعِقَابِ ﴿سوره حشر آیه ۷﴾

در سنت پیامبر گرامی اسلام وجوب حجاب برای زن مسلمان بیان شده و تصریح شده که زن مسلمان باید حجاب خود را رعایت کند و مثلاً نباید از پوششی استفاده کند که بدنش را نشان می‌دهد و حتی نباید جلوی زنان یهودی و مسیحی بی حجاب باشد زیرا آنان می‌روند توصیف زن مسلمان را به شوهرانشان می‌کنند و زن مسلمان همین که به سن تکلیف رسید موظف است که حجاب خود را رعایت کند و زنانی که از امت پیامبر محسوب می‌شوند و مسلمان هستند اما موی سر خود را از نامحرم نمی‌پوشانند در جهنم به موه‌ای خود آویزان خواهند شد:

«لَا يَصْلُحُ لِلْمَرْأَةِ الْمُسْلِمَةِ أَنْ تَلْبَسَ مِنَ الْخُمُرِ وَ الدَّرُوعِ مَا لَا يُوَارِي شَيْئاً» -
 «لَا يُبَغِي لِلْمَرْأَةِ أَنْ تَنْكَشِفَ بَيْنَ يَدَيِ الْيَهُودِيَّةِ وَ النَّصْرَانِيَّةِ فَإِنَّهُنَّ يَصِفْنَ ذَلِكَ لِأَزْوَاجِهِنَّ» - «لَا يَصْلُحُ لِلْجَارِيَةِ إِذَا حَاصَتْ إِلَّا أَنْ تَحْتَمِرَ إِلَّا أَنْ لَا تَجِدَهُ» - «أَمَّا الْمُعَلَّقَةُ بِشَعْرِهَا فَإِنَّهَا كَانَتْ لَا تُعْطِي شَعْرَهَا مِنَ الرِّجَالِ»^۱

جهت آگاهی از سایر روایات مربوطه در وجوب حجاب بر زن مسلمان رجوع

کنید:^۲

۱. الکافی ج ۳ ص ۳۹۶؛ ج ۵، ص ۵۱۹-۵۳۲؛ عیون اخبار الرضا علیه السلام ج ۲، ص ۱۱

۲. وسائل الشیعه، ج ۲۰، ص ۱۶۰ به بعد، ابواب ۸۰، ۹۳، ۹۵-۹۸، ۹۹، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹،

دیگر تالیفات نویسنده

۱. پاسخ به شبهات کرونایی (جلد اول)
۲. پاسخ به شبهات کرونایی (جلد دوم)
۳. پاسخ به شبهات اعتقادی و تاریخی فضای مجازی (جلد اول)
۴. پاسخ به شبهات اعتقادی و تاریخی فضای مجازی (جلد دوم)
۵. پاسخ به شبهات قرآنی فضای مجازی (جلد اول)
۶. پاسخ به شبهات قرآنی فضای مجازی (جلد دوم)
۷. پاسخ به شبهات فضای مجازی پیرامون پیامبر گرامی اسلام (جلد اول)
۸. پاسخ به شبهات فضای مجازی پیرامون فاطمه صدیقه علیها السلام و شهادت ایشان (جلد اول)
۹. پاسخ به شبهات فضای مجازی پیرامون امام مهدی علیه السلام (جلد اول)
۱۰. پاسخ به شبهات فضای مجازی پیرامون ولایت فقیه و حکومت اسلامی (جلد اول)
۱۱. پاسخ به شبهات فقهی فضای مجازی (جلد اول)
۱۲. پاسخ به شبهات فقهی فضای مجازی (جلد دوم)
۱۳. پاسخ به شبهات فقهی فضای مجازی (جلد سوم)
۱۴. پاسخ به شبهات فقهی فضای مجازی (جلد چهارم)
۱۵. پاسخ به شبهات اربعین و زیارت امام حسین علیه السلام

۲۲۶ | پاسخ به شبهات فقهی فضای مجازی (جلد پنجم)

جهت تهیه رایگان کتابهای فوق با آیدی نویسنده در شبکه‌های اجتماعی
ارتباط بگیرید:

@poorseman